

اسطوره ایران

حرم آزادیخواهان



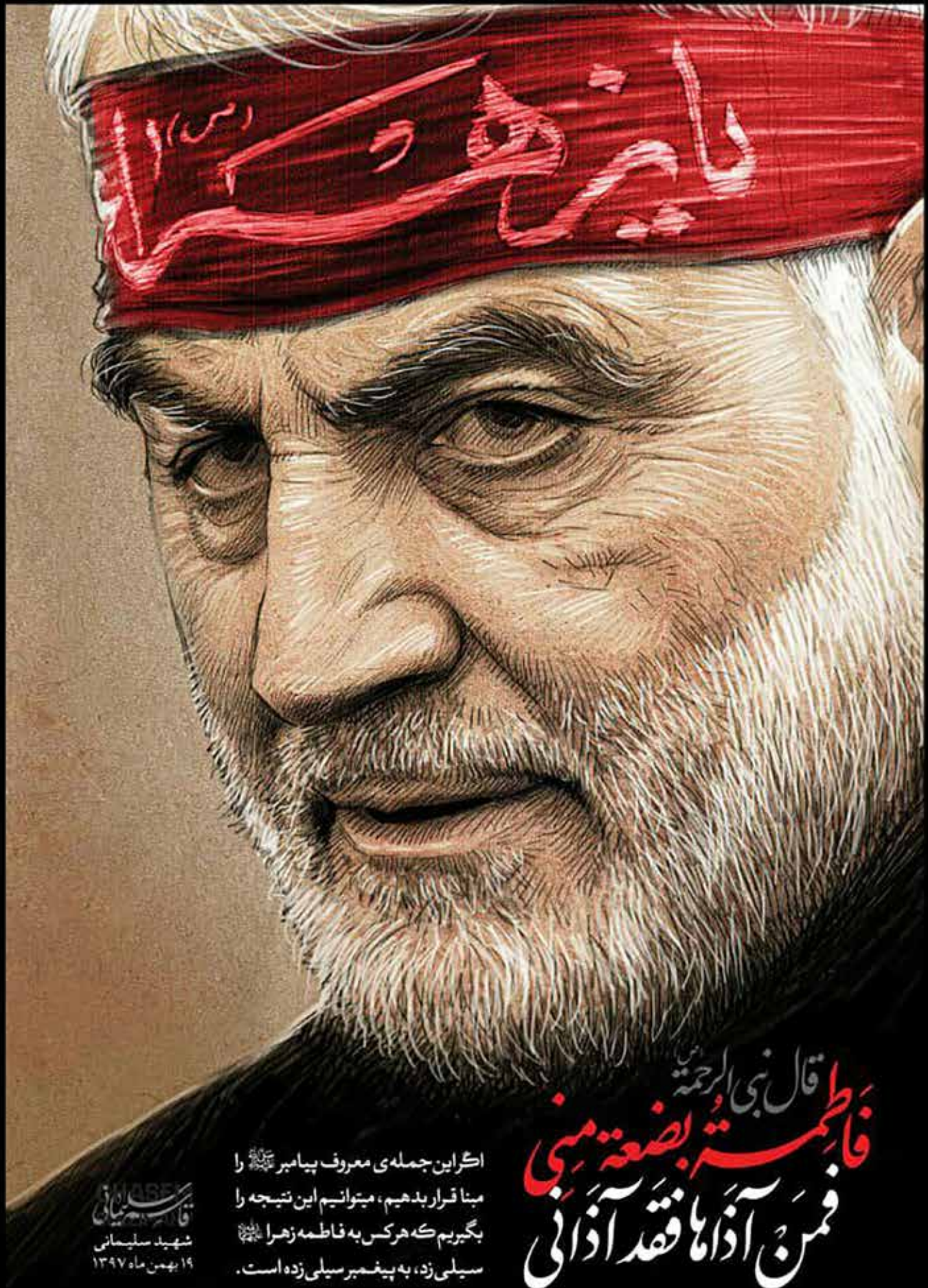
ویژه نامه تسنیم به مناسبت
اولین سالگرد شهادت سردار
حاج قاسم سلیمانی و یارانش
دی ۱۳۹۹ | TASNIMNEWS

با گفتارهایی از:

سردار سرلشکر محمدعلی جعفری
امیر سرلشکر سید عبدالرحیم موسوی
سردار محمود چهارباغی
سردار اصغر صبوری
سردار محمدباقر ذوالقدر
سردار رحیم نوعی اقدم
سردار حسین دهقان
محمد حاج محمود
محمود سنگاوی
حامد حاج غالی
سرتیپ بختیار فایق خدارحم
ناظم دباغ
محسن کاظمی قمی
سید عمار حکیم
سید محسن حکیم
محمدعلی صمدی
نصرالله صادقی زاده نیلی

هجره حبیب

H E J R E H A B I B



فاطمه زهرا علیها السلام
فمن آذانا فقد آذانی

اگر این جمله‌ی معروف پیامبر ﷺ را
مبتنا قرار بدهیم، می‌توانیم این نتیجه را
بگیریم که هر کس به فاطمه زهرا علیها السلام
سیلی زد، به پیغمبر سیلی زده است.

مهری
فاطمه زهرا علیها السلام
شهید سلیمانی
۱۹ بهمن ماه ۱۳۹۷

اسم الله
عز وجل



سرمقاله

آرامش روح مارس

«صرف نظر از اینکه ژنرال قاسم سلیمانی فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران در کجا ظاهر شود و چه تصاویری از او چه در کنار رهبران ارشد ایران و چه در میان جنگجویان مردمی منتشر شود، وی همچنان کابوسی برای سیاستگذاران آمریکایی است؛ یک چهره مبهم اما ظاهراً همه جا حاضر. با توجه به حضور وسیع و گاهی اسطوره‌ای‌اش در فضای مجازی و گزارش‌های بی وقفه مطبوعات بین‌المللی، می‌توان گفت که وی بطور همزمان در چند میدان جنگ حضور دارد. برخی به این فرمانده اسرارآمیز تهران لقب «سوپرمن»ی داده‌اند که ماموریتش خنثی کردن مداوم اهداف واشنگتن و متحدان آن ضمن تقویت شکوه انقلابی جمهوری اسلامی ایران است. میزان تأثیرگذاری واقعی این مامور اساطیری تهران ممکن است جای سوال داشته باشد. اما در فضای مجازی، سلیمانی، با محاسن خاکستری، چهره باصلابت و

شباهتی به «جالب‌ترین مرد در جهان» به یک چهره تأثیرگذار مهم، تبدیل شده است. حضور وی در میداين جنگ، طبق روایت‌های فزاینده به منزله پیروزی برای جنگجویانی است که شانس بهره‌مندی از حضور او را دارند. ناظران حوادث خاورمیانه با حساسیت خاصی تحرکات سلیمانی (مشهور به «حاج قاسم» در خاورمیانه) را در سراسر سوریه و عراق و دیگر مناطق جنگی ردیابی می‌کنند و هر تصویر جدیدی از روباه نقره‌ای (چهره ارزشمند) سپاه پاسداران ایران به هنگام بازدید از نیروهای خط مقدم، گفتگو با مقامات رده بالا و حتی دلجویی کردن از یک کودک کانون توجه قرار می‌گیرد.» آن چه خواندید، توصیف روزنامه آمریکایی «لس آنجلس تایمز» بود از حاج قاسم سلیمانی در اواسط دومین دهه از قرن بیست و یکم. در پایان همین دهه، «حاج قاسم» در حالیکه به عنوان میهمانی رسمی وارد سرزمین عراق شده بود، توسط پهپادهای ارتش تروریستی ایالات متحده، هدف قرار گرفت و به شهادت رسید. قاتلینش بلافاصله به این جنایت اعتراف و حتی مباحات کردند و او را جنگ

طلبی بی‌رحم که عامل قتل صدها سرباز آمریکایی بوده معرفی نمودند اما در گوشه و کنار، بودند تیزهوشان و اهل تدبیری که مطرح کنند، مهمترین عامل تعدیل‌کننده قوا در آسیای غربی و ایجاد ثبات در منطقه، از میان رفته است و باید منتظر درهم ریختگی در اوضاع باشیم. چنین تحلیل و دریافتی از تأثیرات شگرف حاج قاسم سلیمانی در پراشوب‌ترین منطقه جهان طی قرن گذشته را باید دقیق‌ترین برداشت از عملکرد ۲۰ ساله او در منطقه دانست. گرچه غالباً حاج قاسم را یک نظامی تمام عیار می‌شناسند اما وی با مدیریت خارق‌العاده همزمان جنگ و مذاکره، توانست معجزاتی خیره‌کننده را در آسیای غربی محقق کند. تقریباً تمامی آرایش فعلی صحنه‌های نبرد در آسیای غربی را باید نتیجه طراحی‌های او دانست. این درحالی بود که ایالات متحده با درپیش گرفتن استراتژی «هرج و مرج سازنده» بنا داشت با وقت‌کشی و اسکیت‌بازی روی دریایی از خون، داستان را تا پیدا شدن متحدی جدید و قابل اعتماد (عنصری که آمریکایی‌ها از نبودش

حقیقتاً عذاب می‌کشند)، کش بدهد. اما «قاسم سلیمانی» معادلات را تنها بر اساس منافع بومیان منطقه تعریف کرده و با پیشبرد پیروزمندان‌شان در میادین مختلف، حریف را به شدت کلافه می‌کرد و سرانجام کار به جایی رسید که صاحبان مغزهای فندقی از قماش «ترامپ» و «پومپئو» و «بن سلمان»، راه دیگری جز ترور و حذف ناجوانمردانه را پیش روی خود ندیدند.

مجموعه‌ی پیش رو درحالی منتشر می‌شود که حدود یک سال از فقدان «قاسم سلیمانی» می‌گذرد و هنوز برای ارزیابی نتایج حذف چنین وزنه تعادلی از صحنه معادلات منطقه‌ای کمی زود است اما اندیشمندان و صاحب نظران، ایام سخت و پرتلاطمی را پیش بینی می‌کنند. به نظر می‌آید طوفانی در راه باشد که با حضور استراتژیست کهنه‌کار و جنگ آزموده‌ای چون «حاج قاسم» عبور از آن با هزینه‌هایی بسیار کمتر از آن چه خواهد بود، میسر می‌شد اما جنگ سالاران و زنگیان تیغ به دست عالم، تقدیر دیگری را رقم زدند.

قاسم سلیمانی، متولد ماه فروردین است و فروردین مقارن است با مارس. مارس را، هم روح «جنگ» دانسته‌اند، هم روح «محافظ صلح». او یکی از ارواح سه گانه اصلی مسلط بر الهیات دوران باستان بوده است. نام او را بر همان ماهی گذاشتند که اوضاع بری و بحری، برای اردوکنشی و سپاه‌سازی مناسب می‌شد، یعنی آغاز فصل اعتدال؛ ماهی که در آن برف و یخ، به نور آفتاب از پهنه دشت‌ها محو می‌شد و «خاک» چهره نشان می‌داد. به همین دلیل مارس را ماه خاکی هم گفته‌اند و شاید ما بتوانیم رنگ سبز را هم به نام این ماه بزنیم. کسانی که سرخی «مریخ» را به نشانه جنگ، بر قامت «مارس» دیده‌اند، کمتر به سبزی زمین در بهار عنایت داشته‌اند.

«مارس» نماینده همه باورهای آدمیان کهن بود درباره «جنگ و صلح». گرچه با غلبه جنگ‌ها و کشورگشایی‌های طولانی، اصحاب قدرت توانستند آن را به عنوان «اله جنگ» در اذهان تثبیت کنند اما در نهایت، محبوب‌ترین و نام‌آورترین

نظامیان و سپه‌مندان تاریخ (و نه جنگاوران و جنگجویان) آنانی بودند که برای «صلح» شمشیر می‌زدند و همواره مردم و سربازان خود را به صلحی طولانی و پایدار وعده می‌دادند.

ماندگارترین تصاویر شخصیت‌های اسطوره‌ای که شمشیر و سپری داشتند، از آنانی به یادگار ماند که جنگ‌افزارشان در کنج خانه‌هایی روستایی زنگار می‌گرفت و عمرشان به فلاح و صنعت می‌گذشت و تنها زمانی سراغ از تیغ و خود می‌گرفتند که دیوانگان قدرت، صلح و آرامش را برهم می‌زدند. مارس هم آغاز بهار بود و کشت و زرع و زاینده‌گی و بالنگی، هم آغاز لشکرکشی بود و نبرد و مردانگی.

و حاج قاسم سلیمانی، در ماه «مارس» متولد شد؛ ماه سرخ و سبز! و چه زیباست اینکه پرچم سرزمین حاج قاسم، سفیدی صلحی است که با سرخی نبرد و سبزی زمین محافظت می‌شود. او در نهایت، پیچیده در همان، بر روی اقیانوسی از دست‌ها، به سوی جایگاه ابدی‌اش رهسپار شد. تشییع حاج قاسم را بدون اغراق و با اطمینان می‌توان بزرگ‌ترین بدرقه انسانی برای یک ژنرال عالی‌رتبه در طول تاریخ نظامی‌گری دانست.

طی چند روز، بین ۱۵ تا ۲۰ میلیون نفر از مردمان آسیای غربی، بر گرد بقایای پیکر او چرخیدند و تجلیلش کردند؛ مردی که ۴۰ سال مجال آن را پیدا نکرد که رزم‌جامة از تن درآورد و پای زراعت و صنعت پدری‌اش برگردد. مردی که میلیون‌ها مسلمان در اقصی نقاط جهان، او را نقطه امیدی می‌دانستند برای دستیابی به صلحی که از بهار ۱۳۲۷ شمسی، از آن محروم شده بودند و همین تعداد صهیونیست مسیحی و یهودی در چهارگوشه عالم، او را تهدیدی به شمار می‌آوردند برای تحقق نبرد «هارمجدون» (آرماگدون).

او که مردانه، چهل و پنجمین رییس جمهور ایالات متحده را به مبارزه طلبیده بود، در نهایت، ناجوانمردانه و به شیوه مردمان پست و فرومایه از پشت خنجر خورد و با آتش آرماگدون نیست‌ها قطعه قطعه شد اما بدون شک این پایان ماجرای محبوب‌ترین ژنرال مسلمان نخواهد بود.

ذهن خوانندگان را ارجاع می‌دهم به فراز پایانی فیلم سینمایی «زنده باد زاپاتا»، هنگامی که مبارز افسانه‌ای مکزیکی، زیر باران آتش دشمنانش به خاک افتاد و اسبش از معرکه گریخت. یکی از خائنین فریاد زد: «اسبش رو بزنید! اسبش رو بزنید!» اما اسب به تاخت دور شد و افسانه زاپاتا، سوار بر اسب، در کوه‌ها و دشت‌های سرزمینش جاودانه شد. امروز حاج قاسم سلیمانی، سردار متولد «مارس»، روحی است سبز و سرخ در تمامی آسیای غربی که به زودی تصاویرش در «سرزمین مقدس» نصب خواهد شد و سرنوشت نبرد آخرالزمان، توسط شاگردان و هم‌زمان او رقم خواهد خورد. ان‌شاءالله

محمدعلی صمدی

هجر حبیب

ویژه‌نامه تسنیم به مناسبت اولین سالگرد
شهادت سردار حاج قاسم سلیمانی و یارانش

تحریریه: فاطمه تذری، عبدالله

عبداللهی، مهدی بختیاری، مهدی
طوسی، امیرحسین قلی‌زاده، حمیدرضا
مجیدی، یوسف بیابانی، علی ترابی،
علیرضا کارگذار، محمدعلی سافلی، سید
محمد طاهری، محمدحسن جعفری،
ادریس سلیمانی
مدیر هنری: امید بهزادی

فیلم مصاحبه‌های این ویژه‌نامه و
کلیپ‌های مرتبط با آن را در سایت و
کانال تلگرامی تسنیم ببینید

برخی از گفتگوهای این ویژه‌نامه در
ماه‌های گذشته ضبط شده است

تهران خیابان میرزای شیرازی
خیابان دوازدهم پلاک ۲

تلفن: ۴۲۱۳۹۰۰۰

دورنگار: ۴۲۱۳۹۹۶۲

صندوق پستی: ۱۵۷۴۵۹۶۶۶

اختصاصی | سخنرانی منتشر نشده از حاج قاسم سلیمانی:

حزب الله می تواند ارتش اسرائیل را دفن کند

❦ اشاره: ۲۱ خردادماه سال ۹۰ در جلسه ای با حضور پیشکسوتان جهاد و شهادت و برخی فرماندهان سال های دفاع مقدس در مسجد ولی عصر (عج) تهران، سردار شهید حاج قاسم سلیمانی فرمانده وقت نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به بیان سخنانی در خصوص موضوعات مختلف از جمله سال های دفاع مقدس، وضعیت جبهه مقاومت در آن ایام و مسئله بیداری اسلامی که در آن تاریخ چیزی در حدود ۵ ماه از آغاز آن می گذشت پرداخت.



جنگ پایه اساسی صدور انقلاب ماست. شاید هیچ چیز به اندازه جنگ در تحول داخلی کشور ما در ابعاد فرهنگی (حتی بیش از خود انقلاب) نقش نداشت، تأثیر آن یک تأثیر اساسی و زیربنایی است. آزادی خرمشهر در سال ۶۱، بعدها تولدهایی داشت که آن زاد و ولدها اسمش صدور انقلاب نام گرفت.

* یکی از غصه‌های ما ناشناس‌ماندن (مالک)‌های جنگ است

واقعاً یکی از افتخارات عمر ما این است که امام(ره) را درک کردیم و امام(ره) بالاترین افتخار عمر ماست و من فکر نمی‌کنم در تمام جامعه ما کسی امام‌شناس‌تر از مقام معظم رهبری باشد و مصمم‌تر به پیروی از راه و خط امام(ره). ایشان یک جمله نادر دارند که می‌فرمایند: «امام خمینی(ره) بعد از معصومین بی‌نظیر است»، خب، ما بعد از معصومین خیلی انسان‌های بزرگی داشتیم، خیلی از صحابه و امامزاده‌های بزرگ هستند، انسان‌هایی مثل مالک اشتر که البته واقعاً باید گفت یکی از غصه‌های اصلی ما این است که مالک‌های جنگ ما شناخته نشد و ما نتوانستیم آنها را بشناسانیم، کسانی مثل حسین خرازی را. اسم او به عنوان فرمانده لشکر هست ولی آنها چشمه بودند و هرچه جوشید، از اینجا جوشید. ما نتوانستیم صیاد شیرازی و آبشناسان را بشناسانیم، اینها جویبارهای جبهه‌های ما بودند.

* امام(ره) در جنگ اصالت را به دین داد

امام(ره) وقتی بنی‌صدر را کنار زد، چند پایه اصلی را بر جنگ ما حاکم کرد و دلایل اصلی این پاکی و منزّه بودن و معصومیت جنگ همین پایه‌هاست. امام(ره) در جنگ اصالت را به دین داد. در طول جنگ هیچ‌کس مدعی و چشم‌انتظار تشویق یا ترفیع نبود. امام این را از جامعه جنگ گرفت تا جنگ پاک بماند، لذا امام بعد از فتح خرمشهر به کسی درجه نداد و فرمود خرمشهر را خدا آزاد کرد، یعنی اصالت را به دین داد. امام(ره) خدامحوری را در جنگ حاکم کرد. وقتی در عملیات بدر دچار مشکل شده

باشد، مثل کسی که دائم عزادار است، باید این غم را در درون خودش حفظ کند.

* واقعیات جنگ به‌خوبی تفسیر نمی‌شود

امروز مسئله جنگ در سطوح مختلف و با عبارات گوناگون مطرح می‌شود، بخشی از جنگ در قالب کمدی و برای خنده ارائه می‌شود و بخشی نیز به‌عنوان ابزار سیاسی استفاده می‌شود ولی حقیقت جنگ و آن چیزی که واقعیت جنگ است، خوب تفسیر نمی‌شود، یا ما خودمان خوب آن حقیقت را حس نکردیم که بتوانیم خوب منعکس کنیم، یا اینکه در بیان آن توجه جدی صورت نمی‌گیرد. اگر یک حادثه‌ای بتواند در یک زمان کوتاه یک جامعه را مثل یک انقلاب در ابعاد فرهنگی دگرگون کند و این دگرگونی هم عمیق باشد، باید بگوییم هیچ چیزی به اندازه دفاع مقدس نتوانست جامعه ما را دگرگون کند، آن وجهی که معارف اساسی شیعه را در جامعه ما به شکل وسیعی منتشر کرد، جنگ بود. امام(ره) پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ فرمودند «ما انقلاب‌مان را صادر کردیم»، خب، وقتی امام(ره) این حرف را فرمودند، اتفاق ویژه‌ای نیفتاده بود.

به نظر بنده آن چیزی که به‌عنوان یک الگوی مجسم به دنیا عرضه شد و بعداً تأثیرات خود را در دنیا گذاشت و اسم آن را می‌توان صدور انقلاب گذاشت، جنگ بود.

متن سخنرانی شهید سلیمانی که خبرگزاری تسنیم آن را برای اولین بار منتشر کرد، به شرح زیر است:

به‌طور طبیعی وقتی ما بچه‌های جنگ همدیگر را می‌بینیم، باید برویم در یک حال و هوای دیگری و اگر این اتفاق نیفتد، معلوم می‌شود که ما تأثیری بر همدیگر نداریم.

ما چه بخواهیم چه نخواهیم، در راه رفتن هستیم. خیلی از دوستان ما رفته‌اند. آنهایی که شهید شده‌اند با افتخار رفتند و آنهایی هم که توانستند آن روح شهادت را به‌عنوان شهید زنده در خودشان حفظ کنند و بعد رفتند هم با افتخار رفتند. ما هم هر یک با وضعیتی خواهیم رفت و این راهی است که بازگشت ندارد و همه ما در مسیر آن قرار خواهیم گرفت. حال سؤال این است که اگر از ما بپرسند که در ابتدای ورود به آن دنیا چه می‌خواهی ببینی، یقیناً اگر آدم بخواهد با معرفت جواب دهد، دوست دارد دوستان شهیدش را ببیند، حسن باقری، همت، خرازی، کاظمی!

هرکدام از ما رفقای زیادی داریم که دوست داریم آنها را ببینیم. باید بزرگترین سرمایه ما غم دوستانمان باشد. اگر کسی به‌معنای حقیقی معرفت داشته

و در جزیره شمالی جمع شدیم و وقتی آقایان رضایی و صیاد خدمت امام(ره) رفتند و آن پیام را آوردند، قبل از آن، در سنگر یک جوششی بود برای یقه گرفتن به خاطر حادثه بدر. امام(ره) فرمودند که «به من گزارش داده شده که برخی ناراحت هستند، می‌خواستم بگویم که هیچ جای نگرانی نیست. ما که از ائمه(ع) بالاتر نیستیم. آنها هم بعضی اوقات در ظاهر موفق نبودند، هم امیرالمؤمنین(ع)، هم امام حسن(ع) و هم امام حسین(ع)، ما که نسبت به مقام اینها چیزی نیستیم، عمده مشیت خداوند است که هرچه خدا بخواهد مثل غسل شیرین است، باید با آغوش باز پذیرای هرچه او می‌خواهد باشیم، از هیچ چیز نگران نباشید، محکم باشید، از هم‌اکنون به فکر عملیات بعد، مطمئن باشید پیروز هستید، امروز هم پیروز هستید، اگر برای رضای خدا باشید شکست نمی‌خورید.»

تمام روح حاکم بر بیان امام(ره)، «خدا» بود و این باعث شد آن فضای یکپارچه معنوی که بالاتر از مطاف دور خانه خداست، شکل بگیرد. روح توکل، وحدت و اعتماد به نفس، ارکانی بود که منجر به جاویدان شدن جنگ شد.

من یک بار در بندرعباس برای سخنرانی رفتم، چندتا دختر دانشجو به من نامه نوشتند. دخترهایی که نه خانواده بچه‌های جنگ بودند و نه خانواده شهدا. اینها نوشته بودند که «ما ۴ تا دوست هستیم که هرکداممان برای خودمان یک فامیلی انتخاب کردیم، من همت هستم، آن دوستم زین‌الدین است، آن یکی خرازی و دیگری هم کاظمی.»

*** بعد از دفاع مقدس حوادث خارق‌العاده‌ای در جهان اسلام افتاد** امروز برخی می‌پرسند آیا این حوادثی که در جهان رخ داده، متأثر از انقلاب ماست؟ آیا اسلامی است یا نه، چیز دیگری است.

خیلی‌ها معتقدند اینها پدیده‌های اجتماعی هستند که به دلیل فساد در کشورها به وجود آمده و آمریکا تنها سرچاه این اعتراضات را برداشته و خودش آن را هدایت می‌کند، یکی را می‌برد، یکی دیگر را می‌آورد، استدلال و منطقی هم برای آن دارند اما من معتقدم این نیست، نه

من، خیلی‌ها و مهمترین فرد مقام معظم رهبری است که بارها این را فرموده‌اند که «چه کسی قبول کند یا نکند، این حوادث متأثر از انقلاب اسلامی است.»

خب، ما بعد از جنگ‌مان حوادثی داشتیم که در عالم اسلامی خارق‌العاده و در نوع خودشان متحیرکننده بودند، این حوادث در جمع‌بندی‌های مادی، غیر قابل شدن بود.

آیا کسی می‌تواند این را انکار کند که حزب‌الله لبنان متأثر از انقلاب ماست؟ و یا اینکه حزب‌الله پایه اصلی‌اش متأثر از جنگ ماست؟ ما بزرگترین شهید یا زنده‌یاد حاج احمد متوسلیمان را در راه تأسیس حزب‌الله دادیم.

اگر قبول داریم که حزب‌الله متأثر از انقلاب و دفاع مقدس بود، باید ببینیم عمل حزب‌الله در جهان عرب به‌عنوان یک سازمان عربی چه تأثیری داشته؟

حزب‌الله در سال ۲۰۰۰ اسرائیل را شکست داد، همان زمان خیلی‌ها شبهه کردند که: آیا اسرائیل فرار کرد یا نکرد؟

این شبهه به وجود آمد که: آیا این پیروزی در اثر عمل حزب‌الله بود یا اسرائیل خسته شد و خودش رها کرد و رفت؟ اما جنگ ۳۳ روزه دیگر این شبهات را باقی نگذاشت.

در جنگ ۶ روزه، سه ارتش کشورهای مهم و ثروتمند عربی در ۶ روز مقابل اسرائیل شکست خوردند. در جنگ ۳۳ روزه دیگر اسرائیل، اسرائیل ۱۹۶۷ نبود؛ اسرائیل سال ۲۰۰۶ بود که یک لشکر آن برابری می‌کرد با توانمندی ارتش اسرائیل در جنگ ۶ روزه.

در این جنگ، ۳۳ روز دنیا بر طبل رسانه‌ها می‌کوبید، رسانه‌هایی که امروز قدرت زیادی دارند و خدا خواست این طبل زدن‌ها در دنیا به‌وجود بیاید.

این جنگ (جنگ ۳۳ روزه) مثل جنگ ۶ روزه نبود که چیزی مخفی بماند، نقش رسانه‌ها در این جنگ‌ها آن قدر زیاد است که از نقش دولت‌ها هم بیشتر است. امروز نقش یک تلویزیون بعضاً از نقش یک حکومت بیشتر است در ایجاد جنگ روانی و موضوعات دیگر؛ چه در جهت تقویت و چه تضعیف.

امروز وضعیت فرق کرده، خبرنگاران در لابه‌لای این تانک‌ها می‌لوند و راه می‌روند

و خبر منتشر می‌کنند و وقایع را نشان می‌دهند.

همه دنیا امکانات خود را بسیج کرده بود تا پیروزی اسرائیل را جشن بگیرد و از دست حزب‌الله خلاص شود، اما حزب‌الله پیروز شد و پیروز صد درصد نظامی هم شد. خود فرماندهان اسرائیلی اعتراف کردند که حزب‌الله در این جنگ مثل یک زلزله ریشتری اسرائیل را الک کرد.

*** موشک‌های حزب‌الله ساختمان‌های اسرائیل را با دقت می‌زند**

وقتی اولمرت نخست وزیر وقت رژیم اسرائیل اعلام کرد که برای اولین بار در تاریخ مناقشات اعراب و اسرائیل، همه یا اغلب کشورهای عربی اسرائیل را در جنگ علیه یک سازمان عربی حمایت کردند، این حرف تاریخی و بی‌نظیری بود.

امروز رشد مقاومت مثل دیروز نیست که سید حسن نصرالله انکار کند و بگوید که «من موشک ندارم»، بر عکس خودش اعلام می‌کند که «من موشک‌هایی دارم که می‌توانم ساختمان‌های شما را با دقت بزنم»، می‌گوید «اگر ۶ لشکر شما بیاید من دفنش می‌کنم.»

این خیلی اعتماد به نفس می‌خواهد که یک سازمانی بیاید و چنین حرفی را بزند، چرا حزب‌الله چنین اعتماد به نفسی دارد؟ چون از مرحله تهدید و تأثیر از تهدید عبور کرده و نه تنها به مرحله بازدارندگی بلکه به مرحله تهدید دشمن رسیده است.

این حوادث و این همه پیروزی از جانب یک سازمان عربی که ریاست آن را یک روحانی برعهده دارد، آیا می‌تواند بر مصر، اردن و دیگر کشورهای عربی تأثیرگذار نباشد؟

*** در جنگ ۲۲ روزه، خاخام‌های یهودی با گریه از غزه عقب رفتند**

یا آنچه در فلسطین رخ داد، این حوادث به‌صورت تسلسلی برهم تأثیرگذارند، وقتی سال ۲۰۰۰ اتفاق افتاد و اسرائیل از جنوب لبنان فرار کرد، حادثه بعدی، عقب‌نشینی از غزه بود به‌طوری که خاخام‌های یهودی با گریه از غزه عقب‌نشینی کردند، پس ثمره عقب‌نشینی از لبنان، عقب‌نشینی از غزه شد و ثمره پایداری در جنگ ۳۳ روزه پیروزی دیگری در داخل غزه و در جنگ



بخواهیم ببینیم مثلاً مصر چه نسبتی با انقلاب اسلامی دارد، دلیل اصلی که مبارک اصرار داشت این فاصله بین ایران و مصر وجود داشته باشد، همین است. پارامترهایی وجود دارد که ایران و مصر می‌توانند تأثیر متقابل بسیار زیادی بر هم داشته باشند که یکی از آنها مذهب است. درست است که ما شیعه هستیم و آنها اهل سنت اما مصر مذهب شافعی است که محب اهل بیت (ع) است، دوم اینکه حدود ۹ میلیون نفر اهل تصوف دارد که در محبت اهل بیت (ع) وضع مشخصی دارند. سوم ساختاری مثل اخوان المسلمین است که یک ساختار سیاسی مهم و از محورها و موتورهای اصلی محرک این انقلاب است.

* بنیانگذاران اخوان المسلمین در جمهوری اسلامی قدسیت دارند

بخش مهم از اتفاقاتی که در عالم عرب به وجود آمده، متأثر از مصر بوده، چه ناسیونالیسم عربی و چه اخوان المسلمین که آن هم از مصر به جهان عرب منتشر شده است.

بنیانگذاران اخوان المسلمین در جمهوری اسلامی و در تشیع و در نزد بزرگان شیعه قدسیت دارند.

یکی از خیابان‌های اصلی ما به نام «حسن البناء» است که مؤسس اصلی اخوان المسلمین است. یکی از شخصیت‌های مورد احترام در بین علمای دینی ما «سید قطب» است که یکی از تألیفات مهم حضرت آقا، ترجمه تفسیر کتاب‌های سید قطب بوده است، اینها مؤسس اخوان المسلمین بودند.

جنبش حماس که امروز یکی از اتهامات اصلی‌اش همبستگی با جمهوری اسلامی است، شاخه اصلی اخوان المسلمین محسوب می‌شود. دوستان اساسی انقلاب اسلامی مانند اردوغان و گل در ترکیه، احمد شاه مسعود و ربانی در افغانستان، ماهاتیر محمد در مالزی و... شخصیت‌های اصلی اخوان المسلمین هستند.

در سطوح گوناگون دیگری هم این نزدیکی‌ها وجود دارد و روشنفکران و نویسندگان مصری زیادی درباره انقلاب اسلامی ایران مطلب نوشتند.



و این هنر بزرگ امام (ره) است. فقط هم تأسیس جمهوری اسلامی نیست بلکه امام (ره) اولین خروج را انجام داد و امروز همه آن چیزهایی که در دنیا مطرح می‌کنند مثل حقوق بشر، تروریسم و غیره، هیچ کاربردی در اروپا ندارد؛ تمام کاربردها برای کنترل جهان اسلام است.

* شکست هیمنه اسرائیل و ابهت آمریکا در عراق و افغانستان متأثر از انقلاب اسلامی ایران است

این شکست هیمنه اسرائیل و یا شکست ابهت آمریکا در عراق و افغانستان متأثر از انقلاب اسلامی است. آمریکایی‌ها ادعا می‌کنند که ایران، عراق را بلعیده و البته آنها این حرف را برای ایجاد اختلاف به دیگر کشورها می‌گویند، خب، آمریکا که با دست چلاق به آنجا نیامد؛ ۱۶۰ هزار سرباز آورد.

* ایران و مصر می‌توانند تأثیر زیادی بر هم داشته باشند

ما معتقدیم آنچه در منطقه در حال اتفاق است، از جنس انقلاب اسلامی و متأثر از دفاع مقدس است اما از نگاه دیگر اگر

۲۲ روزه بود. این اتفاق‌ها در کنار مرزهای مصر افتاد. جوانان تونس حرف عجیبی زدند و گفتند «ما وقتی شنیدیم که سید حسن نصرالله می‌گوید «ما ۶ لشکر اسرائیل را دفن می‌کنیم»، گفتیم پس ما می‌توانیم پلیس بن‌علی را شکست دهیم»، این باور به وجود آمد. دفاع مقدس و انقلاب اسلامی با نام اسلام بر این بیداری اسلامی تأثیر گذاشت و من بعید می‌دانم که امروز حادثه مهمی در دنیا بیفتد یا اتفاق افتاده باشد که به نوعی متأثر از جنگ ما نباشد، چرا می‌خواهیم این را انکار کنیم؟ این ثروت انقلاب اسلامی است، مال انقلاب اسلامی و خون شهدای ماست، حتی بر فرض اینکه مصری‌ها آن را قبول نکنند.

* بیداری در دنیا بدون انقلاب اسلامی ایران قابل تصور نیست

اصلاً می‌توان تصور کرد که بدون انقلاب اسلامی در دنیا اتفاقی در جهت بیداری بیفتد؟ از ۱۹۱۷ که فروپاشی عثمانی بود تا به حال، همه اتفاقات برای مهار جهان اسلام بوده و تنها حکومتی که از زیر یوغ سلطنت خارج شد، جمهوری اسلامی بود



* عملکرد شورای نظامی مصر معیار خوبی برای سنجش و قضاوت نیست

اما اگر بیابیم این طور مطرح کنیم که شورای نظامی مصر چرا این گونه عمل می کند، این معیار خوبی برای سنجش نمی تواند باشد. در یمن، بحرین و لیبی هم به همین شکل است، لذا امروز به لطف خدا به نوعی این صدور انقلاب به منصفه حقیقی ظهور رسیده و ما باید خدا را شکر کنیم که خون شهدای ما و تلاش های امام (ره) نتیجه خودش را نشان داد.

خیلی ها سؤال می کنند که: ما چرا این قدر به ایستادگی در مقابل آمریکا اصرار می کنیم؟ آیا نمی شود جمهوری اسلامی لبخندی به آمریکا بزند و خیلی از مشکلات حل شود؟ اگر این ایستادگی جمهوری اسلامی نبود و ما دستمان را در دست آمریکا می گذاشتیم چه کسی می تواند بگوید در دنیا چنین اتفاقاتی که امروز شاهد هستیم می افتاد؟

این یک واقعیت است که دیگر پیروزی و شکست ایران در مرز مهران نیست؛ امروز پیروزی و شکست ایران در بغداد و لبنان است، این ثمره بزرگی است که باید قدر آن را دانست نه اینکه با تحلیل های گوناگون به مسیر غلط برویم و یا از جایی ناراحت باشیم و آن را به جای دیگری وصل کنیم و این ثمره ارزشمند و ملموس را نادیده بگیریم.

همه ما محاسنمان سفید شده، حالا بعضی رنگ می کنیم ولی فایده ندارد. یکی از اهل معرفت پولی به کسی داد و گفت «مرتب بیا به من بگو تو می میری»، او پول را گرفت و مرتب می آمد و می گفت «فلانی! قاسم! تو می میری»، این هم می گفت «خیلی خب، برو».

مدتی گذشت و دید طرف دیگر خیلی پیگیر نیست، رفت و گفت «نه به آنکه گفתי هرروز به تو بگویم می میری نه به اینکه دیگر پیگیری نمی کنی!»، گفت «لازم نیست، امروز یک موی سفید در صورتم دیدم، آن به من می گوید که «تو می میری»، دیگر لازم به گفتن تو نیست».

ما همگی در حال رفتن هستیم ولی از خدا بخواهیم که توفیقی بدهد که اولاً با شهادت ما را از این دنیا ببرد، ثانیاً ما را با دوستان شهیدمان محصور کند.

گفت‌وگو با فرمانده قرارگاه حضرت زینب (س) در سوریه:

جواب نامه حاج قاسم را با خون امضا کردم

❦ اشاره: سیزدهم دی سال ۹۸، یک ساعت و ۲۰ دقیقه پس از نیمه شب، هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا دو خودرو را در حوالی فرودگاه بغداد مورد هدف موشک‌های خود قرار دادند. این ترور، دقایقی بعد به مهم‌ترین خبر رسانه‌های جهان تبدیل شد. سردار سرلشکر قاسم سلیمانی فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به همراه جمع دیگری از نیروهای ایرانی و عراقی (از جمله ابومهدی المهندس) در این ترور به شهادت رسیدند و این شهادت، موج بزرگی از احساسات ضدآمریکایی را در ایران و برخی کشورهای دیگر برانگیخت. سردار سلیمانی محبوب‌ترین فرمانده سپاه بود که ۲۲ سال فرماندهی نیروی قدس را برعهده داشت. نیروی قدس و فرمانده آن البته تا همین چندسال قبل چندان در افکار عمومی شناخته شده نبودند ولی در سال‌های اخیر - خصوصاً بعد از بحران تکفیری‌ها در عراق و سوریه - این اسامی بیشتر در رسانه‌ها و افکار عمومی مطرح شد. برای بررسی بیشتر نقش سردار شهید قاسم سلیمانی در مقابله با تروریست‌ها در سوریه و نیز بررسی برخی زوایای شخصیتی و فرماندهی این شهید بزرگوار، با یکی از هم‌زمان وی در سوریه گفت‌وگو کردیم. «سردار رحیم نوعی‌ا قدم» طی سال‌های اخیر، فرماندهی یکی از قرارگاه‌های اصلی سپاه در سوریه یعنی قرارگاه حضرت زینب (س) را برعهده دارد. وی اهل اردبیل و از رزمندگان سال‌های دفاع مقدس در لشکر عاشورا به فرماندهی شهید مهدی باکری است. متن کامل این گفت‌وگو را در ادامه بخوانید.

فرماندهی آن را برعهده دارید، کجا بود و چه مسئولیتی داشت؟

از زمانی که به سوریه رفتم تا زمانی که مساله داعش تمام شد، فرمانده قرارگاه حضرت زینب(س) در این کشور بودم و ماموریت بنده بیشتر در جنوب- نزدیکی سرزمین‌های اشغالی جولان- و شرق سوریه بود ولی در هر مکان دیگر که نیاز بود، بنا به دستور فرماندهان حضور می‌یافتم و ماموریت‌های متعددی در خارج از حوزه ماموریت اصلی خودم انجام دادم.

*کدام ویژگی شخصیتی سردار سلیمانی بیش از بقیه در نظر شما برجسته بود؟

یکی از بزرگ‌ترین نقاط قوت و قدرت شخصیت ایشان که باعث جذب همه رزمندگان می‌شد، اخلاق‌شان بود. ایشان فوق‌العاده متواضع بودند و رفتار مودبانه داشتند، برخوردشان صادقانه بود و هر فردی با ایشان ارتباط می‌گرفت و خدمت‌شان می‌رسید و صحبت می‌کرد، احساس می‌کرد حاج قاسم او را بیشتر از همه دوست دارد.

اخلاق ایشان جاذبه خاصی در ارتباطاتش با زیرمجموعه و نیروهای تحت امر خود ایجاد کرده بود و چهره متبسم حاج قاسم در برخوردهای شخصی و ارتباطات غیرمدریستی و غیراداری هر سنگی را آب می‌کرد. به‌نظم حاج قاسم با رفتارهای خود، مصداق این شعر بود: «می‌کشمت سوی خویش، این کشش از عشق ماست/ گردل تو آهن است، عشق من آهن‌ریاست.» هرکسی در همان دیدار اول مجذوب اخلاق، ادب، تواضع و فروتنی ایشان می‌شد.

بنده اعتقاد دارم سردار سلیمانی با شهادت‌شان در ایران و دنیا یک کنگره بسیار بزرگ مردمی و خیابانی به‌راه انداختند که هیچ‌قدرت، حزب، ثروت، حاکمیت، جریان یا گروهی نمی‌توانست به این شکل این جمعیت را با چنین تنوع تفکر، سلیقه، اندیشه، تحلیل و گویش به‌خیابان بیاورد. البته من معتقدم این شخص حاج قاسم نبود که مردم را به خیابان آورد، بلکه خدای ایشان و روح بزرگ خداجویی و خداپرستی‌شان بود که این کار را کرد.

*نیمه‌شب سیزدهم دی‌ماه یکی از تلخ‌ترین ساعات برای بسیاری از مردم ایران و جهان اسلام است، چون فردی به دست آمریکایی‌ها به شهادت رسید که برای مردم بسیار محبوب بود و قوت قلبی برای رزمندگانی که در جبهه مقاومت با دشمن می‌جنگیدند به حساب می‌آمد، آشنایی شما با سردار سلیمانی از کجا شروع شد، شما اهل اردبیل هستید و ایشان اهل کرمان بودند؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. در ابتدا می‌خواهم شهادت جانگداز فرمانده عزیزم، روحم، جسمم و سرورم، مالک اشتر علی، سیدالشهدای مقاومت، سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی را تسلیت و تعزیت عرض کنم و امیدوارم که خداوند متعال به ما توفیق ادامه راه پرنور این شهید عزیز را عنایت بفرماید. حاج قاسم از رزمندگان و قهرمانان هشت‌سال دفاع مقدس و نام و شخصیتی آشنا در زمان جنگ بود و تمام رزمندگانی که به‌نحوی در جنگ حضور داشتند یا موضوع جنگ را رصد می‌کردند با قهرمانی‌های لشکر ۴۱ ثارالله و فرمانده غیور و شجاع آن آشنا بودند.

من در زمان جنگ در خدمت ایشان نبودم ولی کاملاً ایشان را می‌شناختم. پس از اتمام جنگ، در جلسات متعدد و مختلف تحت عنوان فرماندهان یگان‌های نیروی زمینی که حضور پیدا می‌کردیم، خدمت ایشان می‌رسیدیم و در آن جلسات با صفا، صمیمیت، تقوا و تواضع ایشان آشنا شدم. بعدها که بنده در نیروی زمینی مسئولیتی گرفتم، ارتباط ما بیشتر هم شد.

* چطور ایشان شما را برای حضور در سوریه انتخاب کردند؟

در جریان مقاومت بنده از طرف ایشان روانه سوریه شدم و از آن موقع تا زمان شهادت‌شان در خدمت ایشان بودم و ارتباط نزدیک و میدانی با هم داشتیم. در اکثر عملیات‌هایی که اتفاق می‌افتاد بنده عضو یگان‌هایی بودم که تحت امر حاج قاسم عملیات می‌کرد.

*قرارگاه حضرت زینب(س) که شما





**** زینب(س) فرمانده کل قوا در سوریه است**

*** هیچ وقت حالات خاص ایشان را دیده بود؟ مثلاً گریه یا عصبانیتشان؟**

یکبار دو نفری بر سر موضوع فرماندهی سوریه صحبت می کردیم؛ حاج قاسم درحالی که تبسم می کرد، فرمود فرمانده کل قوا در سوریه، حضرت زینب(س) است. ایشان با آن اقتدار و بزرگی، زمانی که به آستانه حرم حضرت زینب(س) می رسیدند چنان متواضعانه، متضرعانه و مودبانه صورت بر زمین می گذاشتند و گریه می کردند که قطرات اشک روی کاشی حرم سر می خورد. معتقدم حاج قاسم توانست قدرتمندانه در سوریه فرماندهی کند، چون به این موضوع باور داشت که فرمانده کل قوا در سوریه حضرت زینب(س) است.

*** جواب نامه حاج قاسم را با خونم امضا کردم**

*** به هر حال، گاهی ممکن است موقعیت های سختی برای یک فرمانده پیش بیاید که کار گره بخورد. در چنین مواقعی ممکن است فرمانده احوال**

مختلفی پیدا کند، مثلاً مکدر یا عصبانی شود. قطعاً در سوریه نیز چنین شرایطی بوده و کار گره خورده و گاهی به بن بست هم رسیده بود؛ در چنین مواقعی سردار سلیمانی چطور رفتار می کرد؟

نمی توانم بگویم حاج قاسم اصلاً در کار



یکی از بزرگ ترین نقاط قوت و قدرت شخصیت حاج قاسم که باعث جذب همه رزمندگان می شد، اخلاق شان بود. فوق العاده متواضع بود و رفتار مودبانه داشت، برخوردشان صادقانه بود و هرفردی با ایشان ارتباط می گرفت احساس می کرد حاج قاسم او را بیشتر از همه دوست دارد

عصبانی نمی شد ولی من در رفتارهای شخصی شان عصبانیتی ندیدم. اتفاقاً در شرایط سخت و بحرانی، سکینه و آرامش خاصی در وجودشان احساس می شد، انگار اتفاقات مهم اصلاً نمی توانست حاج قاسم را به لحاظ روانی به وحشت بیندازد یا حرکاتش را گند یا متوقف کند. البته این طور مواقع بر تعجیل در مقاومت و تحرک بیشتر کار تاکید داشتند و گاهی لحن، تَن صدا و برخوردشان تغییر می کرد ولی در عمق وجودشان آرامش احساس می شد.

یکبار که من چنین وضعیتی را دیدم، در جریان عملیات آزادسازی شهر «دیر العدس»- شهری در جنوب سوریه و تقریباً در نزدیکی سرزمین های اشغالی- بود. ما به عنوان قرارگاه حضرت زینب(س) در آنجا مأموریت داشتیم این شهر را آزاد کنیم. دیرالعدس در آن زمان در دست گروه های مختلفی مثل مسلحان معارض داخل سوریه و جبهه النصره عراق و شام بود. قبل از طلوع آفتاب و همزمان با اذان صبح به خط زدیم و توانستیم یک سوم شهر را آزاد کنیم. هوا که روشن شد،

شده بود که ما صبح او را پیدا کردیم. او گفت نیروهای ما احساس کردند که شما می‌خواهید ما را دور بزنید. واقعا در آنجا برای ما ثابت شد که سکینه و آرامش قلبی حاج قاسم برای چه بوده و توکلی که شهید باکری فرموده‌اند اگر خالصانه باشد، خدا غیرممکن را ممکن می‌سازد. فردا صبح ایشان آمدند و همدیگر را در دیرالعدس دیدیم. درحالی که تبسم بر لب داشتند گفتند: «ابوحسین خوب کارش را کرد».

*** حاج قاسم گفت عجب حرفی زدی**
*** یکی از تفاوت‌های حضور ما در کشوری مثل سوریه با حضور دیگر کشورها مانند آمریکا این است که فرماندهان ایرانی نقش مستشاری داشتند و از ظرفیت خود همان کشور استفاده می‌کردند، مثلا در سوریه از ظرفیت خود فرماندهان یا رزمندگان سوری استفاده می‌شد. به‌رحال در میان آنها فرماندهان اسم و رسم دار و با سابقه هم حضور دارند؛ چطور فرماندهی یک شخص غیرسوری را قبول می‌کردند و حاج قاسم با آنها چه برخوردی داشت؟**

اولین نکته‌ای که در این رابطه بسیار ویژه بود، اعتماد همه‌جانبه و به تمام معنای فرماندهان ارتش سوریه به حاج قاسم است. آنها با تمام وجود به ایشان ایمان و اعتماد داشتند و حضور ایشان را برای خودشان قدرت می‌دانستند.

حضور حاج قاسم در منطقه بار روانی بزرگ و مثبتی برای نیروها داشت. اگر ایشان وعده‌ای می‌دادند، می‌دانستند آن اتفاق حتما خواهد افتاد.

شجاعت و نترسی و استقامت حاج قاسم در میدان و شرایط سخت و بحرانی آنها را مجذوب ایشان کرده بود. اصلا مشخص نبود حاج قاسم در کشور دیگری دارد می‌جنگد، لذا هرکسی را به خضوع و اداری می‌کرد و در شرایط سخت، ملجا و پناه بود.

فرماندهان سوری هم البته قدرشناس بودند و توجه، احساس، عاطفه، عشق و محبتی که ژنرال‌های سوری نسبت به حاج قاسم داشتند نسبت به هیچ‌کس نداشتند.

گرفتند و گفتند توکل کن. آنجا به خدا توکل کردم و از آن به بعد چندکلامی به زبان مادری (ترکی) با خداوند صحبت کردم و گفتم خدایا به من کمک می‌کنی؟ می‌خواهم به تو توکل کنم. آخر سر هم گفتم ای خدای باکری از این به بعد به تو توکل کردم؛ از این به بعد با تو ست. در جواب نامه ننوشتیم که می‌توانم انجام بدهم. یک سوزن به انگشتم زدم و خونم را پای کاغذ گذاشتم و گفتم این نامه را به حاج قاسم بدهید؛ با خونم نامه را امضاء می‌کنم. بینی و بین‌الله نمی‌توانستم! هیچ زمینه و امکانی فراهم نبود که این اتفاق بیفتد.

از زبان راوی می‌گوییم که «نامه را برای حاج قاسم بردیم و ایشان نامه را باز کردند. خون را که دیدند، اندکی منقلب شدند و آن را تا کردند و در جیب گذاشتند و گفتند می‌برم به آقا نشان بدهم تا ببینند چه سربازانی در خط مقدم دارند». باید به منطقه می‌رفتم، شرایط بسیار سخت و آتش دشمن خیلی سنگین و عقبه‌مان هم بسته بود. وقتی هوا کاملا تاریک شد، از خاکریزی که بین ما و دشمن بود، رد شدم و به سمت دیگر رفتم و دیدم دشمن بساطش را برداشته و درحال فرار است. یک نفر از آنان از شب تا روز پنهان

هنوز دوسوم شهر در دست آنها بود. بعد از روشن شدن هوا دشمن عقبه و مسیر پشتیبانی ما را مختل کرد و دیگر نتوانستیم ادامه دهیم. نزدیکی‌های ظهر در بیسیم متوجه شدم سردار سلیمانی می‌خواهد به منطقه بیاید. آنجا به شدت زیر آتش بود و شرایط سختی داشتیم. حاج قاسم همیشه در شرایط سخت می‌آمد و در خط مقدم حضور می‌یافت و از نزدیک شرایط و میدان را می‌دید و تدابیر و برنامه‌های خود را به نیروها و فرمانده منطقه ابلاغ می‌کرد.

وقتی به منطقه آمدند، اولین چیزی که به محض دیدن ایشان دریافت کردم - علی‌رغم شدت آتش توپخانه و خمپاره‌های دشمن - سکینه و آرامش قلبی ایشان بود. ماموریت ما آزادسازی دیرالعدس بود ولی توانسته بودیم تنها یک سوم را آزاد کنیم و دوسوم را هنوز آزاد نکرده بودیم، انتظار داشتیم ایشان به ما بگویند که چرا نتوانستید و نشد؛ اما هیچ نگفتند و فقط وضعیت را پرسیدند و قسمت‌های مختلف میدان را بررسی کردند و رفتند.

قبلا با سردار سلیمانی بر سر موضوع «توکل» صحبتی داشتیم و برایشان گفته بودم که شهید باکری به ما یاد داد که اگر کاری به لحاظ عقلی، محاسباتی، نظامی، منطقی و منطقه‌ای غیرممکن باشد، به شرط اخلاص و توکل به خدا ممکن می‌شود.

بعد از ۲۰ دقیقه دیدم پیک آمد و یک یادداشت از طرف ایشان آورد که شامل هشت دستور برای بنده بود. در انتهای آن هم نوشته بود: «ابوحسین بنویسد که آیا می‌تواند آنها را اجرا کند یا نه؟» نامه را نگاه کردم. دیدم نمی‌توانم اجرا کنم. واقعا هیچ‌کدام از آنها قابل اجرا نبود. با ایشان تماس گرفتم تا سوالی بپرسم. در انتهای مکالمه گفتند اگر بتوانی توکلی را که شهید باکری گفته است، پیدا کنی، می‌توانی.

شرایط سختی بود. قلبا به شهید باکری پناه بردم و گفتم: «می‌بینید نمی‌توانم و شدنی نیست؛ چه کار کنم؟» با تمام وجودم احساس کردم و می‌توانم به جرات بگویم شهید باکری آمدند و دست مرا

معتقدم سردار سلیمانی با شهادت‌شان در ایران و دنیا یک کنگره بسیار بزرگ مردمی و خیابانی به راه انداخت که هیچ قدرت، حزب، ثروت، حاکمیت، جریان یا گروهی نمی‌توانست به این شکل این جمعیت را با چنین تنوع تفکر، سلیقه، اندیشه، تحلیل و گویش به خیابان بیاورد و این لطف خدای ایشان و روح بزرگ خداجویی و خداپرستی ایشان بود

***از این برخوردها خاطره‌ای در ذهن دارید؟**

یک روز در دمشق بودم که پیغام دادند به «حمه» حمله شده و خواستند به آنجا بروم. در حمه تپه‌ای به نام «تل زین العابدین» است که تقریباً بام حمه محسوب می‌شود. اینجا نقطه‌ای است که در دست هرکس باشد، درحقیقت شهر متعلق به اوست.

دشمن به نزدیکی این تل رسیده بود و شاید بیش از ۳۰۰-۲۰۰ متر با آن فاصله نداشت. به حمه و روی تل زین العابدین رفتم. در آنجا حاج قاسم را دیدم که قبل از ما رسیده بود. ژنرال‌های سوری هم آنقدر با تواضع، ادب، ارادت و محبت اطراف ایشان بودند که من تحت‌تاثیر قرار گرفتم. چهارچشمی ایشان را زیرنظر داشتند تا ببینند چه می‌گویند و برنامه‌شان چیست.

از آنجا به جلسه‌ای رفتیم تا تصمیم گرفته شود که چه کار کنیم. هنوز صحبتی با من نشده بود ولی می‌دانستم باید نیرو به آنجا ببرم و نیروهایم هم در دمشق بودند.

در جلسه، فرماندهان وضعیت را گزارش دادند و حاج قاسم هم تدابیر خود را بیان کردند و گفتند از امشب «ابوحسین» در اینجا مستقر می‌شود، نیروهایش را می‌آورد و کمک می‌کند و پشتیبان شماست. محکم باشید؛ ان‌شاءالله با ورود ابوحسین حمه سقوط نخواهد کرد. این حرف‌ها را درحالی می‌زد که من می‌دانستم باید نیرو ببرم و در آنجا بجنگم ولی درباره اینکه در جلسه چه اتفاقی خواهد افتاد با من صحبت نشده بود.

یکی از ژنرال‌ها گفت حاج قاسم ما به شما و سخنان‌تان اعتماد داریم اما ابوحسین بگوید می‌خواهد چه کار کند؟

جلسه، جلسه نظامی بود و همه کارشناس نظامی بودند. حاج قاسم به بنده گفتند بلند شو و حماسی جواب‌شان را بده. بلند شدم و گفتم بسم‌الله الرحمن الرحیم، بنا به فرمان فرمانده عزیزم، از این به بعد «حمه» تهران من است و در حین گفتن این حرف به سینه‌ام کوبیدم. این را که گفتم، فرماندهان سوری گفتند همین کافی است.

پس از جلسه، حاج قاسم خندید و گفتند

عجب حرفی زدی.

ارتباط و ارادت فرماندهان سوری به حاج قاسم به‌گونه‌ای بود که بعضی اوقات ژنرال‌ها به بنده می‌گفتند اگر زمانی حاج قاسم آمد به ما هم خبر دهید تا چند دقیقه ایشان را ببینیم.

انصافاً وقتی هم که حاج قاسم به میان نیروها می‌رفت، قدرت بسیار بزرگی از معنویت، شجاعت و توکل به بنده نیروهای خودمان و دیگران تزریق می‌کرد. حتی در شرایط سخت، آثار وجودی و بودن ایشان در روحیه و رفتار نیروها پیدا بود.

***احساس سنی‌ها و مسیحی‌ها و دروژی‌ها به حاج قاسم مثل احساس شیعیان بود**

***در جبهه مقاومت از ملیت‌های مختلف مانند ایرانی، لبنانی، افغانستانی، پاکستانی، عراقی و پاکستانی، با فرهنگ‌های متفاوت حضور دارند. این افراد در کنار هم زندگی می‌کنند و با هم و در کنار هم می‌جنگند؛ قاعدتا فرماندهی این نیروها در عمل کار راحتی نیست، چون هرکدام از این افراد از فرهنگی با آداب خاص خود هستند. سردار سلیمانی این تنوع نیروها را چگونه مدیریت می‌کرد؟**

در ادبیات جنگ، یکی از مولفه‌هایی که در تجزیه و تحلیل‌ها، جزء توان فیزیکی محاسبه می‌شود شخصیت فرماندهی است. در دنیای غرب، فرماندهی را به تجربه، سابقه، علم و عملکردهای گذشته‌اش توصیف می‌کنند اما در ادبیات جنگ ما، یک توان به شکل غیر



فرماندهان ارتش سوریه به تمام معنای کلمه به حاج قاسم اعتماد و ایمان داشتند و حضور ایشان را برای خودشان قدرت می‌دانستند. حضور حاج قاسم در منطقه بارروانی بزرگ و مثبتی برای نیروها داشت

فیزیکی هم محاسبه می‌شود.

فرماندهی حاج قاسم تجلی ایمان و توکل به پروردگار و توسل به اهل بیت (ع) بود و ادبیات ایشان هم ادبیات حماسی بود که در کلام، رفتار و برخورد آن را نشان می‌داد. برخورداری از قدرت و توانایی فیزیکی در کنار اخلاق، محبت، صفا و عاطفه، در بحرانی‌ترین شرایط همه را تسلیم خود می‌کرد. وقتی یک مسیحی، یک سنی، یک دروژی یا یک شیعه در کنار حاج قاسم قرار می‌گرفت، دورش حلقه می‌زدند و مثل پروانه به دور او می‌چرخیدند. به هیچ‌عنوان احساس نمی‌کردند که حاج قاسم به ایرانی‌ها یا لبنانی‌ها و شیعیان محبت ویژه دارد. همان احساسی که شیعیان، ایرانی‌ها و لبنانی‌ها نسبت به حاج قاسم داشتند، مسیحی‌ها، سنی‌ها، دروژی‌ها، علوی‌ها، پنج امامی‌ها، دو امامی‌ها و سه امامی‌ها هم داشتند. من فرماندهی اخلاق پایه و عاطفه پایه را از حاج قاسم یاد گرفتم. حاج قاسم در مقام فرماندهی - مخصوصاً برای نیروهای چند ملیتی - از در اخلاق و عاطفه وارد می‌شد نه از در انضباط، دین و علم.

***برای بردن نیروی ایرانی به سوریه محدودیت داشتیم**

*** شما چه تعداد از نیروهای ایرانی را برای مقابله با تکفیری‌ها به سوریه بردید؟ در یکی از صحبت‌های شما شنیدم که گفتید رهبری تاکید زیاد داشتند که به‌جای اعزام نیرو از ایران، از ظرفیت و نیروهای همانجا استفاده شود. خاطره‌ای هم از حاج قاسم گفته بودید که نشان می‌داد در بردن نیروهای ایرانی محدودیت وجود داشت. کمی در این باره توضیح بدهید که اعزام‌ها به چه شکلی بود و چطور سازماندهی می‌شدند؟**

یکی از ویژگی‌های حاج قاسم این بود که خود را سرباز و مطیع مطلق مقام معظم رهبری می‌دانستند و ما این را با تمام وجود احساس می‌کردیم. یک‌بار حاج قاسم گفتند من بدون اذن و اجازه رهبری حتی آب نمی‌خورم. این یک مثال است. همه فرامین و دستورات حاج قاسم برگرفته از فرمان رهبری بود.

یک‌مرتبه برای بردن چند نیروی ایرانی اضافه تاکید کردم و دلایلی هم داشتم و



عملیات طرح ریزی شده بود و دستور کار را به ما به عنوان قرارگاه حضرت زینب(س) ابلاغ کردند. حاج قاسم خودش هم در سوریه حضور داشت. بعد از جلسه من و یکی، دو نفر دیگر خدمت ایشان رسیدیم و گفتیم درمورد عملیات چند مطلب داریم. قبل از اینکه مطالب را بگویم، گفتند ابوحسین برو و در پادگان سین مستقر شو و ۷۵ کیلومتر جاده استراتژیک دمشق- بغداد را باید در مرحله اول تا سهرای زازا آزاد کنی، بعدا برای ادامه کار تصمیم می گیریم. سپس گفتند ابوحسین! آمریکا گفته می زنم و یقین دارم که می زند؛ حالا برو تا ببینیم می زند یا نه؛ اگر زد، سلام مرا به باکری برسان و اگر نزد، به آنجا می آیم و تو را می بینم.

حالا اگر من بودم، هرگز چنین دستوری نمی دادم. به نیرویم می گفتم آمریکا غلط می کند، نمی تواند بزند، اینها عملیات روانی است و ما هستیم و نگران نباش و برو. اما ایشان گفتند آمریکا گفته می زنم و یقین دارم که می زند. حاج قاسم حرف بی ربط نمی زد. وقتی خواستیم خداحافظی کنیم، با دو

گرفتیم به سمت مرز عراق حرکت کنیم. این عملیات باید از یک جایی کلید می خورد. نقطه ای که ارتش سوریه در آن مستقر بود در کنار پادگان نیروی هوایی سوریه به نام «پادگان سین» بود که تا مرز عراق تقریباً ۱۵۰ کیلومتر فاصله داشت. بنا شد استارت اولیه این عملیات را قرارگاه حضرت زینب(س) بزند. آمریکایی ها متوجه شده بودند که ایران می خواهد عملیات کند و به طرق مختلف پیغام فرستاده بودند که اگر ایران عملیات انجام دهد، می زنیم.



من فرماندهی اخلاق پایه و عاطفه پایه را از حاج قاسم یاد گرفتم. حاج قاسم در مقام فرماندهی- مخصوصا برای نیروهای چند ملیتی- از در اخلاق و عاطفه وارد می شد نه از در انضباط، دین و علم

روی حرفم هم محکم ایستاده بودم ولی ایشان با محبت نپذیرفتند. هرچه اصرار کردم، با مهربانی گفتند: «عشق من، نمی شود». با لهجه ترکی هم می گفتند. بعد قیافه جدی به خود گرفتند و گفتند: «نمی توانم نیروی اضافه به منطقه بیاورم. باید از آقا اجازه بگیرم». حاج قاسم در صحنه ای به آن بزرگی و عظمت، عمق فرماندهی مقام معظم رهبری را می شناختند.

***بالاخره راضی شدند یا نه؟**

آن موقع به من جواب مثبت ندادند و من هم دیگر پیگیری نکردم.

***حاج قاسم گفت: شاگرد باکری مثل او عمل می کند**

ببینید ادبیات فرمانده در ابلاغ فرمان بسیار مهم است. این نحوه ابلاغ می تواند چنان قدرتمندانه، توأم با امید و قهرمانی باشد که نیروی دریافت کننده فرمان تا رسیدن به هدف چیزی جز اجرای آن فرمان را نبیند. ادبیات حاج قاسم این گونه بود. در مقطعی بعد از آزادسازی حلب، تصمیم

دست‌شان سرم را گرفتند و با لب‌های مبارک‌شان پیشانی‌ام را بوسیدند و هنوز هم گرمی آن لب‌ها را در پیشانی خود احساس می‌کنم، گفتند شاگرد شهید باکری مثل او عمل می‌کند (با گریه).

*** شهادت شهید الله‌دادی و جهاد مغنیه یکی از سخت‌ترین خبرها برای حاج قاسم بود**

*** به یاد دارید مثلاً یکی از دوستان یا هم‌زمان‌تان شهید شده باشد و بخواهید این خبر را به سردار سلیمانی برسانید؟ گفتن این‌گونه اخبار چگونه بود؟**

من در جلساتی که اخبار سخت را به حاج قاسم گفته باشند حضور داشتم ولی خودم هیچ‌وقت نگفتم.

*** رفتار ایشان چگونه بود؟**

در این شرایط به شدت تحت‌تاثیر قرار می‌گرفتند؛ مخصوصاً زمانی که نیروهای مهم از ایران، لبنان و سایر نقاط به شهادت می‌رسیدند، برایشان بسیار سخت بود و برافروخته می‌شدند و قیافه خاصی به خود می‌گرفتند. حالت غضبناکی داشتند و تذکر جدی و تند می‌دادند. همه تسلیم حاج قاسم بودند و از او حساب می‌بردند. اعتقادم این است که این حساب بردن از شخص حاج قاسم نبود، بلکه از عظمتی بود که خدا به او داده بود.

*** احتمالاً یکی از این خبرهای سخت، شهادت سردار الله‌دادی به همراه جهاد مغنیه به دست صهیونیست‌ها در سوریه بود. این خبر چه تاثیری روی حاج قاسم گذاشت؟ با توجه به اینکه هر دوی این شهدا، به شدت مورد علاقه ایشان بودند.**

سردار الله‌دادی جزء نیروهای سردار سلیمانی در هشت سال دفاع مقدس بود و مدت‌های زیادی در لبنان نیز کنار ایشان حضور داشت. وقتی مسئولیت عملیات سوریه را برعهده گرفت، هم‌زمان مسئولیت عملیات لبنان را هم برعهده داشت و یک شخص بسیار کاردان و ارزشمندی بود.

شهید جهاد مغنیه پسر شهید عماد مغنیه هم درماشینی بود که شهید الله‌دادی در آن حضور داشت. آنها برای

انجام یک مأموریت شناسایی از لبنان به سمت مرز سرزمین‌های اشغالی در جولان می‌رفتند. اینکه دشمن به چه شکلی از این موضوع اطلاع یافته بود که چه افرادی داخل ماشین هستند، نمی‌دانم. این یکی از لحظات تلخ برای حاج قاسم بود. گویی علمدار و مالک اشتر و یکی از سرمایه‌های بزرگ خود را از دست داده است.

شهید الله‌دادی یک سرمایه بسیار بزرگ برای سپاه و حاج قاسم بود. حاج قاسم او را می‌شناخت و به او باور داشت. زمان شنیدن این خبر برای حاج قاسم خیلی سخت بود و جزء زمان‌هایی بود که از دشمن بسیار غضبناک شدند. برای هیچ‌کس و مخصوصاً حاج قاسم این اتفاق ناگوار قابل‌تحمل نبود اما با این وجود در عمق قلب حاج قاسم یک آرامشی احساس می‌کردم. من در شرایط مختلف و حالت‌های متفاوت حاج قاسم را دیده بودم، رفتار او در دو سطح خودش را نشان می‌داد، یکی لایه بیرونی و دیگری آرامش و سکینه‌ای که در عمق وجود ایشان بود.

*** عکس دست حاج قاسم را که دیدم...**

*** شما چطور خبر شهادت سردار سلیمانی را گرفتید و با شنیدن این خبر چه حالی پیدا کردید؟**

آن شب، قبل از اذان صبح بیدار شدم. موبایلم روی سابلنت بود. دیدم ۱۲-۱۰ تماس از دست‌رفته دارم. شماره‌ها را نمی‌شناختم. وقتی دقت کردم دیدم یک شماره، شماره از عراق است. با همان شماره برایم پیام هم آمده بود. دو، سه شماره هم از خوزستان تماس گرفته بودند. اول به عراق زنگ زدم اما کسی جواب نداد، سپس به خوزستان زنگ



اراده الهی این بود که شهادت حاج قاسم جهانی شود. مقام معظم رهبری فرمودند حاج قاسم با شهادت خود زنده بودن انقلاب را به رخ دنیا کشید

زدم. یکی از بچه‌ها گفت خبری آمده که احتمالاً ماشین حاج قاسم مورد هدف قرار گرفته است. به موبایلم نگاه کردم. عکس دست حاج قاسم را دیدم. (با گریه) باور نمی‌کردم. نمی‌خواستم باور کنم؛ اگر باور می‌کردم با صدای خیلی بلند گریه می‌کردم. نمی‌خواستم بپذیرم. گفتم امکان ندارد؛ حتماً اتفاق دیگری افتاده است.

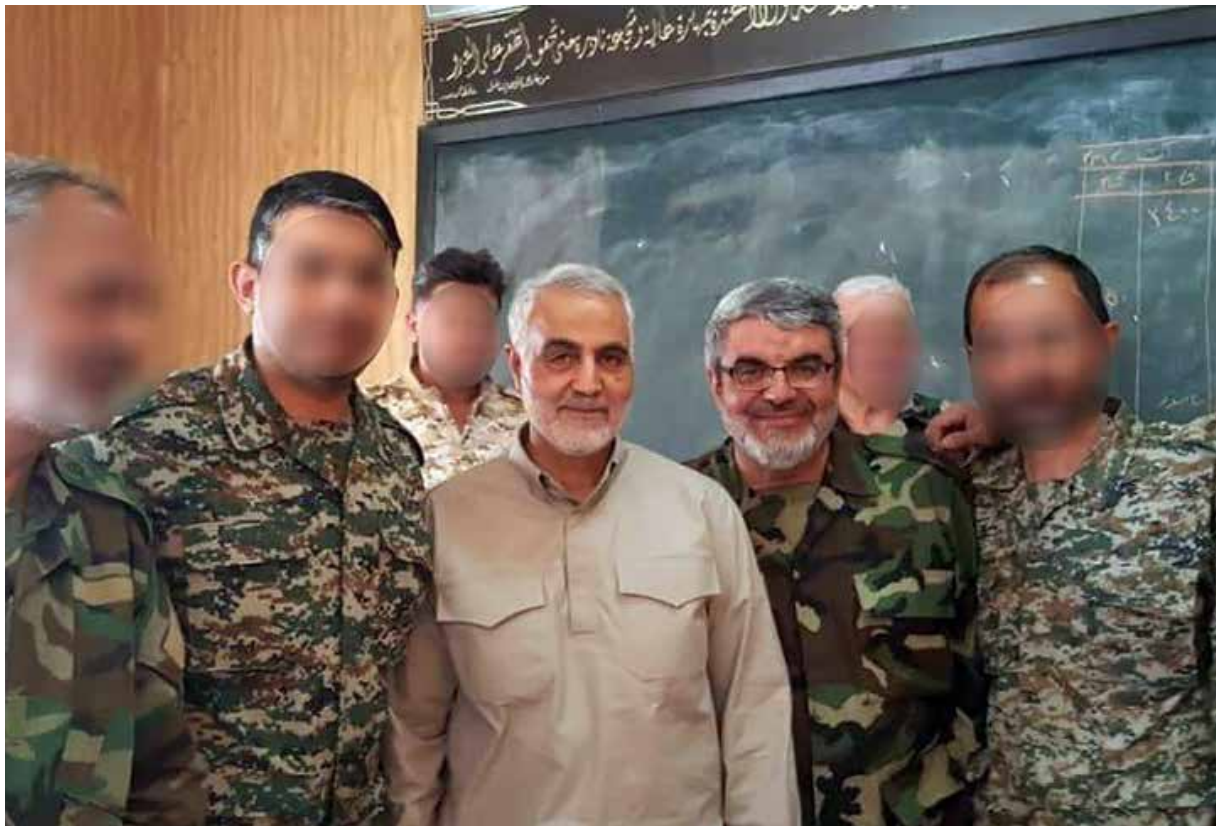
اردبیل بودم. نمی‌خواستم خانواده بفهمند. برای همین از خودم رفتار غیرعادی نشان ندادم ولی وقتی تلویزیون انالله و انالیله راجعون را گفت، هرکس که در خانه بود، شروع به گریه کرد. خیلی سخت بود.

الان هم بعضی اوقات به صورت لحظه‌ای احساس می‌کنم این‌طور نشده ولی این اتفاق افتاده است. خداوند ایشان را رحمت کند. بارها و بارها در طول سال‌های مجاهدتش تا یک میلی‌متری شهادت رفته بود اما اراده خداوند بر این نبود.

حاج قاسم نباید در صحنه نبرد و به دست داعشی‌ها شهید می‌شد یا در سوریه، لبنان یا عراق در میدان درگیری یک نفر او را با یک تیر یا خمپاره شهید می‌کرد. اراده الهی بر این بود که خون حاج قاسم نه در جغرافیای ایران بلکه در جغرافیای جهان جاری شود و در کالبد مجاهدان و رزمندگان مقاومت در اقصی نقاط جهان قرار بگیرد و به آنان نیز روح قهرمانی تزریق کند.

اراده الهی این بود که شهادت حاج قاسم جهانی شود. مقام معظم رهبری فرمودند حاج قاسم با شهادت خود زنده بودن انقلاب را به رخ دنیا کشید

تمام تئوریسین‌های دنیا، تحلیلگران و سناتورهای هم‌حزبی آقای ترامپ اذعان دارند که این کار یک کار احمقانه و اشتباه بود. بهای خون حاج قاسم به مراتب بیشتر از زنده بودنش علیه منافع آمریکا و اسرائیل خواهد بود. «شهید قاسم سلیمانی» به مراتب خطرناک‌تر از «سردار قاسم سلیمانی» برای آنهاست. خون حاج قاسم سلیمانی آمریکا را رها نخواهد کرد و دامنگیرش خواهد بود و گلوگیرش است و خفه‌اش خواهد کرد. به فضل الهی به استراتژی اوج انتقام که ترک دشمن از



منطقه است، خواهیم رسید.

*انتقام از آمریکا گرفته خواهد شد

***بعد از شهادت حاج قاسم و همراهانش، نه تنها در ایران، بلکه در بسیاری از نقاط جهان اسلام یک خواست عمومی برای گرفتن انتقام خون این شهیدان شکل گرفت. حاج قاسم سلیمانی شهادت در شأنی داشت و به دست بزرگترین دشمن به آن شکل به شهادت رسید و قطعا انتقامی که گرفته خواهد شد، باید در شأن ایشان باشد. بفرمایید این انتقام چگونه رقم خواهد خورد و شما آینده جبهه مقاومت را در فقدان بزرگترین فرمانده این جبهه چگونه می بینید؟**

اولا به عنوان سرباز کوچک ولایت و در رکاب شهید قاسم سلیمانی لازم می دانم از ملت عزیز، غیور، ارزشمند، با معرفت و شریف تشکر کنم و دست و پای این ملت را ببوسم. مردم تنها حاج قاسم را تشییع نکردند، بلکه از ادبیات مقاومت حمایت کردند و ادبیات مقاومت را روی چشمان شان گذاشتند. انتقام حق است و در مقابل این خطای بزرگ آمریکا، مردم حق دارند انتظار داشته باشند که انتقام گرفته شود و این کار را هم خواهیم

کرد. حضرت آقا هم روی این موضوع و انتقام سخت تاکید کردند. فرمانده کل قوا در کلام خود صادق هستند. باید از این منظر نگاه کنیم. در طول تاریخ و بعد از جنگ جهانی دوم تاکنون کشور یا شخصی جرأت نکرده به آمریکا یک گلوله کلت شلیک کند. در خیال هیچ یک از زمامداران و قدرتمندترین ارتش های دنیا چنین چیزی گذر نکرده اما ایران و قدرت جمهوری اسلامی که برگرفته از توکل به پروردگار و توسل به اهل بیت (ع) بود، چنین کرد.

در مقطعی به عنوان رئیس هیات ایرانی به آلمان سفر کرده بودم و با آنها مذاکره داشتیم. در همان جلسه رسمی خیلی

**باجرات می گویم سردار
قآنی در مرام، اعتقاد،
توکل، توسل و اخلاص از
سردار سلیمانی هیچ کم
ندارد. خداوند به اخلاص،
قدرت و برکت می دهد و
آن را منتشر می سازد**

حماسی علیه آمریکا صحبت کردم و هر از چند گاهی از مخاطب آلمانی مقابل خودم اوکی می گرفتم که درست است یا نه؟ و او می گفت درست است. آنقدر گفتم تا او عصبانی شد و گفت: ای جوان! خیال نکن تو شجاعی که این حرف ها را می زنی؛ رهبرت شجاع و نترس است. بنده هم این حرف ها را می دانم ولی نمی توانم بگویم.

آمریکارا زدیم و هیمنه اورا شکستیم

دنیا به این موضوع اذعان دارد که ما قدرتمندترین رهبر را در مقایسه با تمام رهبران دنیا داریم. ما آمریکا را زدیم و هیمنه او را شکستیم. اولین انتقام سیاسی سخت این بود که هیبت و هیمنه جهانی آمریکا را شکستیم. ما در همان ضربه، مراحل مختلف عکس العمل دشمن را پیش بینی کردیم و هر مرحله ای که عکس العمل نشان می داد ما مرحله بعدی را داشتیم. البته قهرمانان لبنانی، فلسطینی، سوری و عراقی در اقصی نقاط دنیا خونخواهی حاج قاسم را خواهند کرد و آمریکا از این قضیه رهایی نخواهد یافت.

ما در صدد برنامه ریزی برای خون خواهی دراز مدت حاج قاسم هستیم تا آمریکا همواره



ما بعد از شهادت حاج
قاسم نه تنها تضعیف
نشدیم، بلکه قدرت
گرفتیم. دیدید خون
حاج قاسم چه جریانی از
ملت، مقاومت، انسجام،
وحدت و یکپارچگی به راه
انداخت. خون حاج قاسم
در شریان‌های رزمندگان
مقاومت جاری شد و
انسجام، وحدت و اتحاد را
در میان آنها ایجاد کرد

*** امیدوارم شهادت مزد جهاد ما باشد**

*** همان‌طور که در قرآن آمده، شهدا زنده‌اند؛
اگر بخواهید دو جمله با سردار سلیمانی
صحبت کنید و مطمئن باشید ایشان
می‌شنوند به ایشان چه خواهید گفت؟**

اگر حاج قاسم حرف‌هایم را می‌شنود که یقین دارم می‌شنود، او را به حضرت فاطمه زهرا (س) قسم می‌دهم که دست قلم شده‌اش را دراز کند و دست ما را بگیرد و ما را پیش خود ببرد و اجازه دهد در آن دنیا هم کنارش باشیم (با گریه).

ان‌شاءالله خداوند متعال به ما کمک خواهد کرد و بعد از فتح اهداف مقاومت و سرنگونی رژیم جعلی و غاصب اسرائیل و برافراشتن پرچم هیئات مِّنَ الدِّیْنَةِ رُوی قُلل جولان و بالای مسجد قدس مزد جهاد ما را شهادت قرار دهد.

به دوستان، رزمندگان و همسنگران خود می‌گویم اگر با فکر و اندیشه جهاد و اطاعت از ولایت و دفاع از انقلاب و ادامه راه شهدا حتی زندگی معمولی داشته باشید، خدا آنقدر مهربان است و دوستان شهید به قدری لطف دارند که اگر با این فکر، اندیشه، ادبیات و رفتارها از دنیا برویم ان‌شاءالله شهیدیم و خدا از ما خواهد پذیرفت و ما را به اردوگاه شهدا راه خواهد داد و به فضل الهی جزء آنان خواهیم بود که در زمان ظهور به اذن و اراده الهی برگردیم و در رکاب آقا امام زمان (عج) برای جهانی کردن انقلاب مهدی به شهادت برسیم.



دیده. فرمانده تیپ و لشکر و در مسئولیت معاونت اطلاعات کل سپاه بوده و بیش از ۱۳ سال جانشین خلف سردار سلیمانی و مسلط به مقاومت، صحنه و جریان‌ات و مطلع از گذشته و حال و مسلط به برنامه‌ریزی‌های آینده است و در رفتارهای فردی هم یک انسان متواضع و محبوب است. اگر ایشان در کنار حاج قاسم دیده نمی‌شدند، به دلیل ادب و تواضع، اخلاص و ارادت‌شان به حاج قاسم بود که نمی‌خواستند دیده شوند و گوش به فرمان حاج قاسم بودند.

من معتقدم حاج قاسم فرماندهی، قدرت، شهامت، شجاعت، فرماندهی بر دل‌ها و عاطفه به نیروها و اخلاق را از مرام، اخلاص، توکل به خدا و توسل به اهل بیت (ع) می‌گرفت و باجرات می‌گویم سردار قآنی در مرام، اعتقاد، توکل، توسل و اخلاص از سردار سلیمانی هیچ کم ندارد. خداوند به اخلاص، قدرت و برکت می‌دهد و آن را منتشر می‌سازد.

از وقتی سردار قآنی فرمانده شد و حکم آقا را گرفت محبوب دل شد و وقتی آمریکا گفت قآنی را هم می‌زنیم، سردار قآنی در رگ‌ها و شریان‌های ما جان گرفت و برای ما قاسم سلیمانی شد.

در اضطراب و تزلزل باشد. آمریکا برای حفظ نیروهای خودش باید منطقه را ترک کند و اگر ترک نکند باید آماده کشته شدن و تلفات دادن باشد. انسان‌ها و نیروهای ناشناخته‌ای از جبهه‌ها و زمان و مکان‌های نامعلوم و با ابزارهای نامشخص انتقام حاج قاسم را می‌گیرند.

اعتقاد این است که ما بعد از شهادت حاج قاسم نه تنها تضعیف نشدیم، بلکه قدرت گرفتیم. دیدید خون حاج قاسم چه جریانی از ملت، مقاومت، انسجام، وحدت و یکپارچگی به راه انداخت. خون حاج قاسم در شریان‌های رزمندگان مقاومت جاری شد و انسجام، وحدت و اتحاد را در میان آنها ایجاد کرد.

*** سردار قآنی برای ما همان قاسم سلیمانی است**

مقام معظم رهبری هم با درایت، قدرت، بینش و شناخت، بدون درنگ جانشین خلفی به جای حاج قاسم منصوب کردند. در دانشگاه تبریز به دانشجویان گفتم که سردار قآنی، سرداری مقتدر، مدیر، برنامه‌ریز، طراح، شجاع و نترس است و کوران و بوران هشت سال دفاع مقدس را



گفت‌وگو با دبیرکل حزب سوسیالیست دموکرات کردستان:

اگر حاج قاسم نبود، داعش بغداد و دمشق را اشغال می‌کرد

❖ اشاره: میان احزاب و گروه‌های کُرد در اقلیم کردستان، حزب سوسیالیست دموکرات کردستان یکی از قدیمی‌ترین و موثرترین احزاب است که تاریخ تاسیس آن به سال ۱۹۷۶ میلادی برمی‌گردد. این حزب در سال‌های گذشته و خصوصاً در درگیری با داعش که به منطقه اقلیم کردستان حمله کرده بود، نقش‌آفرینی زیادی داشت و رهبران و افراد آن در این مبارزات حضور داشتند. برای بررسی نقش و عملکرد جمهوری اسلامی ایران به خصوص سردار شهید قاسم سلیمانی در کمک به کُردها در مقابله با تهدیدات داعش، به گفت‌وگو با «محمد حاج محمود» دبیرکل این حزب - که سابقه دوستی با سردار سلیمانی را دارد - نشستیم که متن کامل آن را در ادامه از نظر می‌گذرانید. این گفت‌وگو در منزل ایشان در حومه شهر سلیمانیه در اقلیم کردستان صورت گرفته است.

در ابتدا باید تشکر کنم از وقتی که در اختیار ما قرار دادید و پذیرای گروه خبری ما شدید. این مصاحبه در زمانی انجام می‌شود که نزدیک به ۴۰ روز از شهادت سردار شهید قاسم سلیمانی گذشته و ما قصد داریم در گفت‌وگو با شما نگاه کوتاهی داشته باشیم به عملکرد ایشان در همکاری و کمک به کردها در اقلیم کردستان برای مقابله با تهدیدات داعش. اگر اجازه بفرمایید گفت‌وگو را با معرفی خودتان و بیان مختصری از سوابق مبارزاتی‌تان آغاز کنیم.

خیلی خوش آمدید. من هم از حضور شما در اینجا خوشحالم. نام من «محمد حاج‌محمود» است. ما از سال ۱۹۷۶ میلادی مبارزات مسلحانه خود را علیه رژیم وقت عراق یعنی رژیم صدام آغاز کردیم و تا سال ۱۹۷۹ و پیروزی انقلاب اسلامی ایران در منطقه و حتی در سال‌های جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران مبارزات ما ادامه داشت.

حزب سوسیالیست دموکرات کردستان که الآن هم به فعالیت خود ادامه می‌دهد، حزبی است که در همه مناسبت‌ها و در همه پروسه‌های سیاسی کردستان و عراق و در همه انتخابات شرکت داشته است.

ما اکنون در کردستان و در کشورهای دیگر نظیر ایران (تهران)، سوریه (دمشق)، آلمان و دیگر کشورها دارای مراکز و نمایندگانی هستیم و در کابینه فعلی حکومت اقلیم کردستان و پارلمان اقلیم نیز شرکت داریم.

از چه زمانی با سردار سلیمانی آشنا شدید و در چه حوزه‌هایی با هم کار می‌کردید؟

پس از اینکه آقای احمد وحیدی (از نیروی قدس) رفتند و پس از انتصاب جناب آقای حاج‌قاسم سلیمانی به سمت فرماندهی نیروی قدس با ایشان آشنا شدیم و روابط متداوم جریان‌های کردستان عراق هم با جمهوری اسلامی ایران از طریق نیروی قدس بود.

قبل از حضور ایشان در نیروی قدس، در جریان یک مانور نظامی با حضور (اعضایی از) مجلس اعلای انقلاب اسلامی و سیدمحمدباقر حکیم و برخی افراد دیگر،

ایشان را ملاقات کردم و بعدها نیز روابط ما با جمهوری اسلامی ایران از طریق حاج‌قاسم بود. در سال‌های گذشته هم این روابط وجود داشت و ملاقات‌ها و جلساتی در ایران، عراق و کردستان صورت گرفته است.

شما حتما در جلسات متعددی با سردار سلیمانی درخصوص موضوعات مختلف، صحبت‌ها و برخوردهای زیادی داشتید، مهم‌ترین خصوصیت و ویژگی که از ایشان در نظر شما مانده - به عنوان خصوصیت‌های شخصی یک آدم، مثل نحوه برخورد، اخلاق یا اخلاص و تقوا - چیست؟

حاج‌قاسم خصائص و ویژگی‌های منحصر به فردی داشت؛ شخصیتی آرام و متین که همیشه احترام طرف مقابل خودشان را نگه می‌داشتند، همیشه به سخنان طرف مقابل گوش می‌دادند تا بدانند چه می‌گویند، همواره تلاش می‌کرد به نوعی طرف مقابل خودشان را راضی نگه دارد، رفتارش طوری نبود که جلسه به بن‌بست بخورد و نتیجه ندهد. جلساتی که با حضور حاج‌قاسم برگزار می‌شد به نتایج خاصی می‌رسید. موضوعات اصلی که ما با هم بحث می‌کردیم عمدتاً راجع به رژیم بعث عراق، همکاری، هماهنگی و عمران کردستان، عراق و روابط حزب و جمهوری اسلامی



حاج‌قاسم شخصی توانمند، نترس و همیشه در انتظار شهادت بود و در راه رسیدن به اهداف جمهوری اسلامی خدمات زیادی را انجام داد و معتقدم آن‌گونه که در زمان حیاتش به جمهوری اسلامی خدمت کرد، با شهادتش هم خدمات به مراتب بیشتری به ایران کرد

ایران یا وضعیت امنیتی منطقه بود. گاهی جلسات مان دوجانبه و گاهی به شکل وسیع‌تر با حضور احزاب که در آنها هم موضوعات زیادی به بحث گذاشته می‌شد.

حاج‌قاسم جدا از روابط با احزاب، دارای روابط شخصی خاصی نیز با همه جریان‌ها بودند که این روابط خیلی اهمیت داشت. ایشان نزدیک به ۲۵ سال با تمامی جریان‌ها در ارتباط بود که این مدت زمان، امکان زیادی به حاج‌قاسم در برقراری ارتباط با گروه‌ها می‌داد.

در یک کلام، ایشان شخصیتی متخصص و آگاه به مسائل اجتماعی، نظامی، مبارزاتی بود و در جنگ ایران و عراق نیز به عنوان یک فرمانده شرکت داشت، همین امر هم موجب شده بود که به معنای کامل در زمینه‌های نظامی، سیاسی، اداری و دیپلماسی دارای روابط خوب و مستحکمی باشد.

آشنایی حاج‌قاسم با کردستان عراق به شکلی بود که گویی اینجا زندگی می‌کرد ایشان تا چه حد با منطقه اقلیم کردستان آشنا بود، بالاخره سردار سلیمانی از یک کشور دیگر با فرهنگ متفاوتی بود و کردستان عراق دارای مختصات دیگری است؟

به دلیل روابط شخصی که داشتند، مانند فرد متخصصی در زمینه‌های مختلف در حوزه اقلیم کردستان و شناختن مردم گرد با همه اقشار آن آشنایی کاملی داشتند، به تجزیه و تحلیل مسائل مختلف می‌پرداختند، حرف دل طرف مقابل را می‌فهمیدند و با همه افراد آشنایی داشتند. در مسائل مهم، بر همه جزئیات احاطه داشتند، به گونه‌ای که انگار خودشان در اقلیم کردستان زندگی می‌کردند.

جلسه‌ای نبود که با حضور حاج‌قاسم به نتیجه نرسد

آیا جلساتی هم بوده که درخصوص مسائل مورد بحث به چالشی برخورد کنید یا مثلاً پیش آمده بود که ایشان عصبانی شوند؟ بن‌بست‌ها یا مشکلات احتمالی در جلسات چطور حل می‌شد؟ من در چندین جلسه با سردار سلیمانی



عراق هم به هر حال تفاوت‌هایی از نظر فرهنگی و مذهبی وجود دارد، چقدر این موضوعات در مشاورها، برخوردها و همکاری‌ها موثر بود؟

ایشان همیشه تلاش می‌کرد که در کارهای خودش موفق باشد، با این مسائل هم مشکلی نداشت و با همه جلسه می‌گذاشت به توافق می‌رسید و از همه طرف‌ها چه شیعه چه سنی و چه همه احزاب و گروه‌ها حمایت می‌کرد و با آنها همکاری داشت. من مشکل خاصی در این زمینه از ایشان ندیدم.

اولین گروهی که به کمک کردها آمد حاج قاسم و نیروهایش بود

به موضوع مقابله با داعش برسیم که در چند سال گذشته به‌ویژه در عراق خیلی فعال بودند. نقل قولی هست که وقتی داعش به کردستان عراق حمله کرد، اولین جایی که کمک کرد، جمهوری اسلامی ایران و سردار سلیمانی بود، نظر شما چیست؟ داعش در آن مقطع تا کجا پیشروی کرده بود و چطور ایران و سردار سلیمانی به کمک کردها آمدند؟ زمانی که اولین بار داعش به موصل

سردار سلیمانی همیشه در سخنان خود تاکید داشتند که کمک‌های ایران به مناطق مختلف بدون توجه به ملیت و مذهب آنها بوده است، ممکن است این کمک‌ها به کردها، شیعیان یا اهل سنت بوده باشد. درخصوص کردستان



بعد از حمله داعش نخستین کشوری که حتی قبل از آمریکا و اروپا به فرودگاه اربیل رسید، جمهوری اسلامی ایران بود. حاج قاسم با ۷۰ نفر نیرو از کارشناسان نظامی و سه محموله مهمات موردنیاز برای مقابله با داعش آمدند و خودشان نیز به همکاری با نیروی پیشمرگه پرداختند، حتی در منطقه مخمور شهید هم دادند

حضور داشتیم. این جلسات در مکان‌های مختلفی هم برگزار می‌شد، در محل کار ایشان در تهران، در اقلیم کردستان و در مناطق دیگر. ایشان فردی آرام و متین بودند، همان‌طور که گفتم، حرف طرف مقابل خود را به‌خوبی گوش می‌داد و نظرات را قبول می‌کرد.

به باور من جلسه‌ای نبوده که با حضور ایشان به نتیجه‌ای نرسیده باشد. جلسه‌ای در تهران داشتیم که مجموعه موضوعاتی در آن مطرح شد، ایشان اگرچه با تعدادی از آنها موافق نبودند اما چیزی هم نگفتند. جلسات دوجانبه‌ای هم با هم در محل استراحت و محل کار و حتی در اینجا (کردستان عراق) داشتیم.

حاج قاسم شخصی توانمند، نترس و همیشه در انتظار شهادت بود و در راه رسیدن به اهداف جمهوری اسلامی ایران خدمات زیادی را انجام می‌داد.

من معتقدم آن‌گونه که در زمان حیاتش به جمهوری اسلامی ایران خدمت کرد، با شهادت هم خدمات به‌مراتب بیشتری به ایران کرد، شهادت ایشان باعث اتحاد شیعیان شده است، شیعیان با هم متحد شده‌اند.



نیرو از کارشناسان نظامی و سه محموله مهمات موردنیاز برای مقابله با داعش آمدند و خودشان نیز به همکاری با نیروی پیشمرگه پرداختند، حتی در منطقه مخمور شهید هم دادند.

حاج قاسم بیش از همه در جبهه‌های جنگ حضور داشت

اگر این حمایت در همان ابتدای کار صورت نمی‌گرفت چه اتفاقی می‌افتاد؟ یعنی اگر جلوی داعش در آن لحظه اول گرفته نمی‌شد ممکن بود الان با چه وضعیتی در کردستان عراق مواجه شویم؟



حاج قاسم شخصیتی آرام و متین داشت و همیشه احترام طرف مقابل خود را نگه می‌داشت، به سخنان طرف مقابل گوش می‌داد تا بداند چه می‌گوید، رفتارش طوری نبود که جلسه به بن‌بست بخورد و نتیجه ندهد

رسید، هیاتی از ایران به اقلیم کردستان آمد و با تمامی جریان‌ها و گروه‌ها در حکومت اقلیم دیدارهایی داشتند. آنها خطر داعش را گوشزد کردند اما بعضی از جریان‌ها بر این عقیده بودند که مأموریت داعش رفتن به سوی بغداد است و به کردستان نخواهد آمد، توجه آنچنانی به توضیحات آن هیات از طرف گروه‌ها صورت نگرفت اما زمانی که داعش حمله‌ور شد و به منطقه مخمور، گویر، کرکوک و دیگر مناطق رسید، نخستین کشور حتی قبل از آمریکا و اروپا که به فرودگاه اربیل رسید، جمهوری اسلامی ایران بود. حاج قاسم با ۷۰ نفر

دارای تپه و ارتفاعات بود که به کنترل داعش درآمد که بر کرکوک هم تسلط داشت و منبع اصلی گاز کرکوک نیز در آنجا بود و هر آن احتمال انفجار آن از سوی داعش وجود داشت. در صورت انفجار این منبع گاز، کرکوک ویران می‌شد. وقتی این منطقه به اشغال داعش درآمد من در اینجا (سلیمانیه) بودم که اطلاع دادند تل‌ورد از سوی داعش اشغال شده است. به آنجا رفتم ولی عطا با من نبود. او آن موقع دانشگاه بود ولی به محض اطلاع از رفتن من به منطقه آمد. چند ساعتی در منطقه ملا عبدالله درگیری بود و نیروهای پیشمرگه مقابل پیشروی‌های داعش عقب‌نشینی کرده بودند. به آنجا که رسیدم به‌عنوان فرمانده محور کرکوک با فرماندهان جلسه‌ای برگزار کردم تا ببینیم

پیشمرگه در مدت کوتاهی منجر به شکست تروریست‌های داعش شد. شمار نیروهای ایرانی زیاد نبود اما همین نیروهای متخصص در زمینه استفاده از امکانات نظامی که گفتم حدود ۷۰ نفر از کارشناسان نظامی بودند، کمک‌های خیلی خوب و موثری به نیروهای پیشمرگه کردستان ارائه کردند تا زمانی که نیروهای پیشمرگه به سازماندهی مجدد خود رسید، اما همکاری‌های حاج قاسم از جمله تامین مهمات و اسلحه در جنگ داعش ادامه داشت. آنها نقش مهم و تاثیرگذاری داشتند، نه تنها در ۱۵۰۰ کیلومتر مرزهای اقلیم کردستان از نفتخانه و خسروی و خانقین تا مرزهای سوریه، بلکه در عراق هم نقش موثری ایفا کردند. خود ایشان به‌مانند یک پیشمرگه و سرباز در جبهه‌ها حضور داشتند و در جنگ علیه داعش مشارکت کردند. حاج قاسم بیش از همه در تمامی جبهه‌های جنگ حضور داشتند.

فرزند شما به نام شهید عطا در جنگ علیه داعش به شهادت رسیدند، راجع به پسران هم صحبت بفرمایید که کجا شهید شدند، گویا در منطقه کرکوک به شهادت رسیدند، همکاری و هماهنگی میان نیروهای پیشمرگه و حشد الشعبی در جنگ داعش تا چه حد موثر بود؟

پیش از رسیدن داعش به کرکوک من در آن منطقه حضور داشتم. احساس کردم که داعش به جنگ همه آمده است و تفاوتی میان مردم قائل نیست، نه شیعه، نه اهل سنت، نه گرد و تُرک و نه افراد دیگر، برای داعش هیچ فرقی نداشتند. ما به‌عنوان حزب سوسیالیست، نیروهای خود را به منطقه انتقال دادیم و با نیروهای پیشمرگه به منطقه کرکوک رفتیم، تازه داعش به منطقه رسیده بود. ما از کرکوک دفاع کردیم، مرحله بعد ما پیشروی کردیم و داعش مجبور به عقب‌نشینی شد.

در مرحله سوم، حملاتی از سوی ما به داعش صورت گرفت، در سال ۲۰۱۴ که ما در آن منطقه بودیم تقریباً ۵،۴ ماه جنگ بود، نیروی زیادی از داعش حمله‌ور شد. در این مناطق جایی بود به‌نام مکتب خالد و تل‌ورد. تل‌ورد یک منطقه حساس



طرف‌گردی با کمبود سلاح و مهمات مواجه بود، داعش ۹۰ هزار سرباز عراقی را خلع سلاح کرده بود، از این ۹۰ هزار، ۶۰ هزار نفر آن نیروهای ارتش بودند و ۳۰ هزار نفر دیگر از پلیس فدرال عراق بود. این ۹۰ هزار نیرو دارای آخرین سلاح‌های پیشرفته آمریکایی بودند، از تانک و موشک تا توپخانه و دیگر ادوات جنگی؛ بنابراین آخرین مدل تسلیحات پیشرفته نظامی همه در اختیار داعش قرار گرفته بود.

داعش با چنین امکاناتی به جنگ کردستان آمد، آمدن نیروهای ایرانی به فرماندهی حاج قاسم با همکاری نیروهای

معتمد که تا ۲۰ سال آینده هم کسی نمی‌تواند مانند حاج قاسم ظاهر شود. اگرچه پارلمان و دولت عراق تصمیماتی اتخاذ کرده‌اند اما اخراج آمریکایی‌ها آسان نیست. آمریکایی‌ها به راحتی از منطقه دست بردار نیستند و چشم طمع به منطقه دوخته‌اند

چطور می‌توانیم مناطق را از دست داعش آزاد کنیم. بسیاری از فرماندهان بر این باور بودند که اگر توپخانه و هواپیماهای آمریکایی نباشد امکان کنترل مجدد آن مناطق وجود ندارد. منتظر ماندیم. فصل پاییز بود. تقریباً دو ساعت مانده به صبح دیدیم خبری از آمریکایی‌ها نیست، توپخانه‌ای هم وجود نداشت، با این حال حمله را آغاز کردیم و ظرف حدود یک ساعت ونیم توانستیم آنجا را آزاد کنیم. اولین بار بود که نیروهای کردستان بدون حمایت خارجی و جنگنده‌ها موفق به بازپس‌گیری مناطقی از داعش شده

جمهوری اسلامی ایران و حاج قاسم و همکاران وی در جنگ با داعش تأثیرات بسیار مهمی داشتند و در شکست داعش نقش ویژه‌ای ایفا کردند. به اعتقاد من اگر جمهوری اسلامی ایران و حاج قاسم نبودند بغداد و دمشق اکنون در اشغال داعش بود، این اطمینان وجود داشت که این دو پایتخت در دست داعش بودند اما به لطف جمهوری اسلامی ایران، روسیه به منطقه آمد، حزب الله به سوریه آمد و از این کشور دفاع کردند. از عراق هم دفاع کردند، در عراق داعش به ابوغریب و نزدیک کربلا و مناطق دیگر رسیده بود. حاج قاسم نقش والایی در این تقابل با داعش داشت. ایشان فردی انقلابی بود و توانست عراق، سوریه، لبنان، یمن و افغانستان را به عنوان جبهه‌ای واحد به فرماندهی خود درآورد، این کشورها از طریق حاج قاسم با جمهوری اسلامی ایران در ارتباط بودند. حاج قاسم نیروهای حزب الله را از لبنان به بغداد و سوریه می‌برد. در سوریه، یمن و دیگر مناطق محور واحدی تشکیل داد که خودش آن را فرماندهی می‌کرد.

به منطقه درگیری رفتیم دیدم حاج قاسم با نیروهایش آنجاست

جدا از جلساتی که با ایشان داشتید، آیا در میدان جنگ نیز خاطراتی از حاج قاسم دارید، با توجه به اینکه جناب عالی از کسانی بودید که خودتان شخصا در میدان‌های جنگ حضور مستقیم داشتید؟

در کرکوک بودم که به من خبر رسید نیروهای پیشمرگه حمله‌ای داشتند که با مقاومت داعش مواجه شد و تلفاتی هم به نیروها وارد شده به طوری که ۳۰ جنازه در منطقه مانده بود. سریعاً به محل درگیری رفتیم و دیدیم که حاج قاسم هم با تعدادی از نیروهایش آنجاست، علت حضور من را جویا شدند، پاسخ دادم «نیروهای پیشمرگه تلفاتی داشتند و برای همین به اینجا آمده‌ام». گفتند که «من به برادران اتحادیه میهنی تاکید کرده بودم که بدون اطلاع من حمله نکنند». در آنجا جلسه‌ای برگزار کردیم که علاوه بر حاج قاسم، ابومهدی المهندس و دیگران هم حضور داشتند.



برادر توصیف کرد ولی با هر کشوری که مشکل داشته باشد، آنها را به عنوان تروریست خطاب کرده است. اساس کار آمریکایی‌ها این است که تا وقتی با آنها خوب باشی، با تو خوب هستند ولی اگر علیه آنها شدی، بد هستی.



داعش ۹۰ هزار سرباز عراقی را خلع سلاح کرده بود، از این ۹۰ هزار نفر، ۶۰ هزارتن نیروهای ارتش بودند و ۳۰ هزار نفر دیگر پلیس فدرال عراق. این ۹۰ هزار نیرو دارای آخرین سلاح‌های پیشرفته آمریکایی بودند، از تانک و موشک تا توپخانه و دیگر ادوات جنگی؛ بنابراین آخرین مُدل تسلیحات پیشرفته نظامی در اختیار داعش قرار گرفت

بودند، تمامی مناطق را کنترل کردیم که در آخرین لحظات، پسر عطا کنارم شهید شد.

اگر حاج قاسم نبود داعش بغداد و دمشق را اشغال می‌کرد

بسیاری معتقدند آمریکایی‌ها با ترور سردار سلیمانی به عنوان یک شخصیت رسمی و در کشوری که میهمان رسمی آن کشور بودند، نشان دادند که دولتی تروریستی هستند. رئیس جمهوری آمریکا هم پس از آن بارها در سخنان خود اعلام کرد که «ما یک تروریست درجه یک دنیا را کشته ایم»، یعنی از سردار سلیمانی به عنوان یک تروریست نام برد، این اظهارات با چه هدفی است و به نظر شما حاج قاسم سلیمانی که بود، آیا تروریست بود یا کسی بود که جان و مال مردم را از دست تروریست‌ها نجات می‌داد؟

واقعیت این است که کشورهایی نظیر آمریکا به هرکسی که با آنها خوب نباشد لقب تروریست می‌دهند، به عنوان نمونه، مدتی علیه امارات بودند اما زمانی که به توافق رسیدند و مبالغی از سوی امارات به آمریکا رسید، ترامپ امارات را به عنوان

چشم طمع به نفت و منابع دیگر کشورها در راستای منافع خود دوخته است.

سخنی با حاج قاسم...

اگر بخواهید چند جمله با سردار سلیمانی صحبت کنید به عنوان یک دوست و کسی که ارتباط خوبی با هم داشتید، به ایشان چه خواهید گفت؟ جناب حاج قاسم، جنابعالی به عنوان یک مجاهد، به عنوان شخصیتی قهرمان، به عنوان شخصیتی ایثارگر، به عنوان کسی که زندگی خود را در راه کشور و اهداف و دوستان خود بخشید، صدها کیلومتر دورتر از زادگاهتان شهید شدید. نامتان برای همیشه نزد مردمان باوجدان ماندگار خواهد بود. شهادت شما در اینجا (عراق) این پیام را می‌رساند که در راه اهداف و کشور خود بوده‌اید و به اعتقاد من جایگاه شما بهشت است.

نام حاج قاسم برای همیشه در تاریخ منطقه جاودان خواهد ماند در پایان اگر نکته ناگفته‌ای مغفول مانده است بفرمایید.

به اعتقاد من در هر جامعه و کشوری در طول سال‌ها به ندرت فردی با این مختصات پدیدار می‌شود و سردار سلیمانی از جمله این افراد است؛ یافتن چنین شخصیتی نادر است، کسی که در راستای دفاع از خاک و وطن و کشور و مردم مستضعف و دوستان خود از عمر و زندگی‌اش مایه بگذارد. حاج قاسم نامی است که برای همیشه در تاریخ ایران و منطقه جاودان خواهد ماند. ایشان تاریخی را برای خود، برای جمهوری اسلامی ایران و برای مردم منطقه که دوست و همکار ایشان بودند خلق کردند و قاسم سلیمانی نامی است که هرگز نخواهد مُرد. فرق شهادت با مرگ عادی این است که شهید جان خودش را در راستای نیل به هدف خود، کشور و ملتش نثار می‌کند. بزرگ‌ترین سرمایه هر انسانی جان اوست و این افراد براساس آیین اسلام، در روز قیامت در صف اول قرار دارند.

«حاجی اگر نیاز به دعای خیر باشد این روحانیون خودمان ما را دعا می‌کنند.» سردار سلیمانی شخصا با خیلی‌ها روابط نزدیکی داشت. چنین فاکتورهایی باعث شده بود که منطقه را به یک جبهه واحد تبدیل کنند که از سوی خود ایشان فرماندهی می‌شد. در مدت نزدیک به ۲۵ سال با این کشورها در ارتباط بود و همین حاج قاسم را به یک متخصص در امور منطقه تبدیل کرد. من معتقدم که تا ۲۰ سال آینده هم کسی نمی‌تواند مانند حاج قاسم ظاهر شود. جمهوری اسلامی دارای ۷۰ تا ۸۰ میلیون نفر جمعیت است، افراد شناخته‌شده‌ای در زمینه‌های سیاسی، نظامی و دیگر حوزه‌ها دارد اما حاج قاسم در جمهوری اسلامی و در سطح منطقه شخصیتی متمایز بود. به اعتقاد من یافتن شخصی با تمامی این ویژگی‌ها تا ۲۰ سال آینده مشکل است.

انتقام و خونخواهی شهادت سردار سلیمانی، موضوع اخراج اشغالگران آمریکایی از سطح منطقه به‌ویژه عراق است، به نظر شما این موضوع که الان در عراق به صورت جدی‌تر پیگیری می‌شود به کجا خواهد انجامید، آیا منطقه از وجود اشغالگری آمریکا پاک خواهد شد یا نه؟

اگرچه پارلمان و دولت عراق تصمیماتی اتخاذ کرده‌اند اما اخراج آمریکایی‌ها آسان نیست. آمریکایی‌ها به راحتی از منطقه دست بردار نیستند و چشم طمع به منطقه دوخته‌اند. ادعای آمریکا این است که میلیاردها دلار در عراق صرف کرده و خواستار بازپس‌گیری آن است. آنها در سوریه عقب‌نشینی کردند اما مجموعه‌ای از نیروها و تانک‌ها و ادوات نظامی خود را در میداین نفتی مستقر کردند.

ترامپ در بازگشت از سفر عربستان نگفت که با این کشور به توافق رسیده بلکه گفت «بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار از عربستان به آمریکا آورده‌ام»، واقعیات آمریکا همین است اما ترامپ صادقانه واقعیات و حقایق مربوط به این کشور را بیان می‌کند؛ به عنوان کشوری که

در این جلسه تصمیماتی گرفته شد که منجر به آزادی تمامی مناطق در مدت یک هفته شد.

حاج قاسم خودش را از خطر پنهان نمی‌کرد

خبر شهادت ایشان چطور به شما رسید و چه احساسی داشتید؟ خبر شهادت ایشان برای من موضوع غیرمنتظره‌ای نبود، او روزانه در دمشق، یمن، لبنان، بغداد، اربیل، سلیمانیه و مناطق دیگر حضور داشت و خودش را از خطرات پنهان نمی‌کرد، بنابراین احتمال شهادت ایشان با توجه به این حجم از خطرات وجود داشت. اما خبر شهادت ایشان برای من خیلی ناراحت‌کننده بود و بیشتر از همه آنکه به عنوان میهمان در عراق شهید شدند، این موجب شد که ناراحتی آن برای من بیشتر شود.

حاج قاسم با دوستان خود صادق بود

بعد از شهادت سردار سلیمانی جبهه مقاومت یکی از مهم‌ترین نمادها، فرماندهان و شخصیت‌های خود را از دست داد، به هر حال ضربه‌ای به جبهه مقاومت بود، شما آینده این جبهه را بعد از شهادت سردار سلیمانی چطور پیش‌بینی می‌کنید، فکر می‌کنید روندی که سردار سلیمانی آغازگر آن بود مخصوصا در مقابله با گروه‌های تروریستی و اشغالگری‌های آمریکا در کشورهایمانند عراق، افغانستان و سوریه یا مناطق دیگر، چطور ادامه پیدا خواهد کرد؟

البته حاج قاسم دارای شخصیت منحصر به فردی بود و روابط خیلی خوبی با جریان‌های سیاسی و کشورهای مختلف داشت و از همه مهم‌تر با دوستان خود صادق بود. یادم هست با چند حزب دیگر در جلسه‌ای با حاج قاسم گفت‌وگو می‌کردیم و از ایشان درخواست حمایت در انتخابات داشتیم. حاج قاسم تنها گفتند «من برای شما دعای خیر می‌کنم که موفق باشید.» حتی همراه ما دو نفر از روحانیون ما هم بودند؛ به شوخی به ایشان (سردار سلیمانی) گفتم



گفت‌وگو با ناظم دباغ

چک ضمانت سردار سلیمانی برای کمک به اقلیم کردستان

اشاره: «ناظم دباغ»، نماینده حکومت اقلیم کردستان، از جمله افرادی است که به واسطه مسئولیتی که از سال‌ها قبل تاکنون داشته، در مقطعی از نزدیک با سردار شهید قاسم سلیمانی کار کرده و با او آشنایی دارد. وی نزدیک به دودهمه نمایندگی حکومت اقلیم کردستان در ایران را برعهده دارد و از دوستان نزدیک «جلال طالبانی»، دبیرکل فقید اتحادیه میهنی کردستان عراق است که او نیز ارتباط دوستانه زیادی با سردار سلیمانی داشت. ناظم دباغ در گفت‌وگو با تسنیم به بیان برخی خاطرات خود از سردار قاسم سلیمانی پرداخته است که متن آن را در ادامه می‌خوانید.

مشکل روبه‌رو بودیم و انتقال اینها از مرزها برایمان کار مشکلی بود. مرزبانی در ایران برعهده نهاد دیگری است ولی سردار سلیمانی با مراکز مختلف مثل قرارگاه حمزه و دولت هماهنگ کرد تا مرز پرویزخان موقتاً ۶ ماه برای انتقال سوخت به مناطق گرمیان، کلار و سلیمانیه باز شود و بعد از ۶ ماه نیز مجدداً این زمان را تمدید کردند. ایشان بعد از پایان مدت تمدید دوم گفتند وقتی هم مردم ایران و هم کردستان از این موضوع نفع می‌برند، چرا باز بودن مرز را دائمی نکنیم؟ این اقدامات در زمانی انجام شد که مردم ما نیاز مبرمی به آب، برق، نفت، گاز داشتند و همین تاثیر سردار سلیمانی بود که باعث شد مرزها فعال شوند. حتی چندروز قبل از حمله داعش، شخص شهید سلیمانی در منطقه مخمور و اربیل حضور داشت و از مناطق مختلف دیدن کرد. نظرشان این بود که نیروهای پیشمرگه در جبهه‌ها به همکاری و تجهیز بیشتر نیاز دارند، به همین دلیل وقتی شب تماس گرفتند و گفتند داعش حمله کرده و درخواست کمک شد، چون او اطلاعات قبلی داشت برای فرستادن کمک و حضور مشاوران ارتشی و سپاهی ایرانی به سرعت اقدام کرد.

*** کمک‌هایی که در جنگ داعش به اقلیم کردستان می‌شد به چه شکلی بود و سردار سلیمانی چگونه به آنجا آمدند و چه کار کردند؟**

شبی که داعش به اربیل حمله کرد، مسئولان اقلیم با مقامات جمهوری اسلامی ایران و آقای سلیمانی تماس گرفتند.

چندی پیش هم یکی از فرماندهان ارتش ایران در این باره صحبت کرد که قرارگاه جنگ با داعش را در اقلیم کردستان عراق داشتیم.

از زاخو تا جبل حمری در منطقه خانقین و کلار این قرارگاه برای مشورت و راهنمایی و فرستادن کمک نظامی به نیروهای پیشمرگه و جنگیدن با داعش وجود داشت.

برخی تصاویر هم از حضور سردار

در موضوعات مرتبط با عراق داشت. طبیعتاً این جلسات چندان رسانه‌ای و حتی ضبط هم نمی‌شد ولی این حضور یک حضور پررنگ و تاثیرگذار بود. یادم هست مدت کوتاهی پس از قیام اقلیم کردستان، به دنبال این بودیم که امکانات و خدمات بیشتری به مردم خودمان ارائه دهیم. یک شرکت ایرانی قبول کرد که برای ما چاه بزند اما چون می‌ترسید آمریکایی‌ها دستگاه‌هایش را بزنند، برای همین از ما ضمانت خواست و تاکید هم کرد که این ضمانت باید از ایران تامین شود. این برایمان کار سختی بود. موضوع را به گوش سردار سلیمانی رساندیم و ماجرا را برای او توضیح دادیم. به ایشان گفتم این شرکت از ما ضمانت یک میلیون دلاری می‌خواهد. بلافاصله یک چک یک میلیون دلاری نوشتند و به آن شرکت دادند و گفتند اگر دستگاه‌هایتان به ایران برگشت این چک را بردارید. برای تامین برق هم باز نقش زیادی داشت که وزارت نیروی ایران قبول کرد هزار مگاوات برق عراق را تامین کند که از این میزان، ۳۰۰ مگاواتش برای اقلیم کردستان بود. ما در زمینه سوخت (نفت و گاز) هم با



یک شرکت ایرانی قبول کرد که برای ما چاه بزند اما چون می‌ترسید آمریکایی‌ها دستگاه‌هایش را بزنند، از ما ضمانت از طرف ایران می‌خواست. این برای ما کار سختی بود. موضوع را به گوش سردار سلیمانی رساندیم و به ایشان گفتیم این شرکت از ما ضمانت یک میلیون دلاری می‌خواهد. بلافاصله ایشان یک چک یک میلیون دلاری نوشتند و به آن شرکت دادند و گفتند اگر دستگاه‌هایتان به ایران برگشت این چک را بردارید

*** سپاسگزاریم بابت وقتی که در اختیار ما قرار دادید. لطفاً بفرمایید آشنایی شما با سردار سلیمانی از کجا و چطور آغاز شد؟**

آشنایی ما به سال ۱۹۹۱ بازمی‌گردد که به عنوان نماینده مرحوم آقای جلال طالبانی، دبیرکل حزب اتحادیه میهنی و بعداً رئیس‌جمهور عراق این دیدارها انجام می‌شد. عمدتاً ارتباط گردها از طریق قرارگاه رمضان بود که یکی از زیرمجموعه‌های نیروی قدس محسوب می‌شد. اولین بار بعد از قیام اقلیم کردستان و تاسیس اولین کابینه حکومت اقلیم به همراه هیاتی به ریاست شهید سامی عبدالرحمان به ایران آمدم و با مرحوم حبیبی که آن موقع معاون اول رئیس‌جمهور بودند و سپس با فرمانده نیروی قدس دیدار کردیم. البته در آن مقطع ما شناخت چندانی از ایشان نداشتیم ولی بعدها این آشنایی و دیدارها بیشتر شد و هر زمان که نیاز بود، به عنوان نماینده آقای طالبانی درخواست ملاقات می‌دادم و این دیدار انجام می‌شد.

*** به لحاظ شخصیتی سردار سلیمانی را چگونه می‌دیدید؟ کدام ویژگی ایشان در نظر شما از بقیه برجسته‌تر بود؟**

ایشان یک فرمانده شجاع، صادق، باوفا، سیاستمدار، با درک و فهم و و مخلص بود. در تمام جلساتی که با ایشان داشتم، می‌دیدم که با کمال دقت و آرامش به حرف‌های طرف مقابل گوش می‌داد و پس از آن نظرش را بیان می‌کرد و اگر موضوع با اهمیتی مطرح می‌شد، سعی می‌کرد خیلی سریع آن را به نتیجه برساند. تسلط کاملی روی موضوعات داشت و کارهایش را با گفت‌وگو پیش می‌برد و در این مسیر سعه صدر بالایی هم داشت.

*** نقش پررنگ حاج قاسم در تجهیز امکانات برای اقلیم کردستان**

*** در مورد اقلیم کردستان در دیدار با سردار سلیمانی بیشتر درخصوص چه موضوعاتی بحث می‌شد؟**

سردار سلیمانی ارتباط و نقش زیادی

سلیمانی درکنار نیروهای پیشمرگه و دیگر نیروها هم در کردستان منتشر شد که درحین مقابله با داعش بود و البته همان‌طور که گفتم، ایشان قبل از شروع درگیری‌ها هم در آنجا حاضر بودند.

*** اگر کمک حاج قاسم و ایران نبود مصیبت بزرگی برای مناطقی که داعش**

به آن حمله کرد، به وجود می‌آمد

*** زمانی که داعش حمله کرد و عراق از**

ایران درخواست کمک کرد، اگر ایران

همکاری نمی‌کرد، چه اتفاقی می‌افتاد؟

من قبلاً هم گفته‌ام که اگر ایران و کمک‌های ایران نبود در همان ابتدا بغداد به دست داعش می‌افتاد. ایران کمک‌های زیادی کرد و اگرچه کمک‌های هوایی دیگران هم تاثیر داشت ولی سرنوشت جنگ روی زمین مشخص می‌شود و ایرانی‌ها در این زمینه کمک‌های بسیاری کردند.

اگر این کمک‌ها نبود مصیبت بزرگی برای مناطقی که داعش به آنها حمله کرد به‌وجود می‌آمد و به‌آسانی نمی‌شد این مصیبت را جبران کرد ولی خوشبختانه با همکاری ایران جلوی این مساله گرفته شد.

بعداً هم آقای مسعود بارزانی به‌عنوان رئیس اقلیم کردستان، پیام تشکری برای رئیس‌جمهور ایران فرستاد و از اقدامات جمهوری اسلامی به‌عنوان کشوری که در همان ساعات اول کمک‌هایش را برای

مقابله با داعش فرستاد، تشکر کرد. آقای بارزانی در آن نامه نوشته بود که ما همین انتظار را هم از جمهوری اسلامی داشتیم و خوشبختانه این اقدام انجام شد که درموقع نیاز و لحظه اول این کمک‌ها رسید.

*** ارتباطات سردار سلیمانی و آقای طالبانی چگونه بود و این ارتباط در**

پیشبرد اهداف دوطرف چه تاثیری

داشت؟ اگر درباره ارتباط این دونفر

خاطره‌ای دارید، بفرمایید.

بنده عموماً در جلسات آنها حضور داشتم و گاهی هم بیرون می‌آمدم تا آنها راحت‌تر با هم صحبت کنند.

آنچه من از روابط سردار سلیمانی و

مام‌جلال برداشت کردم، یک رابطه برادرانه، صادقانه و وفادارانه بر مبنای گذشته و ارتباط خوبی بود که از لحاظ سیاسی، ایدئولوژی فکری و ملی‌گرایی با هم داشتند.

چندبار سردار سلیمانی به بنده گفت که من خیلی این برادر بزرگوارم (جلال طالبانی) را دوست دارم، چون فرد صادقی است، مثل برخی نیست که جلوی آمریکایی‌ها علیه ما باشد و جلوی ما علیه آنها.

آقای طالبانی هم برای سردار سلیمانی احترام زیادی قائل بود و می‌گفت او کسی است که به‌خوبی مرا درک می‌کند و درموقع نیاز به کمک‌مان می‌آید و تاکید داشت که این روابط باید حفظ شود. سردار سلیمانی یک انسان صادق، خاکی و دوست‌داشتنی بود، هیچ‌گاه به‌یاد ندارم که چیزی را برای خودش یا خانواده‌اش خواسته باشد، مثلاً در اقلیم کردستان برای فرزندانش یک فعالیت اقتصادی راه بیندازد.

*** تاکید سردار سلیمانی بر وحدت و**

همکاری گروه‌های گُرد و شیعه و اهل

سنت

*** مردم اقلیم چه نظری راجع به**

سردار سلیمانی داشتند و چقدر او را

می‌شناختند؟

سردار سلیمانی در هر جنگی که نیروهای



در تمامی جلسات باکمال

دقت و آرامش به حرف‌های

طرف مقابل گوش می‌داد

و پس از آن نظرش را بیان

می‌کرد و اگر موضوع با

اهمیتی مطرح می‌شد،

سعی می‌کرد خیلی سریع آن

رأیه نتیجه‌برساند. تسلط

کامل روی موضوعات

داشت و کارهایش را با

گفت‌وگو پیش می‌برد و در

این مسیر سعه‌صدر بالایی

هم داشت

پیشمرگه با داعش داشتند، حضور پیدا می‌کرد و اگر هم خودش نبود، همکاری‌اش را می‌فرستاد. طبیعتاً نیروهای پیشمرگه وقتی به خانه‌هایشان برمی‌گشتند این موضوعات را تعریف می‌کردند و دیگران هم با او آشنا می‌شدند. برای همین مردم ما شناخت خوبی از ایشان و کمک‌هایش به اقلیم کردستان دارند. ایشان تاکید زیادی روی وحدت و همکاری گروه‌های گُرد و شیعه و اهل سنت با هم داشت و این را در جلسات مختلف با حضور همه افراد بارها مورد تاکید قرار داد.

*** چگونه از شهادت ایشان مطلع شدید؟**

صبح اول وقت یکی از همکارانم پیامی داد و گفت که متأسفانه این اتفاق افتاده است. خبر ناگواری بود و اگر اثر آن برای من بیشتر از شنیدن خبر فوت آقای طالبانی نبود، کمتر هم نبود. مرگ ایشان خسارتی جبران‌ناپذیر است و با توجه به شناخت و روابط شخصی که با ایشان داشتم، معتقدم به آسانی کسی مثل ایشان پیدا نخواهد شد.

*** بسیاری معتقدند بعد از شهادت**

ایشان، تشییع جنازه‌ای که مردم عراق

کردند، به لحاظ سیاسی و بین‌المللی

یک پیام بزرگ داشت و این حادثه

وحدت بین مردم ایران و عراق را بیشتر

کرد. تحلیل شما در این باره چیست؟

این حضور پرشور یک اتفاق نادر بود و همه شیعیان -نه فقط ایرانی‌ها را- تحت‌تاثیر قرار داد. شما به تصاویر و فیلم‌های منتشرشده در ایران و عراق نگاه کنید، مردم عراق هم وظیفه خود را در تکریم و پاسداشت سردار سلیمانی ادا کردند.

*** به نظر شما چرا آمریکایی‌ها دست به**

ترور سردار سلیمانی زدند؟

اولاً ترور حاج قاسم از طرف رئیس‌جمهور عراق محکوم شد که این محکومیت معنی و دلیل دارد. آمریکا با این کار حاکمیت عراق را نقض کرد که کاری قبیح و غیرقابل‌قبول است.

این اقدام حتی در بین خود آمریکایی‌ها



اگر ایران و کمک‌های ایران
نبود در همان ابتدا بغداد
به دست داعش می‌افتاد.
ایران کمک‌های زیادی کرد
و اگرچه کمک‌های هوایی
دیگران هم تاثیر داشت
ولی سرنوشت جنگ روی
زمین مشخص می‌شود
و ایرانی‌ها در این زمینه
کمک‌های بسیاری کردند

هم موجب اختلاف نظر شد که آیا کار
مثبتی بود یا خیر؟
عملکرد سردار سلیمانی در عراق، سوریه
و لبنان اقدام علیه تروریسم بود ولی
من فکر می‌کنم در لابی صهیونیسم
و ترامپ کسانی بودند که این کار را
به نفع خودشان می‌دانستند تا از این
طریق روابط ایران و عراق را خراب کنند و
همچنین عامل اصلی مقابله با تروریسم
در منطقه را از میان بردارند، چراکه آشوب
در منطقه به سود آنهاست اما من
معتقدم ضرر این اقدام برای آمریکایی‌ها
از نفع آن بیشتر است.
این یک حقیقت است که قربانی شدن
افراد بزرگ، آثار با برکتی برای مردم آن
کشور دارد و این افراد ماندگار هستند.
فکر می‌کنم تلاقی خون ایشان برای
مردم دستاوردهای خوبی خواهد داشت
و امیدوارم همه رهبران مثل **سردار**
باشند و ایشان را الگو قرار دهند.

*** اگر بخواهید چند کلمه با سردار
سلیمانی صحبت کنید، به‌عنوان یک
دوست به او چه خواهید گفت؟**
به ایشان می‌گویم تو زنده هستی و
جایت خالی نیست. تو در قلب مردم
و ملت جا داری. امیدوارم با آرامش
بخوابی. آنچه کردی در یاد و قلب
مردم خواهد ماند و مرگت با افتخار
و با عزت بود. مردم اخلاص خود را
در مراسم عزایت به تو نشان دادند
و ان‌شاءالله جایت در بهشت باشد.
خدانگهدار.



گفت‌وگوی اختصاصی با محمود سنگاوی از فرماندهان پیشمرگه

کاش سردار سلیمانی فرمانده ما بود

اشاره: محمود سنگاوی، عضو ارشد اتحادیه میهنی کردستان عراق، فرمانده عملیاتی محور گرمیان اقلیم کردستان و از فرماندهان میدانی جنگ علیه داعش است. او که به گفته خودش در گذشته، حتی مدتی با نیروهای ایرانی جنگیده، در طول سال‌های اخیر، دوستی و ارتباط نزدیکی با ایرانی‌ها داشته و معتقد است این روابط دوستانه را باید تا آخر ادامه داد. او در مقطعی که داعش به اقلیم کردستان حمله کرد، در کنار نیروهای ایرانی با تروریست‌های تکفیری نیز به مقابله پرداخته و آنجا بود که با سردار شهید قاسم سلیمانی آشنا شد. محمود سنگاوی در گفت‌وگو با تیم اعزامی خبرگزاری تسنیم در سلیمانیه، به بیان برخی خاطرات خود از این شهید بزرگوار پرداخت که متن کامل آن را در ادامه می‌خوانید.

البته داعش هنوز به صورت کامل از میان نرفته است، اگرچه هیچ منطقه‌ای را تحت کنترل ندارد- به‌ویژه در مناطق تحت نفوذ نیروی پیشمرگه کردستان که داعش توان هیچ تحرکی در آن را ندارد- اما متأسفانه در مناطق دیگر عراق دست به تحرکاتی زده‌اند و مردم را می‌کشند. همین اخیراً دیدید که در نزدیکی خانقین به روستایی حمله کردند، پدر و پسر را کشتند، تعداد دیگری را زخمی کردند و مدام در مناطق خانقین، دیاله، کرکوک و حتی موصل فعالیت دارند و علیه نیروهای عراقی فعالیت‌های تروریستی و نظامی می‌کنند.

آنها اگر به منطقه اقلیم می‌آمدند منطقه ما را هم ویران می‌کردند. خون ما از نظر آنها حلال است، ، خواهران و زنان و دختران ما برای آنان حلال هستند، همه چیز این سرزمین برای آنان حلال است و آنها می‌خواهند ما را از بین ببرند. داعش تنها دشمن ما نبود، دشمن بشریت بود اما بیشترین دشمنی را با گُردها و شیعیان داشت.

آنها برای جمهوری اسلامی ایران نیز دشمن خطرناکی بودند اما جمهوری اسلامی توانست در خارج از خاک خودش در مقابل آنها بایستد و با تلاش‌هایی که کرد و شهادتی که تقدیم کرد، اجازه نداد به خاک ایران آسیبی برسد.

سوابق آشنایی شما با نیروهای ایرانی در طول سالیان مبارزات از کجا بود و در چه مقاطعی با هم همکاری داشته‌اید؟

من در مقطعی حتی با نیروهای سپاه پاسداران ایران نیز جنگیده‌ام و آثار گلوله ایرانی‌ها هنوز بر صورتم مانده است، اما بعدها با هم صلح کردیم و اکنون دوران طولانی است که با جمهوری اسلامی ایران دارای روابط دوستانه هستیم. من در عملیات‌های زیادی با نیروهای ایرانی شرکت داشتم و اینها را در کتاب خاطراتم نیز آورده‌ام.

ما با ایرانی‌ها دوست هستیم و معتقدیم هر نیرویی که به این منطقه بیاید، روزی خواهد رفت اما ما و ایرانی‌ها با هم خواهیم ماند و از هم جدا نخواهیم شد. همان‌طور که گفتم، اگرچه ما در گذشته با هم مشکلاتی هم داشتیم ولی سال‌هاست همکاری دوستانه زیادی

جنگ‌های دیگری هم داشتیم و مثلاً چندین ماه با سلاح سبک در مقابل ارتش مجهز بعث جنگیدیم. حتی با وجود برخورداری رژیم بعث از سلاح‌های شیمیایی، ما در مقابل آنان مقاومت می‌کردیم و صدها قربانی هم دادیم ولی جنگ با داعش به مراتب سنگین‌تر بود.

چطور؟

به دلیل آنکه داعش یک نیروی درنده بود و این نیروی درنده حامیان بسیاری هم داشت که انواع و اقسام سلاح‌ها و حتی هواپیماهای بدون سرنشین را در اختیارش می‌گذاشتند. آنان حتی از سلاح شیمیایی هم علیه ما استفاده کردند اما ما مقاومت کردیم، آن هم درحالی که تنها سلاح سبک داشتیم. تسلیحات سنگین‌مان هم مربوط به زمانی بود که با رژیم صدام می‌جنگیدیم و از آنها غنیمت گرفتیم.

داعش یک نیروی آموزش دیده بود که متأسفانه مردم مناطق مختلف جهان را به‌گونه‌ای فریب داد که آنها گمان می‌کردند با آنها، در مقابل گُفر نبرد می‌کنند. ما را به‌عنوان جبهه گُفر و خود را پیرو خط اسلام معرفی کردند، اما آنان مسلمان نیستند چون شمار زیادی از مردم را کشتند، زنان و دختران مردم را ربودند، مناطق و شهرها را ویران کردند اما نیروهای ما با جانفشانی از سرزمین و ملت و کرامت خود دفاع کردند. ما در این راه شهید و قربانی زیادی دادیم اما در برابر آنها مقاومت کردیم و بعدها کشورهای مختلفی به یاری ما شتافتند تا اینکه توانستیم داعش را شکست دهیم.



ای کاش سردار سلیمانی فرمانده و پیشمرگه ما گُردها بودند زیرا تنها چیزی که از ایشان دیده‌ام لیاقت و قهرمانی بود، ایشان فردی دلسوز بود و به‌خوبی از کشور خود محافظت کرد و نهایتاً جان‌ش را هم در این راه فدا کرد

تشکر می‌کنم از وقتی که در اختیار ما قرار دادید. اگر موافق باشید گفت‌وگو را با معرفی خودتان و سوابق مبارزاتی شما آغاز کنیم.

من محمود سنگاوی، متولد ۱۹۵۲ هستم، سال ۱۹۶۷ با عضویت در حزب دمکرات کردستان وارد عرصه سیاسی شدم و تا سال ۱۹۷۴ عضو پیشمرگه و عضوی از حزب دمکرات کردستان بودم. پس از آنکه انقلاب گُردها با شکست مواجه شد به منطقه خودمان برگشتم و در سال ۱۹۷۶ به عضویت جمعیت مارکسیستی کردستان درآمد که بعدها به «جمعیت رنج‌کشیده‌های کردستان» تغییر نام داد. از سال ۱۹۷۷ عضوی از اتحادیه میهنی کردستان بودم و پس از عملیات «انفال» در تمامی رخدادهای منطقه حضور داشتم. رژیم بعث در آن دوران اقدام به تخلیه روستاهای ما کرده بود و وضعیت به‌گونه‌ای بود که در فاصله ۱۰ متری از جاده اصلی، حکم اعدام برای افراد صادر می‌کردند. یادم هست که هزاران نفر از افراد فقیر و بدبخت کردستان را در جنوب عراق زنده به‌گور کردند.

من از سال ۱۹۷۸ تاکنون در رده‌های مختلف نظامی حضور داشتم و در سال ۲۰۰۰ به‌عنوان عضو شورای رهبری اتحادیه میهنی کردستان و درکنگره سوم به‌عنوان عضو دفتر سیاسی این حزب انتخاب شدم. درکنگره اخیر یعنی کنگره چهارم نیز حائز دومین آرای اتحادیه میهنی شدم و در حال حاضر عضو شورای عمومی رهبری اتحادیه میهنی کردستان و فرمانده محور یکم نیروی پیشمرگه اقلیم کردستان در نبرد علیه داعش هستم.

شما سوابق مبارزاتی زیادی داشته‌اید و همان‌طور که اشاره کردید در طول این سال‌ها با چالش‌های زیادی مواجه بوده‌اید. این نبردی که در سال‌های اخیر با داعش داشتید چه تفاوتی با بحران‌های گذشته داشت؟ چه به لحاظ سختی و گستردگی آن و چه چالش‌هایی که برای شما ایجاد کرد؟

نبردهای گذشته ما غالباً نبردهای پارتیزانی (چریکی) بود، به دشمن حمله می‌کردیم و بعد از عملیات به مواضع خود بازمی‌گشتیم. قبل از جنایت انفال،

من یک بار در مصاحبه‌ای گفتم که ای کاش سردار سلیمانی فرمانده و پیشمرگه ما گردها بودند زیرا تنها چیزی که از ایشان دیده‌ام لیاقت و قهرمانی بود، ایشان فردی دلسوز بود و به خوبی از کشور خود محافظت کرد و نهایتاً جان‌ش را هم در این راه فدا کرد.

شما چقدر با ایشان از نزدیک برخورد داشتید؟

زمانی که در حال تدارک حمله به جلول بودیم به من گفتند آیا می‌توانید در مدت سه روز این منطقه را دوباره کنترل کنید؟ قبول کردم و گفتم تا فردا همین ساعت خبر آزادی جلول را به شما خواهم داد. زمان بازگشت، قاسم سلیمانی را پایین‌تر از خانقین دیدم، محلی بود که از طریق مانیتور و هواپیماهای بدون سرنشین منطقه را بررسی می‌کرد.

در آن مقطع من بر این باور بودم که باید جلول را محاصره کنیم تا هیچ یک از داعشی‌ها نجات پیدا نکنند اما ایشان معتقد بودند که اگر راه را بر دشمن سد کنید به جنگ علیه شما ادامه خواهند داد، باید دریچه‌ای برای فرار آنها گشوده شود. من ایشان را دیدم و صبح روزی که جنگ در آن منطقه آغاز شد در همان محور عملیاتی حضور داشت.

بعد از نبرد داعش هم یک بار دیگر ایشان را در منزل کاک کوسرت رسول دیدم. جلسه با هدف بررسی وضعیت توزخرماطو بود.

قاسم سلیمانی یک فرمانده عالیرتبه بود و می‌توانست از دور دستوراتی را بدهد و در میدان هم حضور نداشته باشد اما در تمامی جبهه‌ها حضور داشت و تا زمانی که جلول و سعدیه و دیگر مناطق را آزاد کردیم با ما بود.

ازجمله ویژگی‌های مهمی که در او دیدم، این بود که تسلط زیادی در نقشه‌خوانی داشت و یک بار هم به ما گفت «چرا شما کمتر از نقشه استفاده می‌کنید؟ اعتقادی ندارید؟» گفتم چرا ما هم از نقشه استفاده می‌کنیم اما در عین حال به دلیل آشنایی کامل مان با منطقه نیاز زیادی به آن نداریم.

به لحاظ شخصیتی چطور؟ چه ویژگی مهم شخصیتی ایشان در ذهن شما مانده



البته هم ایرانی‌ها و هم ما با ارتش عراق و نیروهای حشد الشعبی هم در این نبرد همکاری داشتیم.

متأسفانه نیروهای ارتش عراق در ابتدای حضور داعش شکست بزرگی خوردند و ما به عنوان تنها نیروی مقابله با داعش در صحنه ماندیم. با حمله ۲۰۰ داعشی به موصل، بسیاری از نیروهای عراقی سلاح‌های خود را بر زمین گذاشتند و تمامی این سلاح‌ها و تجهیزات به دست تروریست‌ها افتاد، از تانک و توپخانه گرفته تا کاتیوشا و تجهیزات دیگر. داعش هم آن سلاح‌ها را علیه ما به کار گرفت. اینجا بود که جمهوری اسلامی ایران به صحنه آمد و به همکاری ما و عراق شتافت.

شما سال‌ها در جنگ‌های مختلف شرکت داشته و فرمانده کارگشته‌ای هستید. از نظر شما سردار سلیمانی چه ویژگی‌های نظامی و فرماندهی داشت؟

با هم داریم و بیشترین زمان عُمر ما در دوستی با جمهوری اسلامی ایران گذشت و همین راه را هم ادامه خواهیم داد.

در مقطعی که داعش به اقلیم کردستان حمله کرد، سران اقلیم از کشورهای مختلف ازجمله ایران درخواست کمک کردند، آن‌گونه که بیان شده و حتی سران گُرد هم اعلام کردند، ایران نخستین کشوری بود که به اقلیم کمک کرد و سردار شهید قاسم سلیمانی هم اولین نفری بود که به اینجا آمد. این درخواست به چه دلیل از ایران شد و کمک‌های ایران چه تاثیری در مقابله با داعش داشت؟

ایرانی‌ها همکاری موثری با ما داشتند. البته داعش خطری برای همه بود و آنها علاوه بر خودشان از شیعیان عراق هم دفاع کردند.

فرماندهان نظامی ایران به ما مشاوره می‌دادند و راهنمایی‌های خوبی می‌کردند.



است؟

ایشان فرد آرام و متینی بود. در مناطقی که حضور پیدا می‌کرد، به دنبال جایگاه ویژه و خاصی برای خودش نبود. مثل همه غذا می‌خورد و همان‌جایی که همه بودند استراحت می‌کرد. حتی وقتی گرسنه می‌شد، اگر مقداری بیسکویت و نوشابه بود، همان را می‌خورد. به معنای واقعی کلمه فردی بود که عُمر و زندگی خودش را وقف کرد.

در کنار همه اینها، معلومات زیادی هم داشت و موضوعات مختلف سیاسی و نظامی را به خوبی تجزیه و تحلیل می‌کرد. با متانت و آرامش به بیان دیدگاه‌های خود می‌پرداخت و هیچ‌گاه عصبانی نمی‌شد. همیشه تلاش می‌کرد احترام طرف مقابل خود را نگه دارد.

خبر شهادت ایشان چگونه به شما رسید؟

خبر را از سایت‌های خبری گرفتیم. یادم هست که بی‌بی‌سی اعلام کرد در بغداد به سمت یک خودرو شلیک شده است اما سرنشینان آن مشخص نیستند. صبح، یکی از دوستانم به من تلفن زد و اعلام کرد

که قاسم سلیمانی و شماری از همراهان ایشان کشته (شهید) شده‌اند. این خبر برای من خبر ناخوشایندی بود.

اگر بخواهید چند جمله خطاب به ایشان و با خودش صحبت کنید، به عنوان کسی که مدتی با او بودید و با هم همکاری کردید، چه چیزی به او خواهید گفت؟
خبر شهادت ایشان برای من ناراحت‌کننده بود، ایشان قهرمان کشور خود بودند



قاسم سلیمانی قهرمان کشور خود بود و باید ایرانی‌ها به داشتن چنین فردی افتخار کنند، ایشان را فرد بزرگی می‌دانیم. از هیچ چیز ترسی به دل راه نمی‌داد. با اینکه می‌دانست شهید می‌شود اما به مبارزه خود ادامه داد و آرزو داشت که در این راه به شهادت برسد

و باید ایرانی‌ها به داشتن چنین فردی افتخار کنند، ایشان را فرد بزرگی می‌دانیم. از هیچ چیز ترسی به دل راه نمی‌داد. با اینکه می‌دانست شهید می‌شود اما به مبارزه خود ادامه داد و آرزو داشت که در این راه به شهادت برسد. به دلیل آنکه ایشان همیشه با احترام خاصی با طرف مقابل خود سخن می‌گفت، من هم با احترام با ایشان صحبت می‌کردم و به صحبت‌های ایشان گوش می‌دادم. ما یک هدف مشترک داشتیم و آن هم مبارزه با یک دشمن مشترک به عنوان دشمن بشریت بود.

ای کاش زنده بود و با هم می‌نشستیم و از مسائل کردستان، آزادی، همسایگی و همکاری صحبت می‌کردیم. ما مرزهای مشترکی با ایران داریم و در راستای منافع کشورهای خود با هم گفت‌وگو می‌کردیم. وقتی پیکر ایشان را در ایران تشییع کردند مشخص شد که چقدر برای مردم شخصیتی دوست‌داشتنی بود.

از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشتید تشکر می‌کنیم.
سپاس از شما، خوش آمدید.



ماجرای عکس معروف کردها با حاج قاسم در گفت‌وگو با سرتیپ بختیار:

هرجا کمک می‌خواستیم قاسم سلیمانی به یاری مان می‌آمد

❖ اشاره: زمانی که در سال ۹۳ ماشین جنگی داعش به دروازه‌های «اربیل» رسید، اولین کشوری که به کمک گردهای اقلیم رفت جمهوری اسلامی ایران بود. بنا بر آنچه خود سران گرد می‌گویند، تنها ساعاتی پس از درخواست کمک از ایران، سردار قاسم سلیمانی به همراه چند نفر از نیروهایش برای مقابله با داعش خود را به فرودگاه اربیل رساندند. ماجرای کمک‌های ایران و نقش سردار شهید حاج قاسم سلیمانی در این کمک‌ها، موضوعی است که آن را در گفت‌وگو با چند نفر از سران گرد در سلیمانیه عراق مورد بررسی قرار دادیم، از جمله این افراد سرتیپ «بختیار فایق خدارحم» معاون فرماندهی واحدهای ۷۰ نیروی پیشمرگه اقلیم کردستان عراق وابسته به اتحادیه میهنی کردستان است. آنچه در ادامه می‌خوانید، متن کامل گفت‌وگو با وی است.



ابتدا تشکر می‌کنم بابت وقتی که برای این گفت‌وگو پیرامون بررسی شخصیت سردار شهید قاسم سلیمانی اختصاص دادید؛ اگر موافق باشید، شروع گفت‌وگو با معرفی خودتان باشد و اینکه چند سال سابقه فعالیت در نیروهای نظامی دارید؟

به نام خداوند بزرگ. خیلی تشکر می‌کنم، خوش آمدید. از حضور شما در اینجا ممنون هستم. من سرتیپ بختیار آموزش دیده مدرسه جناب جلال طالبانی در دانشکده نظامی قلاچوالان دوره یکم شهید جوانمیر هستم و ۲۹ سال است که در نیروی پیشمرگه کردستان خدمت می‌کنم. اکنون هم به عنوان معاون فرماندهی واحدهای ۷۰ نیروی پیشمرگه کردستان وابسته به اتحادیه میهنی کردستان فعالیت دارم.

بخشی از موضوع گفت‌وگوی ما پیرامون مقطعی است که داعش به اقلیم کردستان حمله کرد و برخی شهرهای مهم را مورد تهدید قرار داد، از منظر شما این تهدید برای کردستان عراق تا چه حد جدی بود؟ شما یک فرد نظامی هستید و قطعا تا الآن در موقعیت‌های مختلفی قرار گرفته‌اید، می‌خواهم بدانم تهدید داعش تا چه اندازه با تهدیدهای قبلی تفاوت داشت.

داعش یک سازمان تروریستی بین‌المللی بود. در ۹ ژوئن ۲۰۱۴ که به مناطق مختلف اقلیم کردستان و عراق حمله‌ور شد، تهدیدی برای اشغال اقلیم کردستان بود اما خوشبختانه نیروی پیشمرگه کردستان در مناطق تحت نفوذ ما و در مناطق تحت حاکمیت وزارت پیشمرگه با همکاری بین‌المللی، این سازمان تروریستی را شکست داد. داعش یک تهدید جهانی بود و بنابراین، متحدان همه در این جنگ شرکت کردند و با تلاش‌های آنها، در مدت ۳ الی ۴ سال به تهدیدات این گروه تروریستی خاتمه داده شد.

در مقطعی که داعش به سمت کردستان عراق آمد، گردها از دوستان و همپیمانان خود درخواست کمک کردند. آن‌طور که گفته شده، ایران نخستین کشوری بود

که به این درخواست پاسخ مساعد داد، بفرمایید چرا این درخواست از ایران شد و همکاری‌های جمهوری اسلامی و سردار سلیمانی در چه حدی بود؟

ما با جمهوری اسلامی ایران روابط طولانی و تاریخی داریم که این روابط منجر به یک تاریخ مشترک شده است. در کنار این، ما با هم فعالیت‌های مشترک و اهداف سیاسی مشترکی نیز داریم. در جنگ داعش هم از تمامی متحدانی که از ما حمایت کرده‌اند درخواست کمک کردیم، یکی از آنها قاسم سلیمانی رحمت‌الله علیه بود که به منطقه ما آمد و من ایشان را در منطقه زرگه و در روستاهای پیراحمد دیدم، این زمانی بود که نیروهای ما به سمت تروریست‌های داعش در حال پیشروی بودند.

قاسم سلیمانی رحمت‌الله علیه نیز نزدیک نیروهای توپخانه جمهوری اسلامی ایران حضور داشت. غروب در زمان حمله به سمت محل تجمع تروریست‌ها، نیروها به هم رسیدند. ما با نیروی پیشمرگه کردستان به فرماندهی کاک شیخ‌جعفر مصطفی، فرمانده وقت واحدهای ۷۰ نیروی پیشمرگه در حال پیشروی بودیم که مرحوم قاسم سلیمانی هم حضور داشت و همانجا یک عکس یادگاری هم گرفته شد، عکسی که نشان از اتحاد ما در مشارکت در آن جنگ دارد.

همکاری‌های جمهوری اسلامی ایران و دیگر متحدان برای ما اثرات زیادی داشت که باعث شکست داعش شد. جنگ داعش، جنگ فراگیری بود که تمام اقلیم کردستان را تهدید می‌کرد. منطقه‌ای که داعش به آن حمله کرد، گستره‌ای به مساحت ۱۱۰۰ کیلومتر داشت و در این جنگ ما به عنوان وزارت پیشمرگه و نیروی‌های پیشمرگه کردستان ۱۷۲۳ شهید دادیم، بالغ بر ۱۰۷۲ نفر مجروح داشته‌ایم و ۶۶ نفر نیز مفقودالاثر شدند که تاکنون از سرنوشت آنان خبری در دست نیست.

اگر این اتفاقات نمی‌افتاد و به فرض داعش می‌توانست بر اقلیم کردستان عراق مسلط شود، تهدیدات علیه این منطقه و مردمان آن چگونه بود؟

داعش همان‌گونه که گفتم یک سازمان تروریستی بود که به هر منطقه‌ای حمله می‌کرد، نتیجه آن تخریب و ویرانی وسیع در آنجا بود. آنها اقتصاد آن منطقه را از بین می‌بردند و دیدیم که در سنجار و

دیگر مناطق شمار زیادی از زنان، دختران، جوانان و سالخوردگان را اسیر کردند و به مناطق دیگر انتقال دادند و از آنها به عنوان کنیز و برده استفاده کردند. شما استحضار دارید که چه بر سر موصل آوردند، این شهر را به کلی ویران کردند و تمامی آثار تاریخی و زیرساخت‌های این شهر را از بین بردند.

خب، آنها به مناطق ما هم حملات زیادی کردند ولی مقاومت نیروی پیشمرگه کردستان با تقدیم چندین شهید و مجروح از این سرزمین دفاع کرد. ما اطمینان داشتیم که اگر آنها به مناطقی مثل سلیمانیه، اربیل و دیگر مناطق می‌رسیدند، آوارگی و بی‌خانمانی به بار می‌آورد، زیرساخت‌های اقتصادی از هم بین می‌رفت و شیرازه اجتماعی از هم می‌پاشید و در یک کلام، ضربه بزرگی به مناطق ما هم وارد می‌کرد که خوشبختانه با همت نیروهایمان و همکاری و هماهنگی نیروهای ائتلاف و به ویژه جمهوری اسلامی ایران توانستیم سازمان تروریستی داعش را از منطقه دور کنیم.



نیروهای حشد الشعبی و ارتش عراق داشتند اما با نفرات کمتر و توانایی کمتر.

چطور از نحوه شهادت سردار سلیمانی مطلع شدید و تحلیل شما از این ماجرا که به دست آمریکایی‌ها در خاک عراق رخ داد، چیست؟

من این خبر را از طریق رسانه‌ها و شبکه‌های خبری و شبکه‌های اجتماعی مثل فیس‌بوک گرفتم. این اتفاق برای ما بسیار ناخوشایند بود چون ما کسانی را که به همکاری و هماهنگی با ما شتافته‌اند ارج می‌نهم. کردها ملتی وفادار هستند، به‌ویژه آنکه ایشان در سه چهار سال جنگ علیه داعش با ما همکاری داشت.

اگر بخواهید یک جمله کوتاه خطاب به سردار سلیمانی بگویید، چه خواهید گفت؟

به ایشان می‌گویم؛ تروریست‌های داعش با همت جنابعالی و متحدان‌تان از بین رفتند، از شما تشکر می‌کنیم که در آن مقطع حامی و همکار ما بودید.

به همان عکس معروف شما و سردار سلیمانی برمی‌گردیم که در یکی از مناطق کرکوک گرفته شده است، اهمیت آن منطقه چقدر بود و چقدر از طرف داعش تهدید شد؟

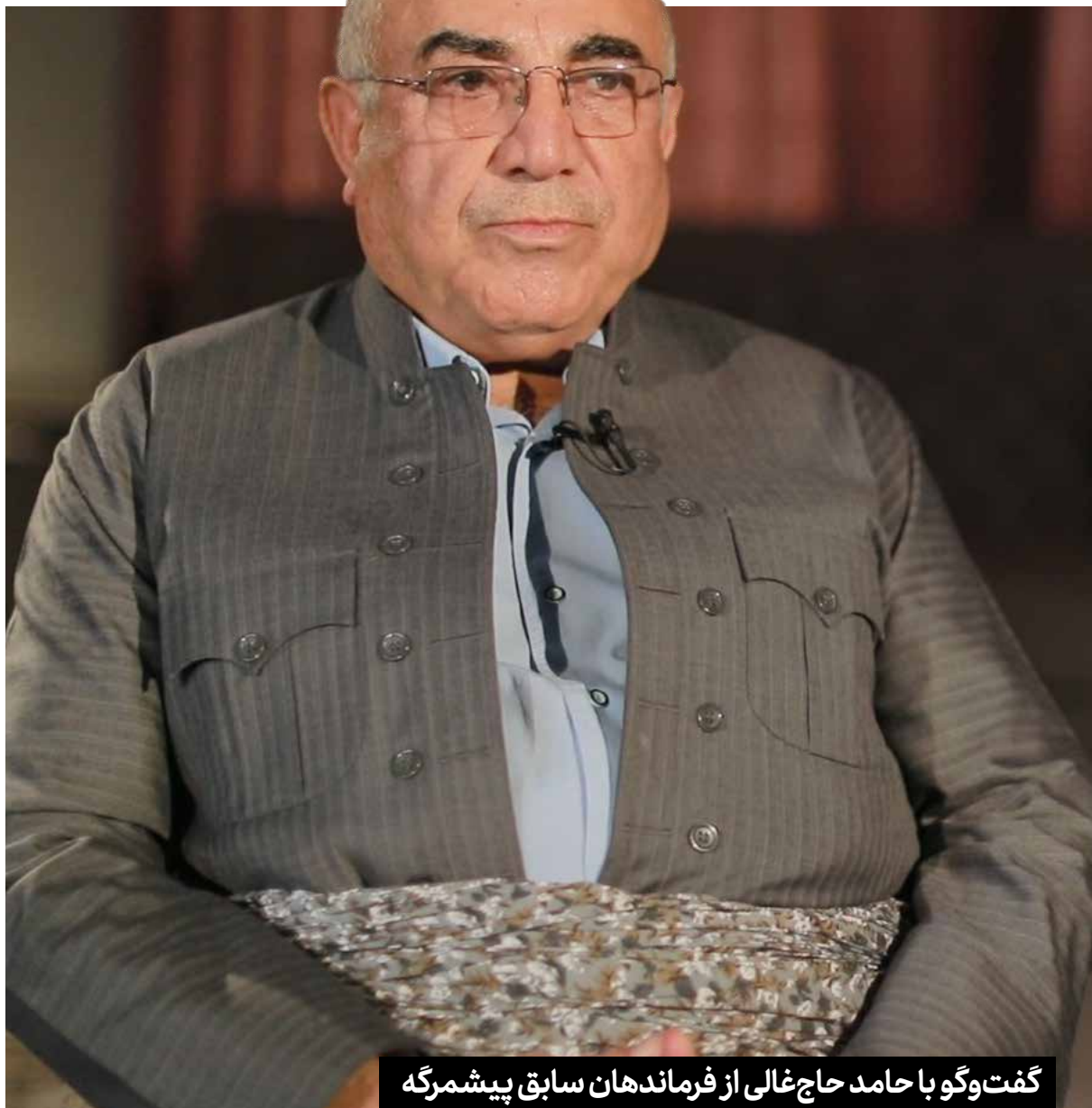
این مناطق گردنشین سال‌ها تحت سلطه رژیم بعثی صدام و دشمنان ملت گرد بوده است، این بار هم تروریست‌های داعش با اشغال آن مناطق، بار دیگر همان رفتارها و اقدامات ضدبشری را انجام دادند. آنها در پی تسلط همیشگی بر مناطق ما بودند و تلاش داشتند تا ثروت‌های خدادادی مناطق ما را غارت کنند. آنها می‌خواستند زنان و کودکان ما را به کنیزی ببرند. نکته مهم اینجاست که ما با همه توان از خاک خود دفاع کردیم و اجازه ندادیم دست‌های پلید داعش و دشمنان به مناطق ما برسد.

البته الان هم هزارچندگاهی به نیروهای پیشمرگه و مردم مناطق توزخرماتو و داقوق تهاجم می‌کنند، حتی حملاتی هم به

شما در دیدارها و برخوردهایی که با سردار سلیمانی داشتید، شخصیت ایشان را چگونه دیدید و برجسته‌ترین ویژگی ایشان چه به‌لحاظ شخصی و چه مدیریتی در نظر شما چه بود؟

در آن مدتی که ایشان را دیدم، فرماندهی شجاع، آرام و متین بود. البته پس از شهادت ایشان، اطلاعات بیشتری از او دیدم و بیشتر با شخصیت او به‌عنوان فرمانده نیروی قدس آشنا شدم. قاسم سلیمانی رحمت‌الله علیه دارای ویژگی‌های منحصر به فردی بود و در هر مکان و زمانی که لازم بود از نیروی پیشمرگه اقلیم کردستان حمایت می‌کرد، در مقطعی که ما با فشار مواجه بودیم، چه به‌لحاظ تسلیحاتی و چه به‌لحاظ معنوی کمک می‌کرد، حتی خودش شخصا به سنگرهای ما می‌آمد و با نیروها دیدار می‌کرد، به‌طور کلی در هر مرحله‌ای که نیروی پیشمرگه کردستان نیازمند کمک بوده به همکاری با ما می‌پرداخت.





گفت‌وگو با حامد حاج‌غالی از فرماندهان سابق پیشمرگه

مادیون ایران هستیم

اشاره: روزی که داعش به اقلیم کردستان حمله کرد، اولین گروهی که به کمک آنها رفت، سردار سلیمانی و تعداد دیگری از نیروهای ایرانی بودند. این مساله اگرچه بعدها از سوی برخی نادیده انگاشته شد، ولی هنوز بسیاری از بزرگان کُرد بر آن تاکید دارند و به همین دلیل از شهید سلیمانی به عنوان یک دوست صادق یاد می‌کنند. از جمله این افراد «حامد حاج‌غالی» از فرماندهان سابق پیشمرگه و عضو فعلی شورای رهبری اتحادیه میهنی کردستان عراق است. در گفت‌وگویی با او که در منزلش در سلیمانیه عراق انجام شده، به بررسی شخصیت سردار شهید قاسم سلیمانی از دیدگاه یکی از بزرگان کُرد پرداختیم که متن آن را در ادامه می‌خوانید.

*** تهدید داعش برای اقلیم کردستان جدی و خطرناک بود**

*** خیلی ممنون هستیم که این فرصت را برای انجام گفت‌وگویی پیرامون شخصیت سردار شهید قاسم سلیمانی در اختیار ما قرار دادید. اگر موافق باشید مصاحبه را با مرور کوتاهی بر سوابق مبارزاتی خود شما به‌عنوان یک پیشمرگه و عضو شورای رهبری اتحادیه میهنی کردستان عراق آغاز کنیم.**

من حامد حاج‌غالی و اهل حلبچه هستم. اولین فعالیت‌م را به‌عنوان پیشمرگه از سال ۱۹۷۶ آغاز کردم. بعدها که تیپ‌ها را تشکیل دادیم، فرمانده تیپ بودم و با تشکیل فرماندهی کل نیروهای اتحادیه به عضویت آن درآمد و در دفتر نظامی نیز عضویت داشتم. پس از انتفاضه نیز مسئولیت محور شهرزور تا عربت را به‌عهده گرفتم و نهایتاً با برگزاری انتخابات، به‌عنوان عضو شورای رهبری و مسئول دفتر امور اجتماعی اتحادیه میهنی فعالیت دارم.

*** در جنگ با داعش هم حضور داشتید؟**

بله، در جنگ داعش به‌دلیل سوابق مبارزاتی و آشنایی که با نیروهای پیشمرگه داشتم، در هر محوری که لازم بود برای همکاری و هماهنگی حاضر بودم و با دیگر برادران همکاری می‌کردم.

*** تهدید داعش چه اندازه برای کردستان عراق جدی بود و اگر آنها موفق می‌شدند بر اقلیم مسلط شوند، درحال حاضر با چه وضعیتی روبه‌رو بودیم؟**

به‌اعتقاد من داعش یک تهدید جدی علیه همه اقلیم کردستان بود و اگر آنها می‌توانستند بر اقلیم مسلط شوند، با ما همان کاری را می‌کردند که با ایزدی‌ها کردند، همان کشتار و جنایت‌هایی که با آنها کردند با ما هم می‌کردند. البته داعش تنها برای گردها تهدید محسوب نمی‌شد، بلکه خطری برای همه بود، یعنی هم برای گردها، هم اعراب و هم حتی ایران، برای همین باید جلوی آنها گرفته می‌شد و من معتقدم هرکس که دلسوز ملت خودش است، باید جلوی این خطر می‌ایستاد.

**** در موضوع مقابله با داعش مدیون ایران هستیم**

*** در سابقه تاریخی گردها که نگاه کنیم، می‌بینیم در رابطه با ایران در بسیاری مقاطع، نزدیکی‌های زیادی بوده و این نزدیکی به همکاری و حتی مبارزه مشترک هم منجر شده است؛ ازجمله در همین قضیه مقابله با داعش که به گفته خود مقامات گُردی، ایران اولین کشوری بود که به کمک آمد، سوابق نزدیکی و دوستی شما با ایرانی‌ها به کجا بازمی‌گردد؟**

ما با ایران از همان اولین روزهای پیروزی انقلاب و سقوط شاه در ارتباط بودیم. زمانی که ما به‌عنوان پیشمرگه فعالیت خود را آغاز کردیم، در ایران شاه بر سر قدرت بود و روابط و موقعیت خوبی نداشتیم.

با پیروزی جمهوری اسلامی ما با ایران روابط بهتری پیدا کردیم و همکاری‌های زیادی بین ما صورت گرفت. این ایران بود که در بمباران شیمیایی حلبچه یا جنایت انفال، مردم ما را پناه داد.

البته مدعی نیستیم که همه سیاست‌های ایران مطابق خواست ما بوده است اما ایران حق زیادی بر گردن گردها دارد؛ آن زمان که گردها با شرایط سختی مواجه بودند، اگر ایران دست ما را نمی‌گرفت و ما را یاری نمی‌کرد منجر به قتل‌عام گردها می‌شد و ما از این جهت به آنها مدیون هستیم.



جمهوری اسلامی حق زیادی بر گردن گردها دارد، ایران در بمباران شیمیایی حلبچه یا جنایت انفال، به مردم ما پناه داد. آن زمان که گردها با شرایط سختی مواجه بودند، اگر ایران دست ما را نمی‌گرفت و ما را یاری نمی‌کرد منجر به قتل‌عام گردها می‌شد و ما از این جهت مدیون آنها هستیم

*** وقتی داعش به کردستان عراق حمله کرد، مقامات گُردی از دوستان خود برای مقابله با این تهدید درخواست کمک کردند، ازجمله ایران. بنابر آنچه گفته شده است، ایران و به‌ویژه شخص سردار سلیمانی ازجمله نیروهایی بودند که در همان ساعات اول این درخواست را اجابت کردند، این کمک از طرف ایران چگونه صورت گرفت؟**

در مساله داعش هم ما بار دیگر به ایران مدیون شدیم، چون ایران با همه قدرت دربرابر داعش از ما حمایت کرد. ایرانی‌ها در تمامی نشست‌ها، جلسات و عملیات‌ها به‌ویژه در محور ما که محور دیپاله بود، حضور داشتند.

یادم هست در آخرین روز کنترل مجدد جلولا که تحت اشغال داعش قرار داشت، جلسه‌ای با حضور سردار سلیمانی در مقر فرماندهی برگزار شد تا تصمیم بگیریم چگونه جلولا و سعدیه را آزاد کنیم. در آن جلسه یکی از فرماندهان ارشد ایرانی هم با ما بود که بعدها شهید شد (منظور سردار شهید حمیدرضا تقوی است). منطقه را بررسی کردیم و صبح نبرد مشترک آغاز شد که موفق هم بودیم و توانستیم منطقه را پاکسازی کنیم. ایران در همه این شرایط سخت پشتیبان گردها بود.

البته طبیعتاً ایران هم منفعی داشت. داعش به میزانی که دشمن ما بود، دشمن شیعیان هم بود، درواقع ما و ایران یک راهبرد مشترک داشتیم، هم ایران در استراتژی خود در پی منافعش بود و هم ما به هماهنگی و روابط دوستانه با ایران نیاز داشتیم. البته ممکن است گاهی اختلاف نظر هم بوده باشد که طبیعی است.

**** سردار سلیمانی از همان ساعات اولیه حمله داعش به اربیل رفت**

*** شما چقدر با سردار سلیمانی آشنا بودید؟**

من تنها یک‌بار او را دیدم، آن هم در نشستی در مقر فرماندهی در جلولا بود که به غیر از ما، افراد دیگری هم مثل کاک‌بختیار، کاک‌محمود سنگاوی، کاک‌عدنان و کاک‌جمیل هورامی حضور داشتند. فردای آن روز نبرد آزادسازی



چه احساسی داشتید؟

بسیار ناراحت شدم، چون هم ما به او علاقه داشتیم و هم او ما را دوست داشت و در ناخوشی‌ها به ما کمک کرد. طبیعتاً فقدان چنین شخصیتی خیلی ناراحت‌کننده است.

از دیدگاه من، شهادت سردار سلیمانی برای ایران خسارت سنگینی بود. آنها فردی را از دست دادند که به آسانی خلأ حضورش پر نمی‌شود. ایران یک نفر را مثل سردار سلیمانی داشت، همان‌طور که در تاریخ جمهوری اسلامی تنها یک (امام) خمینی بود. هرکسی نمی‌تواند مانند شهید سلیمانی باشد. شیعیان مرد بزرگی را از دست دادند.

به عنوان سوال آخر، اگر بخواهید یک جمله با سردار سلیمانی صحبت کنید، به او چه خواهید گفت؟

آقای سلیمانی! شما برادر بزرگ ما هستید، به گردها خدمت کردید و پشتیبان ما بودید. آشنایی با شما برای ما خوشایند بود، همین.

هرکجا که لازم بود از آنها حمایت می‌کرد، هنوز چنانکه باید سردار را نمی‌شناسند و تازه بعد از شهادت بود که معلوم شد چه فرد بزرگی از دست رفته است.

** خلأ سردار سلیمانی به راحتی پر نمی‌شود

* وقتی خبر شهادت ایشان را شنیدید



من معتقدم سردار سلیمانی بسیار بزرگ‌تر از آن چیزی است که شما فکرش را می‌کنید، حتی شیعیان منطقه هم هنوز چنانکه باید او را نمی‌شناسند و تازه بعد از شهادتش بود که معلوم شد چه فرد بزرگی از دست رفته است

جلولا را آغاز کردیم. البته من مسئولیتی در پیشمرگه نداشتم و به دلیل مسئولیت حزبی‌ام آنجا حضور پیدا می‌کردم. در آن مقطع هم برای هماهنگی با برادرانم در نبرد شرکت داشتم و او را آنجا دیدم.

* در همین برخوردهایی که داشتید، چه ویژگی‌ای از ایشان بیشتر در ذهن شما باقی مانده است، چه به لحاظ شخصی و چه فرماندهی؟

او شخصیت خیلی ساده‌ای داشت، در تعامل با ما عین ما رفتار می‌کرد و این‌طور نبود که مثلاً خودش را از ما برتر بداند، خلق و خوی‌اش طوری بود که خیلی سریع و راحت ارتباط برقرار می‌کرد.

سردار سلیمانی جزء اولین افرادی بود که از همان ساعات اولیه حمله داعش به اربیل رفت و با گردها هماهنگ شد و همین جلوی پیش‌روی داعش را گرفت. من معتقدم سردار سلیمانی بسیار بزرگ‌تر از آن چیزی است که شما فکرش را می‌کنید، حتی شیعیان هم که او در

قاسم سلیمانی

چگونه «حاج قاسم» شد؟

اشاره: در گزارش زیر به بازخوانی مسیر پر فراز و نشیبی که سردار قاسم سلیمانی در دوران دفاع مقدس گذراند تا زمانی که به یک فرمانده راهبردی تبدیل شد پرداخته ایم.



سردار قاسم سلیمانی جزو آخرین نفراتی بود که به جمع فرماندهان ارشد سپاه در دوران دفاع مقدس پیوست و اجازه پیدا کرد در جلسات قرارگاهی حضور پیدا کند. فرماندهان ارشد سپاه در دوران دفاع مقدس شامل سه دسته راهبردی، عملیاتی و تاکتیکی بودند. فرماندهان راهبردی، محسن رضایی، رحیم صفوی، حسن باقری، غلامعلی رشید و علی شمخانی بودند. فرماندهان عملیاتی نیز، فرماندهان قرارگاه‌ها و فرماندهان تاکتیکی، فرماندهان تیپ‌ها و لشکرها بودند.

قاسم سلیمانی تا زمانی که فرمانده گروه ثارالله بود، امکان حضور در جلسات فرماندهان نداشت و در آستانه عملیات فتح المبین (اسفند و فروردین ۶۱) و با ارتقا گروه ثارالله به تیپ، برای نخستین بار در جلسات فرماندهی حضور پیدا کرد. قاسم سلیمانی اگرچه با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در کرمان به این نهاد انقلابی پیوست، اما در غائله کردستان حضوری نداشت و به عنوان مربی آموزشی در کرمان فعالیت داشت. در هفت - هشت ماه نخست جنگ تحمیلی نیز نشانی از حضور وی در جبهه‌های نبرد جنگ تحمیلی، چه در غرب و چه در جنوب نیست.

گفته می‌شود او برای نخستین بار در بهار یا تابستان سال ۶۰، جمعی از نیروهای پاسدار و بسیجی کرمان را که خود آموزش داده بود، به جبهه جنوب و پادگان گلف (پایگاه منتظران شهادت) آورد. گلف ستاد عملیات سپاه در جنوب (اهواز) بود و جلسات فرماندهی در آنجا برگزار می‌شد. نیروهایی هم که از شهرهای مختلف کشور عازم جنوب می‌شدند، ابتدا به گلف می‌رفتند و سپس در خطوط عملیاتی توزیع و سازماندهی می‌شدند. شاید قاسم سلیمانی آمده بود که برگردد؛ اما دیدار او با حسن باقری در گلف موجب شد تا برای همیشه در جبهه‌های جنگ ماندگار شود. سلیمانی شیفته حسن باقری شده بود و فرماندهی و منش او را دوست داشت. حسن باقری به سلیمانی و نیروهایش ماموریت داد تا در محور کرخه کور مستقر شوند و خط پدافندی تشکیل دهند.

در عملیات طریق القدس که آذر ماه سال ۶۰ و با هدف آزادسازی بستان اجرا شد، اولین تیپ‌های سپاه شکل گرفت. سپاه تا پیش از آن با واحدهای گردان در عملیات‌ها حضور پیدا می‌کرد. در عملیات ثامن الائمه که با هدف شکست محاصره آبادان اجرا شد، ۱۲ گردان سپاه در کنار یگان‌های ارتش حضور داشتند. تیپ‌های کربلا، امام حسین (ع) و عاشورا به فرماندهی مرتضی قربانی، حسین خرازی و محمدعلی (عزیز) جعفری، اولین تیپ‌هایی بودند که شکل گرفتند. قاسم سلیمانی در عملیات طریق القدس فرمانده یکی از گردان‌های تیپ کربلا بود که در آن عملیات از ناحیه دست مجروح شد. دستی که از پیکر حاج قاسم سالم ماند، همان دستی بود که در عملیات طریق القدس جراحات دید.

پس از عملیات طریق القدس، سپاه سازمان رزم خود را توسعه داد و تیپ‌های جدیدی از جمله تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) را تا قبل از عملیات فتح المبین ایجاد کرد. استعداد یگان نظامی قاسم سلیمانی کمتر از تیپ بود و همچنان گروه رزمی ثارالله نامیده می‌شد، تا اینکه حدود دو هفته قبل از عملیات فتح المبین، با تلاش حسن باقری، گروه رزمی ثارالله به تیپ ارتقا یافت و قرار شد امور پشتیبانی این تیپ تازه تاسیس توسط تیپ امام حسین (ع) انجام بگیرد. قاسم سلیمانی برای نخستین بار، دو هفته قبل از اجرای عملیات فتح المبین در جلسات



قاسم سلیمانی نخستین بار که در جلسات فرماندهان حضور پیدا کرد، بسیاری از فرماندهان را نمی‌شناخت، او از یکی از فرماندهان که او را می‌شناخت، خواست تا دیگران را معرفی کند. سلیمانی از آن جلسه با احمد کاظمی و دیگر فرماندهان آشنا شد.

فرماندهان سپاه در جنگ حضور پیدا کرد. سلیمانی نخستین بار که در جلسات فرماندهان حضور پیدا کرد، بسیاری از فرماندهان را نمی‌شناخت. او از یکی از فرماندهان که او را می‌شناخت، خواست تا دیگران را معرفی کند. سلیمانی از آن جلسه با احمد کاظمی و دیگر فرماندهان آشنا شد.

فرماندهان در روزهای پایانی سال ۶۰، مشغول آماده‌سازی مقدمات برای اجرای عملیات بزرگ (عملیات‌های دوران دفاع مقدس با توجه به وسعت منطقه درگیری، نیروهای درگیر و اهداف تعیین شده به سه دسته بزرگ، متوسط و محدود، تقسیم می‌شوند) فتح المبین با هدف آزادسازی سرزمین‌های اشغالی شمال استان خوزستان بودند. قاسم سلیمانی از پشتیبانی تیپ امام حسین (ع) گلایه‌هایی داشت، اما خجالت می‌کشید آن موضوع را با حسن باقری در میان بگذارد.

تیپ ثارالله در عملیات فتح المبین ماموریت یافت تا زیرنظر قرارگاه قدس، هدفی را تصرف کند و با الحاق با یگان‌های همجوار مواضع آزاد شده را تثبیت کنند و به ادامه پیشروی بپردازند؛ اما در آن عملیات قاسم سلیمانی و نیروهایش نتوانستند به هدف برسند و مانور عملیاتی قرارگاه با مشکل مواجه شد. قاسم سلیمانی در اولین حضورش در قامت فرمانده، موفق عمل نکرد و همین موجب شد تا برخی از فرماندهان راهبردی سپاه تصمیم بگیرند، قاسم سلیمانی از فرماندهی تیپ ثارالله برکنار و فرد دیگری جایگزین شود؛ اما حسن باقری از قاسم سلیمانی و استعداد او دفاع کرد و از دیگر فرماندهان خواست تا به او فرصت داده شود تا بتواند توانمندی‌ها و استعداد خود را نشان دهد.

عملکرد ناموفق تیپ ثارالله در عملیات فتح المبین موجب نشد که قاسم سلیمانی کنار بکشد. در عملیات بیت المقدس که عملیاتی چند مرحله‌ای و هدفش آزادسازی خرمشهر بود، تیپ ثارالله به قرارگاه‌ای مامور شد که نقش پشتیبانی و فرعی در عملیات داشت. در



آن عملیات یگان‌های احمد متوسلیان، احمد کاظمی و... نقش اصلی را برعهده داشتند.

قاسم سلیمانی و نیروهایش در عملیات بیت المقدس عملکرد مناسبی داشتند؛ اما همچنان در تراز فرماندهی فرماندهانی همچون احمد متوسلیان، حسین خرازی، احمد کاظمی و... نبود.

ایران پس از آزادسازی خرمشهر و در راستای سیاست تنبیه متجاوز اقدام به اجرای عملیات بزرگ رمضان کرد. این عملیات، عملیات موفقی برای ایران نبود و رزمندگان ایرانی مجبور به عقب‌نشینی شدند. عدم موفقیت در این عملیات، اثر بسیار بدی بر روحیه فرماندهان گذاشت. محسن رضایی فرمانده کل سپاه دستور تشکیل جلسه‌ای با حضور تمامی فرماندهان داد. رضایی در آن جلسه وضعیت جنگ و شرایط فرماندهی و سختی‌های آن را تشریح کرد. فرماندهان همچنان در خود فرو رفته بودند. قاسم سلیمانی از میان فرماندهان برخاست و از فرماندهی جنگ حمایت و اعلام کرد که تا پایان با نیروهایش در کنار فرماندهان خواهد ایستاد.

سردار فتح‌الله جعفری اولین فرمانده زرهی سپاه در خصوص آن جلسه می‌گوید: «خدا من را ببخشد. آن وقتی که قاسم سلیمانی برخاست و صحبت کرد، پیش خودم گفتم، آخر تو که یگانه همیشه عقب است، می‌خواهی در کنار فرماندهی جنگ بایستی؟ آن زمان قاسم سلیمانی فرمانده سرشناس و قدری نبود و در جلسات فرماندهی، گوشه‌ای می‌نشست و هرگاه از او چیزی می‌خواستند، توضیح می‌داد و گزارش‌هایش را ارائه می‌کرد.» البته فتح‌الله جعفری در سال ۶۲ و با تقویت واحد زرهی یگان ثارالله، نقش مهمی در ارتقا تیپ ثارالله به لشکر داشت. او به همراه غلامعلی رشید، محمد باقری و حسن طهرانی‌مقدم در تابستان سال ۶۲ به کرمان رفتند و با حضور قاسم سلیمانی از فرمانده سپاه کرمان خواستند تا سپاه کرمان، یگان ثارالله را پشتیبانی بیشتری کند تا به لشکر ارتقا یابد و بالاخره با برگزاری جلسات، موفق به تقویت یگان قاسم سلیمانی شدند. قاسم سلیمانی و نیروهایش آرام آرام و به تدریج خود را نشان دادند و در

نیروهایش نقش مهمی در پیروزی‌های این دو عملیات داشتند. بسیاری از فرماندهان اوج درخشش قاسم سلیمانی را در این دو عملیات و عملیات والفجر ۱۰ (اسفند ۶۶) که در ارتفاعات شمالغرب اجرا شد، می‌دانند.

قاسم سلیمانی در نیمه نخست جنگ، گمنام و در میان فرماندهانی همچون احمد متوسلیان، حسین خرازی، احمد کاظمی و... ناشناخته بود. عدم اجرای موفق در عملیات فتح المبین نیز کارنامه او را ضعیف کرده بود، اما به تدریج به یکی از فرماندهان برجسته دفاع مقدس تبدیل شد.

سردار سلیمانی در سال ۷۶ و در مراسم معارفه خود به عنوان فرمانده نیروی قدس سپاه گفت: «من از روزی که وارد سپاه و جنگ شدم، همواره دو چیز در کوله‌پشتی خود داشتم. نخست توکل به خدا و دوم اخلاص.»

عملیات‌های بزرگی خوش درخشیدند. در عملیات خیبر (اسفند ۶۲)، لشکر محمد رسول الله (ص) به فرماندهی محمدابراهیم همت نقش مهمی در اجرای عملیات داشت و مسئولیت شکستن خط دشمن در طلائیة که مهمترین محور عملیات بود، برعهده این لشکر بود. در لحظات حساسی از عملیات، لشکر محمد رسول الله (ص) نیازمند یاری و کمک شد. همت به سراغ قاسم سلیمانی رفت. قاسم سلیمانی، معاون خود سیدحمید میرافضلی را مامور ساخت تا با همت همراه شود و به لشکر محمد رسول الله کمک برسانند که همت و میرافضلی در مسیر رفتن به جزیره مجنون جنوبی با اصابت گلوله خمپاره یا کاتیوشایی به شهادت رسیدند. لشکر ثارالله در عملیات‌های بزرگ والفجر هشت و کربلای پنج به یگان‌های اصلی و خط‌شکن تبدیل شد و قاسم سلیمانی و



گفت وگو با سردار محمود چهارباغی:

ماجرای ۱۸ روز محاصره حاج قاسم در حلب

کجاست؟ من هم موقعیت توپ‌ها را نشانم دادم. خواسته او از ما این بود که هر چقدر می‌توانید آتش بریزید تا دشمن بر جاده مسلط نشود.

*اختلاف سنی شما با ایشان چقدر بود؟

بنده متولد سال ۱۳۴۲ هجری و ایشان متولد سال ۱۳۳۷. یعنی پنج سال از من بزرگ‌تر بودند.

**اولین بار قاطعیت او نظرم را جلب کرد

*در همان اولین برخوردی که با ایشان داشتید، به‌خاطر دارید که کدام ویژگی‌اش در نظرتان برجسته‌تر شد؟ چه به لحاظ شخصی و چه مدیریتی و فرماندهی.

قاطعیت و فرماندهی ایشان. در آن شرایط سخت، دشمن هجوم آورده بود تا منطقه را بگیرد و لشکر ثارالله در این شرایط باید می‌رفت و جلوی هجوم دشمن را می‌گرفت. حاج‌قاسم دائماً با بیسیم نیروهایش را برای استقرار در مواضع و دفاع از جاده مهران هدایت می‌کرد.

*در آن زمان یا پس از آن فکر می‌کردید که چند سال بعد، قاسم سلیمانی به جایگاهی که امروز دارد، برسد و به یکی از محبوب‌ترین و شناخته‌شده‌ترین فرماندهان ایران تبدیل شود؟

نه، اصلاً چنین تصویری نداشتم چون در همان زمان فرمانده لشکرهایی قدرتر، بالاتر، شناخته‌شده‌تر و رسانه‌ای‌تر از حاج‌قاسم بودند و فکر نمی‌کردم ایشان به چنین جایی که الان هست، برسد.

**ماموریت اول: بررسی وضعیت توپخانه

در سوریه

*هم شما و هم سردار سلیمانی در نیروی زمینی سپاه خدمت کردید و قاعدتا بعد از جنگ هم باید این دوستی و نزدیکی ادامه پیدا کرده باشد. ایشان در سال ۷۶ فرمانده نیروی قدس شدند و شما هم بعدها به‌عنوان فرمانده توپخانه سپاه منصوب شدید. چطور گذار شما به جبهه مقاومت افتاد؟

پس از اینکه هشت سال دفاع مقدس به پایان رسید، بنده در مقطعی فرمانده یکی از گروه‌های توپخانه سپاه شدم و مسئولیت آموزش نیروهای حزب‌الله

... اشاره: حدود سه سال پس از آغاز جنگ سوریه، درحالی‌که بخش زیادی از مناطق این کشور هنوز در تصرف داعش و دیگر مسلحان مخالف حکومت بود، تصمیم فرماندهان سپاه بر این می‌شود تا از رسته‌های مختلف زمینی برای حضور در این میدان استفاده کنند.

تا آن مقطع، فرماندهان ایرانی عمدتاً نقش مستشاری در سوریه داشتند ولی کم‌کم برخی نیروها-اگرچه محدود- برای مقابله با دشمن سرسخت تکفیری به سوریه اعزام می‌شوند.

یگان توپخانه در میان دیگر رسته‌ها، نقش بسیار مهم و پررنگی در شکست داعش و دیگر گروه‌های مسلح نظیر جبهه‌النصره داشت و فرماندهی آن برعهده سردار «محمود چهارباغی» بود.

سردار چهارباغی از فرماندهان نسل اول توپخانه سپاه و از هم‌زمان سرداران شهید حسن طهرانی مقدم و حسن شفیع‌زاده است که هشت سال فرماندهی توپخانه و موشکی نیروی زمینی را برعهده داشت.

او سپس برای مدت کوتاهی به فرماندهی دانشگاه امیرالمومنین (ع) سپاه در اصفهان منصوب شد و اندکی بعد به پیشنهاد سردار محمدجعفر اسدی برای راه‌اندازی و فرماندهی یگان توپخانه در سوریه، به این کشور رفت.

یگان توپخانه به فرماندهی وی، نقش موثری در بسیاری از عملیات‌ها از جمله آزادسازی «نبل» و «الزهر» داشت و سردار چهارباغی به‌واسطه عملکردش در این جنگ، نشان درجه یک نصر را که در حوزه پشتیبانی رزم اهدا می‌شود، با موافقت فرمانده معظم کل قوا دریافت کرد.

سردار چهارباغی در گفت‌وگوی تفصیلی با تسنیم، به مناسبت اولین سالگرد شهادت سردار شهید حاج‌قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه، به بیان ناگفته‌هایی از این فرمانده شهید در سوریه و نقش موثر توپخانه در این جنگ پرداخته است که مشروح آن را در ادامه می‌خوانید.

(توضیح: در این گفت‌وگو به‌منظور رعایت مسائل امنیتی، از ذکر نام برخی افراد خودداری شده و در برخی موارد نیز از نام مستعار استفاده شده است.)

**آشنایی در میدان جنگ

فرمانده تیپ ۴۱ ثارالله بودند که بعدها به لشکر تبدیل شد. این ارتباط کاری در آشنایی شما چه نقشی داشت؟

درد خدا بر روح و روان بزرگ‌مرد خطه مقاومت، شهید بزرگوار سپهبد حاج‌قاسم سلیمانی. آشنایی بنده با ایشان به سال‌های دفاع مقدس و عملیات «والفجر ۳» در منطقه مهران برمی‌گردد. من آن زمان فرمانده گردان توپخانه بودم و لشکر ۴۱ ثارالله هم در منطقه قلاویزان در مهران عملیات می‌کرد. گردان ما پشتیبان لشکر ثارالله بود.

در آن عملیات، دشمن بعضی از ارتفاعات پایین آمده بود و جاده مهران را در تصرف خود داشت. یادم هست که حاج‌قاسم خیلی آشفته بود. از من پرسید توپ‌های

*بسیار سپاسگزار هستیم از اینکه این وقت را در اختیار ما قرار دادید تا در گفت‌وگو با شما که چند سال آخر عمر سردار سلیمانی را از نزدیک در کنار ایشان بودید و با هم کار کردید، به مرور شخصیت ایشان بپردازیم. این گفت‌وگو طبیعتاً بیشتر حول‌وحوش جبهه مقاومت خواهد بود، یعنی حوزه‌ای که شما با هم در این چند سال فعالیت داشتید ولی اگر اجازه بفرمایید بحث را با نحوه آشنایی شما با سردار سلیمانی آغاز کنیم. حضرتعالی از نسل اول توپخانه سپاه هستید و توپخانه هم در زمان جنگ به‌عنوان یک یگان پشتیبان، ارتباط مستقیمی با لشکرها و تیپ‌ها داشت و سردار سلیمانی هم در آن مقطع

در زمینه توپخانه و موشکی هم به ما واگذار شد. از اینجا بود که رفت و آمد ما به لبنان شروع شد و باید یک سری مجوزها را از حاج قاسم می‌گرفتیم. اینجا نقطه همکاری مجدد ما بود تا اینکه در سال ۹۱، درگیری‌های سوریه هم آغاز شد. آن زمان آقای [شهید] همدانی فرمانده سوریه بود. حاج قاسم پیغام داد که بگویند چهارباغی بیاید وضعیت توپخانه ارتش سوریه را بررسی کند و یک گزارشی به من بدهد. من هم به همراه دو نفر از همکارانم به سوریه رفتیم تا گزارشی را که خواسته بودند، تهیه کنیم.

* درواقع در مقطعی که بخش‌های گسترده‌ای از کشور سوریه دست داعش و دیگر مسلحان بود؛ یعنی در همان ماه‌های ابتدای شروع بحران.

بله، حتی بخش‌های زیادی از خود دمشق هم در دست آنها بود و درصدد محاصره فرودگاه دمشق بودند که اگر این اتفاق می‌افتاد، مشکلات خیلی زیادی به وجود می‌آمد.

به ما گفتند حاج قاسم در دمشق منتظر شماست. از فرودگاه تا خود شهر دمشق هم حدود ۲۵ کیلومتر فاصله است. ما سوار یک ون شدیم تا به محل ملاقات برویم. در مسیر، چندجا ماشین ما را زدند؛ یعنی به نزدیک جاده آمده بودند و ماشین‌هایی را که به سمت دمشق می‌رفتند، می‌زدند. حتی چند ماشین را دیدم که راننده‌هایشان کشته شده بودند و جنازه‌هایشان کنار ماشین افتاده بود.

راننده ون هم نمی‌دانست اوضاع این‌گونه است. ما هم خبر نداشتیم که تروریست‌ها بخشی از مسیر را گرفته‌اند. وقتی تیراندازی شد، تازه فهمیدیم که در دام افتاده‌ایم.

* راننده ایرانی بود؟

بله، حالا راننده یا باید ترمز می‌کرد و برمی‌گشت که امکان نداشت؛ چون اگر ترمز می‌کرد او را می‌زدند و می‌گرفتند و یا به رفتن ادامه می‌داد که در این صورت هم تیراندازی می‌کردند. فقط پایش را روی گاز گذاشته بود و با سرعت ۸۰-۱۷۰ کیلومتر می‌رفت، به‌طوری‌که ماشین را

به‌سختی می‌شد کنترل کرد. یک لحظه دیدم ماشین دارد چپ می‌کند. به راننده گفتم یواش‌تر برو. گفت دارند می‌زنند. گفتم متوجه‌ام، اینجا شاید ما را بزنند ولی حتماً با این وضع رانندگی، ماشین چپ می‌کند. یکی از همراهان در ماشین اسلحه داشت و شروع به تیراندازی به بیرون کرد تا اینکه نهایتاً به یاری خدا با اینکه تیرهای زیادی به ماشین خورده بود، ولی ما آسیبی ندیدیم و رد شدیم.

** مقرر فرماندهی حاج قاسم حرم حضرت رقیه (س) بود

شب شده بود. در دمشق ما را به خانه‌ای بردند و خوابیدیم تا صبح پیش حاج قاسم برویم. حاج قاسم در حرم حضرت رقیه (س) بود. درواقع مقرر فرماندهی‌اش را آنجا قرار داده بود. وقتی او را دیدم، در کمال آرامش در حرم نشسته بود و فرماندهی می‌کرد. آقای همدانی و آقا (...) هم آنجا حضور داشتند. دقیقاً برج ۹ سال ۹۱ بود.

خدمت ایشان رفتیم. حاج قاسم از من خواست تا بروم و از وضعیت توپخانه‌های سوریه گزارشی تهیه کنم و به ایشان بدهم.

با هواپیما به لاذقیه رفتیم. در آنجا شهید شاطری را دیدم و چند شب باهم بودیم. چند جای دیگر هم رفتیم و وضعیت ارتش سوریه را دیدیم و متوجه شدیم تخصص‌شان خوب است و تجهیزات خوبی هم دارند ولی مشکل این بود که بخشی از ارتش سوریه رفته و به دشمن پیوسته بودند و ارتش آزاد (جیش‌الحر) را تشکیل داده بودند. توپ و مهمات بود اما نیرو نبود که اینها را به‌کار بگیرد. البته در برخی جاها تجهیزات و توپ‌ها را هم با خودشان برده بودند.

* تجهیزات‌شان هم بد نبود، اگر اشتباه نکنم.

تجهیزات روسی کامل و خوبی داشتند، ازجمله توپ‌های ۱۳۰ م.م که هنوز هم جزء بهترین توپ‌هاست. کاتیوشاهای خوب و دقیق‌زن و مهمات خوبی هم داشتند ولی همان‌طور که عرض کردم، کاربرهایشان رفته بودند.

یک گزارش کامل تهیه کردم و آن را ارائه دادم. کل ماموریت ما در سال ۱۳۹۱ همین بود.

** دیدم حاج قاسم دخترش را هم آورده است

* ماموریت‌تان چقدر طول کشید؟

حدود ۱۵ روز. چند روز بعد که کارم تمام شد و خواستم به ایران برگردم، در هواپیما دوباره حاج قاسم را دیدم که دخترش هم کنارش نشسته بود و از دمشق به تهران می‌آمدند.

تعجب کردم. در آن شرایط که دشمن تا پشت دیوارهای کاخ بشار اسد آمده و به نزدیک حرم حضرت زینب (س) و حضرت رقیه (س) رسیده و شرایط بسیار سخت بود، حاج قاسم دخترش را هم آورده بود؛ این که آیا همسر و دیگر فرزندان هم بودند یا نه، نمی‌دانم چون من فقط دخترش زینب را دیدم.

شرایط آنقدر سخت و خطرناک بود که من فکر می‌کنم خیلی از افراد در ازای پول زیاد هم حاضر نبودند به آنجا بروند و فقط زیارت کنند اما او با آرامش آمده، جلسه می‌گذارد، نیروها را هدایت می‌کند و حتی دخترش را هم با خود آورده است. خلاصه من به ایران آمدم و اینجا هم یک گزارشی از وضعیت سوریه دادم.

** ماموریت دوم: راه‌اندازی توپخانه در سوریه

مدتی بعد، من از فرماندهی توپخانه و موشکی نیروی زمینی رفتم و فرمانده دانشگاه امیرالمومنین (ع) سپاه در اصفهان شدم که چند دانشکده دارد و محل آموزش نیروی زمینی است. یک روز من برای رفتن به دانشگاه، در اتوبان کاشان به اصفهان بودم که تلفنم زنگ خورد. شماره عجیب و غریبی بود. گوشی را برداشتم. تا صحبت کرد، شناختم که آقای [سردار] اسدی است. آقای اسدی (ابو احمد) که قبلاً فرمانده نیروی زمینی بود، شده بود فرمانده سوریه و با بنده هم دوست بود.

ایشان گفت من سوریه هستم و اینجا مشغول شدم؛ آیا آمادگی داری بیایی توپخانه اینجا را راه‌اندازی کنی؟ گفتم از افتخاراتم است که به آنجا بیایم



ولی یک سال هست که به دانشگاه امیرالمومنین (ع) آمده‌ام. گفت من آن را حل می‌کنم؛ خودت آماده‌ای؟ گفتم بله. ایشان با آقای [سردار] پاکپور (فرمانده نیروی زمینی سپاه) و دوستان دیگر صحبت کرده بود. خلاصه با رفتن ما موافقت شد و من از دانشگاه امیرالمومنین (ع) تودیع شدم و دو سه روز بعد به سوریه رفتم. آقای اسدی در سوریه تصمیم گرفته بود تا از رسته‌ها استفاده کند و برای توپخانه هم بنده را پیشنهاد داده بود.

*چه تاریخی بود؟

هشتم آبان سال ۹۳. یادم هست وقتی به سوریه رسیدم، شب تاسوعا بود.

*یعنی تقریباً ۲ سال پس از ماموریت اول.

بله، آقای اسدی که ما را دید، خیلی تحویل گرفت و خوشامد گفت. پرسیدم باید چه کار کنم؟ گفت می‌خواهیم توپخانه اینجا را راه‌اندازی کنیم. بعد گفت اول شما یک دوری در صحنه سوریه بزن تا وضعیت دستت بیاید و بعد کار را شروع کن. من را به «ابو محمد» سپرد که آن موقع فرمانده «حمه» بود و می‌خواست با یکی دیگر از دوستان به منطقه برود. بخشی از جاده اصلی اتوبان دمشق به حمص در دست مسلحان بود. برای همین قسمتی از راه را از مسیرهای فرعی رفتیم تا به حمص رسیدیم و از آنجا به حمه رفتیم.

همان شب اول در حمه، «حسین بادپا» را دیدم که به او «حسین کرمونی» می‌گفتند. ابومحمد کار داشت و برای همین به من گفت با حسین [بادپا] برو تا مناطق را به شما نشان بدهد. او هم من را به خطوط مقدم برد و جاهای مختلف را نشانم داد. بسیاری از مناطق، روستاها، خانه‌ها و خیابان‌ها ویران شده بودند.

این مناطق قبل از آن دست مسلحان بود. حسین می‌گفت شخصی به نام «عقید [سرهنک] سهیل» اینجا را با توپ و تانک پس گرفته است.

*سهیل حسن معروف؟

بله، آن موقع هنوز اینقدر معروف نبود.

بعدا شهرت پیدا کرد.

حسین بادپا سپس من را به منطقه‌ای به نام «تل زین العابدین» و جاهای دیگر برد و در یکی از همین مناطق گفت سر «عبدالله اسکندری» را اینجا از بدنش جدا کردند. او در جریان یک درگیری روی یکی از تپه‌های آنجا محاصره شده بود و او را گرفتند و وقتی فهمیدند پاسدار است، سرش را بریدند و بالای نیزه کردند و فیلمش را هم در فضای مجازی گذاشتند تا به همه جهان بگویند که وقتی ما پاسداری را بگیریم این‌گونه سرش را می‌بریم. بعدها خیلی تلاش شد تا پیکر او را پس بگیرند ولی موفق نشدند.

یکی دو روز در حمه گشتیم و بعد از آن از جاده حمه به اثربا به سمت «اثربا» رفتیم. در مسیر دیدم کنار جاده یک اتوبوس سوخته است. مسلحان این اتوبوس را شب گذشته با بستن جاده گرفته بودند، هرچه دولتی، نظامی و علوی در آن بود را سربریدند و اتوبوس را آتش زدند و رفتند. به اثربا رسیدیم. فرمانده آنجا می‌گفت حاج قاسم ما را به اینجا آورده تا به سمت «دیرالزور» و «رقه» برویم که حدود ۳۰ کیلومتر است و رفتن به آنجا محال به نظر می‌رسید.

دو سه شب در اثربا و در چادرها بودیم. بچه‌های فاطمیون هم نگهبان بودند و هر آن ممکن بود دشمن آنجا را بگیرد و سرمان را ببرند. من هم برای اولین بار بود که آنجا می‌رفتم.

کارمان که تمام شد، ابومحمد از حمه آمد و ما را به «حلب» برد که با فرمانده‌اش رفیق بودیم. مسئول دفتر فرمانده حلب گفت الان نیست و به «شیخ نجار» رفته که خط درگیری بود.

به شیخ نجار رفتیم. دیدیم اوضاع خیلی خراب است و همه جا ویران شده. برای رفتن به حلب، باید از یک مسیر طولانی می‌رفتیم که یک ساعت و نیم طول می‌کشید، درحالی‌که مسیر اصلی ۱۰ دقیقه بود ولی نمی‌شد از آنجا رفت. آنجا (...) را دیدم که در خط به شدت درگیر بود. همزمان انفجارهایی را می‌دیدم که شبیه توپ بود ولی توپ نبودند. سوال کردم اینها چیست؟ گفتند مسلحان کپسول‌های گاز ۱۱ کیلویی را پراز ساچمه و تکه‌های آهن و میخ و ... می‌کنند و با

یک وسیله دست‌ساز پرتاب می‌کنند. اسمش را هم «جهنمی» گذاشته بودند. این جهنمی‌ها یا عمل نمی‌کرد یا وقتی منفجر می‌شد پدر درمی‌آورد. دو شب در حلب ماندیم و در خطوط دوری زدیم و توپخانه آنجا را که یکی از دوستان ما فرمانده‌اش بود، بررسی کردیم. یک سری به او زدیم و بعد به حمه برگشتیم و یکی دو شب بعد هم برگشتیم به دمشق. ۱۰ روز این بازدیدها طول کشید.

**اولین عملیات در شیخ مسکین

آقای اسدی مرا دید و پرسید چه کردید؟ گفتم ما دورهایمان را زدیم و بررسی‌هایمان را هم کردیم. گفت آماده شوید که قرار است در «شیخ مسکین» عملیات کنیم.

*در جنوب

بله، شیخ مسکین در جنوب دمشق است.

حاج قاسم هم آمد. من را که دید، خوشحال شد. گفت حاج‌محمود چه خبر؟ چه می‌کنی؟ گفتم آمدم توپخانه اینجا را راه‌اندازی کنم. گفت خوبه. کاری هم کردی؟ گفتم بررسی‌هایی کردم. گفت حالا الان که قرار است در شیخ مسکین عملیات کنیم، چه کردی؟ گفتم ارتش سوریه تعدادی توپ دارد، هماهنگ کردم که من به دیدگاه بروم و از آنها درخواست آتش کنم و آنها هم به من جواب دهند؛ ولی به شرط اینکه مهمات‌شان را من بدهم.

گفت مهمات داری؟ گفتم نه. گفت حالا می‌خواهی چه کار کنی؟ گفتم بگویند بیاورند. من آنجا نه ماشین داشتم، نه موتور و نه نیرو. مقداری مهمات جور کرد و به ما داد و ما هم در اختیار ارتش قرار دادیم و دانه‌شمار از آن گلوله می‌گرفتیم؛ یعنی ما به ارتش سوریه گلوله دادیم و گفتیم همین قدر که درخواست می‌کنیم برای ما بزنند.

«ابوحسین» [سردار رحیم نوعی‌ا قدم] می‌خواست در شیخ مسکین عملیات مشترکی با ارتش سوریه انجام دهد و شیخ مسکین را بگیرد.

یادم هست اولین بار حاج‌قاسم برای



و مفصل‌تر از بار اول (دو سال پیش) دیدید، برآوردتان چه بود؟ اوضاع را چگونه ارزیابی کردید؟

خیلی سوال خوبی کردید. واقعیتش این بود که همه چیز را از دست رفته دیدم. اوضاع سوریه خیلی خراب بود. هنوز اتفاق خاصی از طرف ما نیفتاده بود. البته یک سری کارهایی کرده بودند ولی حضور ما در حد مستشاری بود. این طور نبود که مثلا نیروی زیادی آورده باشند و نیروهای ما وارد عمل شوند. هرچند همین تعداد نیروی کم هم روحیه ارتش سوریه را بالا برده بود.

هنوز روس‌ها هم نیامده بودند. در دمشق هم تعدادی در اطراف حرم حضرت زینب(س) بودند و در آنجا و فرودگاه امنیت را برقرار کرده بودند اما کار خاصی انجام نشده بود.

*برآوردتان را به کسی هم گفتید؟

نه، مدل فرماندهی ابو احمد (سردار اسدی) این نبود. او من را به سوریه آورده بود تا توپخانه راه بیندازم. به من هم

شناسایی به همراه شهید «الله دادی» که آن زمان مسئول عملیات سوریه بود، به شیخ مسکین رفت. به آقای الله دادی گفتم حاج قاسم را برای شناسایی نبر، آنجا هنوز آلوده است و پاکسازی نشده. گفت من چه کار کنم؛ من او را نمی‌برم، او من را می‌برد. گفتم خب بگو نمی‌شود؛ گفت گوش نمی‌دهد. من هم خواستم همراه‌شان بروم که حاج قاسم اجازه نداد. من، آقای اسدی و چند نفر دیگر در آنجا ماندیم و حاج قاسم خودش با شهید الله دادی و یکی دو نفر دیگر برای شناسایی رفتند و برگشتند. این اولین عملیات ما در شیخ مسکین بود که البته خیلی هم موفق نبود و کار خاصی نکردیم. البته چیزی هم به آن صورت نداشتیم؛ نه توپخانه‌ای که آتش خوب بریزد و نه حتی نیروی خوبی که بتواند عملیات کند.

**همه چیز را از دست رفته می‌دیدم

*بعد از اینکه در سوریه دورتان را زدید و شهرهای مختلف را این بار خیلی دقیق‌تر

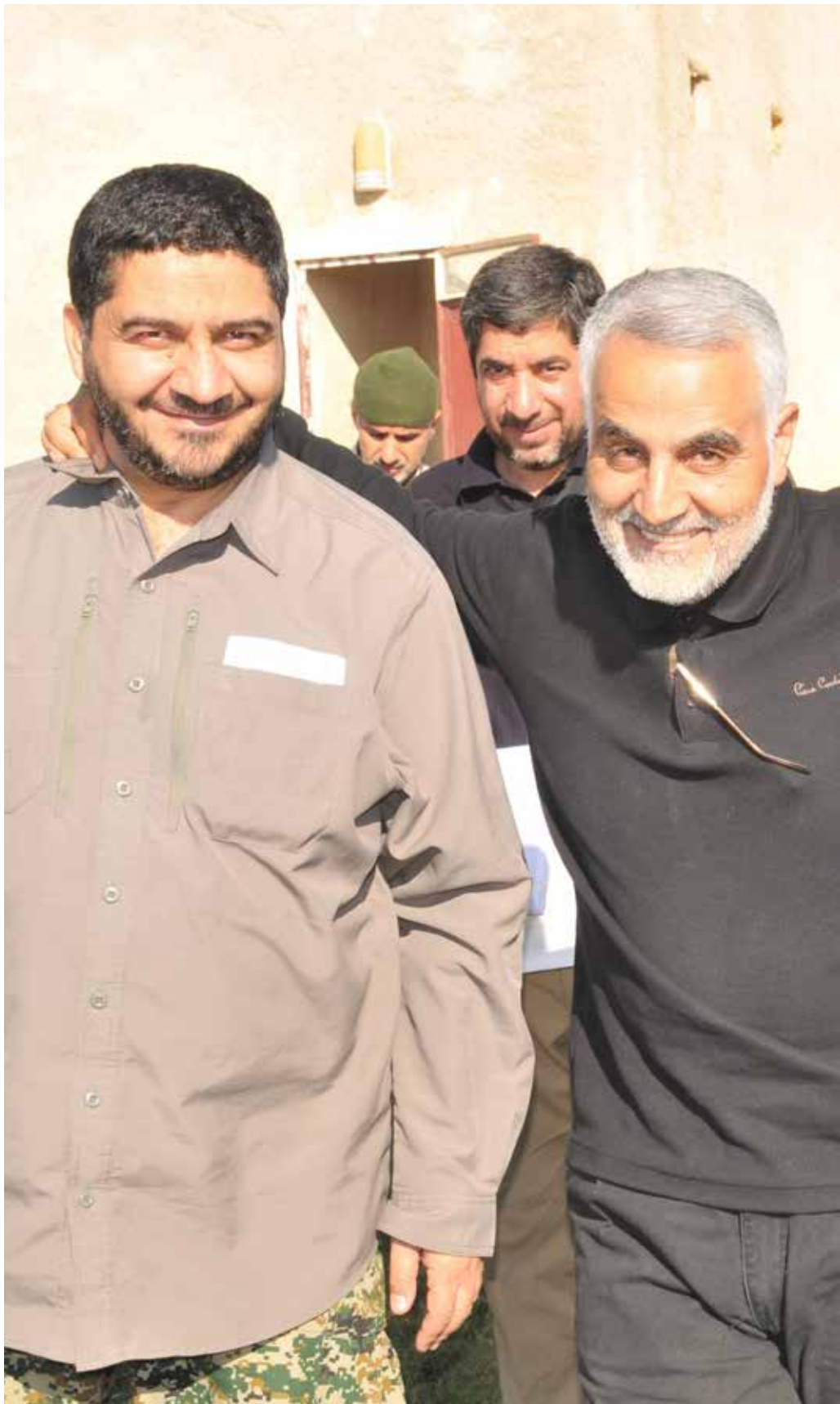
گفت اگر چیزی لازم داشتی بگو. یک روز حاج قاسم در دمشق جلسه‌ای برگزار کرد و گفت ما باید در جنوب دمشق یک عملیات موفق با سبک و سیاق هشت سال دفاع مقدس انجام دهیم. سپس به ایران رفت و از حضرت آقا اجازه‌های لازم را گرفت. حاج قاسم همه کارها را با حضرت آقا هماهنگ می‌کرد. وقتی برگشت خیلی خوشحال بود. تعدادی از نیروهای پاسدار را هم با خود آورد و به ما گفت شما هم نیرو بیاورید. ما هم تعدادی نیرو آوردیم. اولین بار سه نفر از دوستان و چند نفر دیگر از توپخانه و لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب(ع) و لشکر امام حسین(ع) به کمک من آمدند.

در اولین قدم، یک آموزشگاه راه‌اندازی کردیم و نیروها را آموزش دادیم. روزها به پادگان ارتش می‌رفتیم، آموزش می‌دادیم و سپس برمی‌گشتیم و شب‌ها نیروها عربی یاد می‌گرفتند و همزمان کار با توپ‌های ارتش سوریه را هم آموزش می‌دیدند. ارتش سوریه تعدادی توپ به ما داده بود و ما با همان‌ها دو گردان

توپخانه برای عملیات راه انداختیم. حاج قاسم به من گفت تعدادی از بسیجی‌های دمشق را بگیر و آموزش بده. آنها را آوردیم و آموزش دادیم. تعدادی هم از بچه‌های فاطمیون (نیروهای افغانستانی) را به ما دادند. خلاصه این دو گردان را سروسامان دادیم و خود حاج قاسم هم مدام نظارت می‌کرد. یک روز پرسید توپخانه‌ات آماده است؟ گفتم بله. زمستان سال ۱۳۹۳ بود. یک عملیات طراحی کرد که طی آن باید ما زیر دید اسرائیلی‌ها در ارتفاعات جولان، به جنوب دمشق می‌رفتیم و آنجا عملیات می‌کردیم و تعدادی هدف را که معلوم شده بود، می‌گرفتیم. عملیات شروع شد. من هم شناسایی و انتخاب و اشغال موضع را انجام دادم. نیروها پای توپ‌ها رفتند و برایمان از ایران هم مهمات آوردند. ارتش سوریه فقط توپ داد و مهمات نمی‌داد و می‌گفت توپ از من، بقیه از شما.

* چرا؟

مهمات نداشتند. آنچه هم داشتند، خودشان استفاده می‌کردند. خیلی سخت بود که از ایران با هواپیما مهمات بیاوریم و در فرودگاه دمشق پیاده کنیم و از آنجا مهمات را پای توپ‌ها و کاتیوشاها ببریم. به هر شکلی بود، ما اینها را آماده کردیم و آموزش‌های لازم را هم دادیم. نیروها آماده بودند. در این عملیات قرار بود مناطق «دیرالعدس»، «الحباریه» و «تل قرین» را که گستره وسیعی در پایین بلندی‌های جولان و در جنوب دمشق بود، می‌گرفتیم. عملیات شروع شد. حاج قاسم گفت یک آتش تهیه خوب بریز و من هم ریختم. ارتش سوریه هم خیلی شلوغ می‌کرد و آتش می‌ریختند. شب حاج قاسم به همراه آقای اسدی به دیدگاه آمد و به من گفت چه خبره؟ آتش دست کیه؟ گفتم دست منه. گفت پس چرا اینها اینقدر شلوغ می‌کنند؟ گفتم نگران نباشید آتش دست من است. گفت اگر آتش دست تو هست، الان آتش را قطع کن. من هم پشت بیسیم به همه آتشبارها اعلام کردم. بلافاصله قطع شد. بعد یک منطقه‌ای را نشان داد و گفت



**ناگهان همه چیز فرو ریخت

در بهار سال ۹۴، ابو حسیین در «بصری الحریر» عملیاتی کرد که منطقه‌ای را آزاد کند ولی نشد.

کار داشت خیلی خوب پیش می‌رفت، نیروها منطقه وسیعی را هم اشغال کردند و پیروزی‌های بسیار خوبی به دست آمد اما ناگهان ظهر منطقه فرو ریخت و نیروها هر کجا را که گرفته بودند، رها کردند و به عقب برگشتند.

«حسین بادپا» که روزهای اول من را با خود به حمایه برده بود و حاج قاسم خیلی به او علاقه داشت و الان هم یادمانش نزدیک مزار حاج قاسم است، در همین بصری الحریر شهید شد.

خیلی روز سختی بود؛ درحالی‌که پیروزی‌های خوبی کسب شده بود و همه مطمئن بودند که منطقه آزاد می‌شود، ناگهان جبهه فرو ریخت.

*دلیلش چه بود؟

یک سری دلایل نظامی و فنی داشت که وقتی حاج قاسم علت را پرسید، یک به یک دلایل را به ایشان گفتم و خیلی از آنها را هم قبول کرد.

در کل عملیات خوبی نبود. مثل هشت سال دفاع مقدس ما که در خیلی از جاها با فتوحاتی توأم بود ولی بعضی مواقع هم نتوانستیم آن‌گونه که باید و شاید پیروزی به دست بیاوریم. بصری الحریر هم همان‌طور بود و همیشه از آن به عنوان یک عملیات بد و توأم با عدم‌الفتح یاد می‌کنیم. در این عملیات چند نفر از بچه‌های اهواز هم شهید شدند.

به هر حال مدتی اوضاع این‌گونه بود که مناطق مختلف در سوریه دست به دست می‌شد؛ گاهی دشمن می‌گرفت و گاهی ما می‌گرفتیم تا اینکه خبر دادند مسلحان در حال آمدن به سمت «ادلب» -که در آن مقطع (بهار ۹۴) دست ما بود- هستند و می‌خواهند آنجا را بگیرند.

به من گفتند توپ‌ها را به آنجا ببرم. من هم تعدادی از نیروها و توپ‌ها را از لاذقیه و حمایه به ادلب فرستادم و آقای «ابو سعید» را هم فرمانده آنجا قرار دادم.

**آخرین حضور شهیدی که می‌خواست

داماد شود

حالا بگو آنجا را برزنند. همین اتفاق افتاد. بعدش گفت خیالم راحت شد.

آن شب آتش خوبی ریختیم ولی نیروهای پیاده به داخل دیرالعدس نرفتند. مقر فرماندهی ما در جایی به نام «تل غرابه» بود. صبح دیدم حاج قاسم خیلی عصبانی است چون نیروها جلو نرفته بودند. با ابواحمد آمد تا سوار ماشین شوند و بروند. من بالای پله‌ها ایستاده بودم. داشتند با هم صحبت می‌کردند که یک نفر آمد و گفت ابواحمد بیسیم با شما کار دارد. آقای اسدی پای بیسیم رفت و بلافاصله خوشحال برگشت و به حاج قاسم گفت: «خبر دادند دیرالعدس آزاد شد.»

حاج قاسم خیلی خوشحال شد و گفت به دیرالعدس برویم. من گفتم حاج قاسم نرو. آنجا هنوز پاکسازی نشده، کجا می‌خواهی بروی؟ گفت نه، ما می‌رویم، تو هم یک دیده‌بان بردار و بیا.

دیرالعدس هنوز پاکسازی نشده بود ولی ابو حسیین به آنجا رفته و در وسط شهر در یک خانه، مقر خودش را زده بود. هنوز خانه‌ها آلوده بودند یعنی ممکن بود دشمن در آنجا باشد.

وقتی من با ماشین به آنجا رسیدم، دیدم حاج قاسم دارد با یک موتور در شهر چرخ می‌زند. به او گفتم ببین همه اینجا را ما با آتش توپخانه زدیم.

خلاصه دیرالعدس آزاد شد. چند شهید و مفقود هم دادیم مثل شهید عبداللّهی از بچه‌های تبریز ولی منطقه وسیعی آزاد شد و مقداری غنیمت و کشته از دشمن گرفتیم و رسانه‌های سوری هم خیلی روی این عملیات مانور کردند. اینها باعث شد ارتش سوریه روحیه بیشتری بگیرد خصوصا اینکه محل عملیات هم در جنوب دمشق و یک جای حساس بود که عقبه‌اش به اسرائیل وصل می‌شد.

این اولین عملیات موفق ما بود. حاج قاسم هم خیلی خوشحال بود. ابواحمد هم پای توپ‌ها آمد و از نیروها تشکر کرد.

ما هم توپ‌هایمان را آنجا گذاشتیم و برای عملیات به یک جای دیگر رفتیم. دور و بر حرم حضرت زینب(س) و حضرت رقیه(س) هم عملیات‌هایی شده بود.

یک نیرویی داشتیم به نام «حامد جوانی» که بچه تبریز بود. او یکی از توپ‌ها را کنار جاده آورده بود و به شدت به سمت مسلحانی که ادلب را گرفته بودند و در حال پیشروی به سمت «لاذقیه» و «سهل الغاب» بودند، شلیک می‌کرد و تعداد زیادی از آنها را با آتش همین توپ از بین برد.

مسلحان وقتی دیدند این توپ مانع عبور آنهاست، مخفیانه از روی ارتفاعات و از لابه‌لای درختان، با یک موشک مالیوتکا به سمت او شلیک کردند. موشک بین توپ و صورت حامد جوانی منفجر شد. آنها هم از این صحنه فیلمبرداری کردند و آن را منتشر کردند.

به ما خبر دادند حامد جوانی مجروح شده است. من و «ابوباکر» (سردار فلاح‌زاده) خودمان را به بیمارستان لاذقیه رساندیم و دیدیم هر دو دستش قطع شده و چشم‌هایش نابینا شده بود و فقط قلبش کار می‌کرد. خواستیم او را از لاذقیه به دمشق بیاوریم؛ گفتند نمی‌شود، اگر او را در هواپیما بگذارید یا به هر شکلی تکان دهید، از دست می‌رود، باید چند روز صبر کنید. بدنش باد کرده بود و وزنش سه برابر شده بود. معلوم بود که دیگر زنده نمی‌ماند.

همان‌گ کردیم و پدر و مادر و برادرش برای دیدنش به لاذقیه آمدند و مدتی بعد که کمی بهتر شد، او را به دمشق و پس از آن به تهران آوردیم ولی مدتی بعد شهید شد و الان هم در گلزار شهدای تبریز دفن است.

خیلی جوان خوب، رعنا و شجاعی بود. مجرد هم بود. قبلا هم در عملیات دیرالعدس با بنده همکاری می‌کرد. وقتی می‌خواست برود، گفتم کجا می‌روی؟ گفت می‌خواهم داماد شوم. برایش یک دست کت و شلوار خریدم و گفتم این هم هدیه من به تو که می‌خواهی داماد شوی.

خودش برایم تعریف کرد که در تبریز به خواستگاری رفته بود و خانواده دختر گفته بودند شرطمان این است که دیگر به جبهه نروی. او هم گفته بود پس یک‌بار دیگر می‌روم و برمی‌گردم. یک‌بار دیگر آمد و این را برایم تعریف کرد ولی دیگر برنگشت؛ روحش شاد.



هماهنگ می‌کنم و قول می‌دهم خیلی از جاها را با آتش بگیریم، به‌طوری‌که نیاز کمی به نیرو باشد. بعد نیرو برود و آنجا را بگیرد؛ به شرط اینکه دستم را با مهمات پر کنید.

حاج‌قاسم قبول کرد. گفت تو همین کار را بکن من هم کمکت می‌کنم. حاج‌قاسم وقتی می‌گفت کاری را می‌کنم، واقعا می‌کرد و اگر می‌خواست بگوید نه، صراحتاً می‌گفت.

بلافاصله مرکز هماهنگی و پشتیبانی آتش یا همان «مهپا» را که شما هم آمدی و آنجا را دیدی، تشکیل دادیم و همه آتش‌ها را هماهنگ کردیم.

*** حاج‌قاسم مهماتی را که می‌خواستید، چطور تهیه می‌کرد؟**

حاج‌قاسم قدرت زیادی داشت. وقتی اعلام نیاز می‌کردیم، از همان حلب مستقیم به وزیر دفاع در ایران زنگ می‌زد و می‌گفت فلان مهمات را کم داریم و برایمان بفرستید. مهم نبود الان چه ساعتی از شبانه‌روز است. به‌گونه‌ای با مسئولان درجه یک کشور صحبت می‌کرد که انگار نیروی تحت امرش هستند. این قدرت فرماندهی حاج‌قاسم بود. همه هم به حرفش گوش می‌کردند چون هم خودش فرمانده میدانی جمهوری اسلامی بود و هم حضرت‌آقا محکم از او حمایت می‌کردند و حاج‌قاسم هم از این حمایت آقا حداکثر استفاده را می‌کرد تا اهداف نظام جمهوری اسلامی ایران را به‌خوبی در میدان پیاده کند.

حضرت‌آقا فرموده بودند که باید با حداقل زخمی و شهید، بیشترین فتوحات را داشته باشید. حاج‌قاسم می‌خواست این را در میدان پیاده کند. با همه مشورت می‌کرد که چه کنیم تا خواسته حضرت‌آقا محقق شود.

نظرات را گرفت و در جنوب حلب یک عملیات بزرگ در منطقه «عیطین»، «صبغیه»، «بلاس»، «شغیدله» و «الحاضر» انجام شد.

یادم هست قبل از اینکه به الحاضر برویم، مرا صدا زد و با خود به دروازه‌های شهر برد که خط مقدم بود. دستش را دراز کرد و گفت حاج‌محمود آن جاده را بزن تا اینها (مسلحان) فرار نکنند و کمک

**** حاج‌قاسم مامور به آزادی نبل و الزهرا شد**

*** شما باید در عملیات آزادی دو روستای «نُبل» و «الزهرا» در زمستان سال ۹۴ هم حضور داشته باشید. این عملیات چطور انجام شد و چطور توانستید این دو روستا را از محاصره آزاد کنید؟**

مردم نبل و الزهرا به حضرت‌آقا نامه داده بودند که چند سال است ما در محاصره هستیم، فکری برایمان نکنید. حضرت‌آقا هم به حاج‌قاسم گفته بود برو ببین چه کار می‌شود کرد.

«فوعه»، «کفریا»، «نبل» و «الزهرا» چهار شهر شیعه‌نشین در سوریه هستند. حاج‌قاسم رفت و از حضرت‌آقا اجازه گرفت و تعدادی نیرو آورد و عملیاتی را در زمستان سال ۱۳۹۴ در جنوب حلب طراحی کرد.

**** تاکید آقا به حاج‌قاسم: نیرو ببر ولی شهید و زخمی کم بده**

عملیات سختی بود. حاج‌قاسم تا نیمه‌های شب چندین و چند جلسه گذاشت. یک روز از تهران آمد و گفت فلانی و فلانی بیایند و از جمله کسانی که گفته بود بیایید، من بودم. یک جلسه چندنفره گذاشت و گفت حضرت‌آقا به من اجازه داده تعدادی نیرو برای آزادی نبل و الزهرا و مناطق اطراف حلب و ادلب بیاورم ولی فرمودند نیرو ببر اما تمام تلاشت را بکن شهید و زخمی کم بدهی. من شما را جمع کردم تا ببینم راهکار اینکه شهید و زخمی کم بدهیم، چیست و باید چه کار کنیم.

هرکدام از دوستان نظراتشان را گفتند و هرکس صحبتی کرد. نوبت من که شد، گفتم ما به جای نفر می‌توانیم از مهمات استفاده کنیم. اگر به ما مهمات و توپ بیشتری بدهید می‌توانیم این مناطق را با شهید و زخمی کم آزاد کنیم.

پرسید چه کار می‌کنی؟ گفتم مرکز هماهنگی و پشتیبانی آتش (مهپا) تشکیل می‌دهم. گفت همان تطبیق زمان جنگ؟ گفتم بله، همه آتش‌ها را در اختیار من بگذار؛ هواپیما، هلیکوپتر، توپخانه و خمپاره. من در مرکز هماهنگی و پشتیبانی آتش همه آتش‌ها را با هم

هم برایشان نیاید. خودش در صحنه می‌آمد و نشان می‌داد که چه کار کنیم. من هم انجام دادم. آنقدر آتش خوبی ریختم و آنقدر نیروها جانانه جلورفتند که حاج‌قاسم خیلی خوشحال شد. وقتی الحاضر فتح شد، رفت بالای یک ماشین وانت ایستاد و برای نیروها به عربی سخنرانی کرد. آنها هم هلله می‌کردند. «حسین پورجعفری» هم کنارش بود.

**** بهترین آتش توپخانه را در العیس ریختیم**

*** همین که فیلمش هم هست؟** بله، فیلمش هم پخش شد. جلوی



دیدم حاج قاسم خیلی خوشحال است، به او گفتم حاجی می‌آیی برای بچه‌های توپخانه صحبت کنی؟ گفت بله می‌آیم. قبلاً نمی‌آمد. وقتی از او می‌خواستیم، می‌گفت اگر برای شما بیایم باید برای همه رسته‌ها بروم و فرصتش را ندارم. ما هم می‌پذیرفتیم. ولی به‌خاطر آتشی که در العیس ریختیم، پذیرفت و آمد. گفت فردا نیروها را در الحاضر پای توپ‌ها جمع کن من می‌آیم. گفتم آنجا خطرناک است نیروها را به عقب می‌آورم؛ گفت نه، همانجا خوب است. در آتشبار «وزلیکا» جایی را فراهم کردیم و همه نیروها جمع شدند و من هم گزارشی از تشکیل توپخانه دادم که فیلم‌هایش

نیروهایشان به داخل العیس بروند. رفتند و العیس را گرفتند و فقط دو شهید دادند.

صبح زود داشتم می‌رفتم، دیدم حاج قاسم نزدیک العیس ایستاده است. وقتی از ماشین پیاده شدم، آنقدر خوشحال بود که گفت حاج محمود بیا با هم چند عکس بگیریم. دست به عکسش هم خیلی خوب بود. آمد با نیروها هم عکس گرفت.

العیس منطقه وسیعی بود که وقتی آدم در آنجا راه می‌رفت احساس ابرقدرتی می‌کرد. منطقه بلندی است که به کل منطقه و اتوبان حلب به حماه اشراف دارد.

الحاضر جایی به نام «العیس» است که در یک ارتفاع قرار دارد و فتح آن آرزوی همه بود.

حاج قاسم با خنده گفت می‌توانی با آتش اینجا را بگیری؟ گفتم بله، می‌توانم. گفت پس طراحی کن. یک آتش تهیه بسیار جانانه و خوب طراحی کردیم و به نظرم بی‌نظیرترین آتشی بود که در منطقه سوریه ریخته شد.

پشت بیسیم رفتیم و گفتم از محمود به کلیه واحدها: «العیس را بزنید و تا من نگفتم قطع نکنید.» بلافاصله غرش توپ‌ها و موشک‌ها بلند شد و آتش سنگینی به سمت العیس رفت. بعد از آن قرار بود آقای (...) و آقای (...) با

موجود است.

****حاج قاسم گفت دست و پای شما را به عنوان عبادت می‌بوسم**

حاج قاسم هم سخنرانی خیلی قشنگی برای نیروها کرد که یک جمله‌اش این بود: «من به عنوان عبادت، دست و پای شما نیروهای توپخانه را که در الحاضر به اسلام و شیعه آبرو دادید، می‌بوسم». جمله دیگر این بود «به شما، مدافعان حرم می‌گویند و حرم کل جمهوری اسلامی است.» من آن موقع نمی‌دانستم و نمی‌فهمیدم این یعنی چه. یعنی چی که کل جمهوری اسلامی حرم است؟ ما در نزدیکی دریای مدیترانه و در حلب می‌جنگیدیم. خلاصه آن روز بچه‌ها خیلی خوشحال شدند.

به حاج قاسم گفتم هدیه‌ای داری که به نیروها که این چند روزه آتش‌ها را اجرا کردند، بدهیم؟ حسین پورجعفری را صدا کرد و او هم تعدادی انگشتر یمنی ناب به من داد و گفت چند نفر از نیروها را تشویق کن. گفتم باشد. درخواست کردم پنج نفر از نیروهایی که خیلی زحمت کشیدند، با خانم‌هایشان به کربلا بروند. قبول کرد و به حسین پورجعفری گفت حسین! حاج محمود اسم ۱۰ نفر را می‌دهد. وقتی به ایران رفتیم بگو اینها را با همسران‌شان با هواپیما به کربلا ببرند. من هم اسم ۱۰ نفر را دادم. حاجی روی کاغذ نوشت، هزینه هوایی این افراد با خانم‌هایشان را بدهید تا به کربلا بروند و برگردند. بعد پورجعفری را که همیشه مثل پروانه دور و بر حاج قاسم می‌چرخید، صدا کرد و گفت حسین! اینها را ببر تهران و کارهایشان را انجام بده. مدتی بعد حاج قاسم هم به ایران آمد. ما هم منطقه وسیعی را آزاد کردیم و باید برای مراحل بعد آماده می‌شدیم.

***نیروی قدس در سوریه از نیروهای ارتش خودمان هم استفاده کرد. این نیروها در توپخانه هم بودند؛ اصلاً چطور شد که از ارتش نیرو گرفتید؟**

یک روز به من گفتند حاج قاسم با شما کار دارد. رفتم پیشش. گفت اوضاع چطور است؟ مهمات داری؟ چیزی کم نداری و از این صحبت‌ها. گفتم چند توپ ۱۰۵

که نیروی قدس فرستاده خیلی خوب است. اگر هست، تعداد دیگری از اینها به ما بدهید. گفت نداریم. گفتم در ایران هست. گفت کجا؟ گفتم ارتش دارد. گفت این دفعه که به ایران رفتیم با من بیا پیش فرمانده کل ارتش آقای سرلشکر صالحی [سرلشکر صالحی در آن زمان فرمانده کل ارتش بود که بعدا جای خود را به امیر سرلشکر موسوی داد] برویم و تعدادی توپ بگیریم.

بعد پورجعفری را صدا کرد و گفت حسین! تشویقی‌هایی که حاج محمود گفته بود، انجام شد؛ ایشان هم گفت بله. من هم تشکر کردم. گفت خودت کی می‌روی؟ پورجعفری گفت اسم خودش را نداده است. گفت اسم خودت را ننوشتی؟ گفتم نه، من که اسم خودم را نمی‌نویسم، بچه‌ها زحمت کشیده بودند. گفت حسین! همین الان زنگ بزن و اسم حاج محمود را به لیست ۱۰ نفره اضافه کن. پورجعفری هم همین کار را کرد و قسمت این شد که ما یک سفر کربلا یادگاری از حاج قاسم داریم.

****همه ما و حاج قاسم در محاصره افتادیم**

ما در جنوب حلب داشتیم برای عملیات آماده می‌شدیم که ناگهان داعش با هماهنگی مسلحان آمد و جاده «خنصر» به «اثریا» را بست. معنی این حرف این است که همه ما و حاج قاسم و نیروها کامل در محاصره افتادیم.

حاج قاسم خودش فرماندهی حلب را برعهده گرفت. ابواحمد هم به حماه رفت. او از آنجا و حاج قاسم در اینجا فرماندهی می‌کردند. ۱۸ روز این محاصره طول کشید. نه مهمات بود، نه سوخت و نه هیچ چیز دیگری می‌آمد. در محاصره باید می‌جنگیدیم و طراحی می‌کردیم و حمله می‌کردیم و خط را هم نگه می‌داشتیم. در این ۱۸ روز، حاج قاسم از حلب تکان نخورد. ایستاد، طراحی و عملیات کرد تا راه خنصر به اثریا باز شد.

****شرط سرلشکر صالحی برای حاج قاسم**

یک روز بعد از این ماجراها، حاج قاسم با من تماس گرفت و گفت فردا دمشق باش تا با هم به ایران برویم. گفتم حاجی

من کار دارم. گفت نه، بیا برویم. کار واجب داریم. با هم به تهران آمدیم. صبح به دفترش رفتم. گفت بیا برویم به دفتر سرلشکر صالحی تا هم فوت خانمش را تسلیت بگوییم و هم تعدادی توپ و مهمات بگیریم.

به دفتر سرلشکر صالحی رفتیم. حاج قاسم شروع به صحبت کرد و به ایشان تسلیت گفت. بعد گفت این آقای چهارباغی فرمانده توپخانه ماست. آقای صالحی خودش هم توپچی است. گفتم امیر! ما تعدادی توپ و گلوله می‌خواهیم. چند قبضه توپ ۱۰۵ در سوریه داریم که خیلی خوب کار می‌کنند؛ زحمت بکشید تعدادی از این توپ‌ها را به ما بدهید. گفت همین؟ گفتم بله.

امیر صالحی به حاج قاسم گفت من یک شرط دارم؛ حاج قاسم پرسید چه شرطی؟ ایشان هم گفت شرطم این است که به تعداد توپ‌هایی که به شما می‌دهیم، از ما نفر توپچی ببرید تا در آنجا کار کنند. که ما هم در این جهاد شریک باشیم. حاج قاسم قبول کرد و گفت حرفی ندارم. حاج محمود نماینده ماست، شما هم یک نماینده معرفی کنید.

آقای صالحی هم امیر نعمتی را که فرمانده تیپ ۶۵ نوه بود و الان جانشین فرمانده نیروی زمینی ارتش است، به عنوان نماینده معرفی کرد تا کارها را با ایشان هماهنگ کنیم.

حاج قاسم از آقای صالحی پرسید چند توپ می‌دهید؟ ایشان یک نفر را از بیرون صدا کرد و درگوشی با هم حرف زدند و قرار شد چند قبضه توپ و تعدادی گلوله بدهند که این تعداد برای ما خیلی خوب بود. فردای آن روز به دفتر امیر نعمتی رفتم و با هم ناهاری خوردیم و هماهنگی‌ها انجام شد تا آنها هم نفرات‌شان را معرفی کنند. توپ‌ها را هم تحویل دادند.

به مرور زمان، طی چند دوره، نیروهای ارتش هم آمدند و خیلی کارها یاد دادند و خیلی کارها هم یاد گرفتند. طوری شد که امروز توپخانه نیروی زمینی ارتش تعداد زیادی توپچی جنگ دیده و باتجربه دارد که اینها در سوریه به کمک ما آمدند.

خدا به امیر حیدری، فرمانده نیروی زمینی ارتش سلامتی بدهد؛ او مدتی به سوریه



****وقت برای خواب زیاد داریم**

شب عملیات آزادسازی نبل و الزهرا، در «ریتیان» گیر کرده بودیم و کار خیلی سخت شده بود. مسلحان هم تمام نیروهایشان را آورده بودند که ما از آنجا -که یک روستا بود- عبور نکنیم و به نبل و الزهرا نرسیم. اینجا آخرین جایی بود که اگر آزاد می‌شد، راحت می‌توانستیم به نبل و الزهرا برویم. یک آتش سنگین طراحی کردیم تا بعد از آن نیروها به جلو بروند. حاج قاسم خودش می‌رفت و همه‌جا را کنترل می‌کرد. شب عملیات به محل فرماندهی رسید تا عملیات را هدایت کند. نگاه کردم دیدم چشمانش قرمز شده است. دو سه روز بود که مرتباً برای شناسایی می‌رفت و کم خوابیده بود. به او گفتم چشمانت قرمز شده؛ گفت طوری نیست بعداً وقت برای خواب داریم. بعد پرسید کی می‌خواهی عملیات را شروع کنی؟ گفتم نیم‌ساعت دیگه. گفت آماده شو. گفتم نیم‌ساعت برو در اتاق بغلی بخواب؛ نگاهی به من کرد و

پشتیبانی آتش) در شمال حلب بزنید. با خود گفتم برای چه؟ ما که هنوز کارمان در جنوب حلب تمام نشده؟ معمولاً این چیزها را از حاج قاسم نمی‌پرسیدیم و دستوراتی که بود، انجام می‌دادیم. تمام نیروها را هم به شمال حلب کشاندند. در جلسه‌ای به ایشان گفتم حاج قاسم ما مهپا را ایجاد کردیم و از او خواستم بیایید برای نیروها صحبتی کند؛ گفت چشم حاج محمود؛ برویم. آمد و در مهپای ما داخل سوله نشست و نیروها را جمع کرد و من یک گزارش دادم و نیروها هم گزارش دادند و طرح آتش و اینها را گفتند؛ نشست و با حوصله گفت که چگونه در وجه به وجه منطقه آتش بریزند و آتش چطور باشد و اولویت‌ها چه باشد. بعد هم گفت اینها را آماده کنید تا من بروم و برگردم. می‌خواست به ایران برود. همه چیز را آن‌گونه که حاج قاسم می‌خواست برای نبل و الزهرا آماده کردیم و آتش خیلی خوبی ریختیم و بخشی از کار انجام شد.

آمد و میهمان من بود. به همه مناطق و توپچی‌ها هم سرزد. یک روز به من گفت مدیون هستی اگر کاری داشته باشی و به من زنگ نزن؛ حتی اگر نصفه شب بود. بعد شماره موبایل، منزل، محل کار و آجودانش را داد و گفت هر موقع کار داشتی به من بگو. واقعا هم همین کار را کرد.

یادم هست یک‌بار وسایلی برای تعمیر و نگهداری توپ‌ها می‌خواستیم که فقط ارتش داشت؛ وقتی زنگ زدم، فردای آن روز آتلیه و تجهیزات را بار هواپیما کرد و به دمشق فرستاد و بلافاصله به دست ما رسید. نیروهای خوبی هم فرستاد که کارهای بزرگی کردند. خوب، ما الان کجاییم؟

***جنوب حلب، اواخر سال ۹۴. البته بحث درمورد عملیات آزادسازی نبل و الزهرا هم نیمه‌تمام ماند.**

حاج قاسم یک‌بار به تهران آمد و برگشت. گفتند حاج قاسم خواسته تا به شما بگوییم یک مهپا (مرکز هماهنگی و

گفت باشه؛ رفت و در اتاق بغلی خوابید. کمی بعد دیدم موقعی است که باید آتش تهیه بریزم. رفتم بالای سر حاج قاسم دیدم خیلی قشنگ خوابیده؛ دلم نیامد صدایش کنم و برگشتم. ابواحمد آنجا بود. به او گفتم رمز عملیات را شما بگو تا شروع کنیم. گفت حاجی را صدا کن. گفتم بالای سرش رفتم دیدم خیلی قشنگ خوابیده دلم نیامد صدایش کنم. ابواحمد هم قبول کرد و با رمز «یا زینب(س)» فرمان آتش را صادر کرد. غرش توپها و موشکها از اطراف ما به سمت ریتیان رفت. چند دقیقه بعد حاج قاسم بیدار شد. آمد و من را در جمع پیدا کرد و گفت مگر نگفتم مرا صدا کن؟ گفتم بالای سرتان آمدم از بس قشنگ خوابیده بودید دلم نیامد بیدارتان کنم، گفتم ابواحمد رمز را گفت و شروع کردیم. گفت نه، باید من را بیدار می کردی. نظرش این بود- البته نمی گفت ولی ما می فهمیدیم- که وقتی من رمز را بگویم، همه نیروها صدای مرا از بیسیم می شنوند و روحیه می گیرند. دشمن هم استراق سمع می کند، اگر صدای مرا بشنود روحیه اش تضعیف می شود. واقعا هم همین بود. گفتم بیا پشت بیسیم به نیروها خدا قوت بگو. آن شب ریتیان به سختی آزاد شد. چندین مرحله عملیات کرده بودیم و آزاد نشده بود اما این بار به یاری خدا ریتیان آزاد شد.

**اولین کسی که وارد نبل و الزهرا شد، حاج قاسم بود

از اولین نفراتی که وارد نبل و الزهرا شدند، حاج قاسم بود و ما. نبل و الزهرا چند سال بود که در محاصره قرار داشت. وقتی دیدند حاج قاسم آمده، باورشان نمی شد. حاجی بر سر بچه های کوچک دست می کشید و به آنها شکلات و شیرینی می داد. مردم هم هلهله و خوشحالی می کردند و صلوات می فرستادند و به عنوان تبرک به ایرانی ها دست می کشیدند و دست می دادند. اینها چند سال در محاصره بودند و حالا ایرانی ها آمده بودند و آنها را از محاصره خارج کرده بودند و حاج قاسم هم داخل شهر بود. این برای جمهوری اسلامی

ایران خیلی عظمت است. بعد حاج قاسم مستقیم به خانه شهدا و گلزار شهدا رفت و فاتحه خواند. همانجا هم ناهار آوردند و خورد. دو نفر از محافظانی که با او شهید شدند هم آن روز حضور داشتند.

نبل و الزهرا با اقتدار جمهوری اسلامی ایران و با تدبیر و شجاعت و پیگیری حاج قاسم آزاد شد.

در جنوب حلب جایی هست به نام «خلصه» که کمی با العیس فاصله دارد. صبح من در قرارگاه بودم و با حاج قاسم نماز صبح را خواندیم. حاج اصغر صبوری یک روز به من گفت، حاج قاسم فقط وقتی اینجاست راحت خوابش می برد. شما آمدید و قرارگاه نصر را دیدید؛ حاج اصغر می گفت حاج قاسم وقتی در خانه است، نگران منطقه است و شب و روز و نصفه شب زنگ می زد تا ببیند وضعیت منطقه چگونه است حتی وقتی در تهران و در دفترش در نیروی قدس بود.

یک روز در قرارگاه، حاج قاسم به من گفت حاج محمود بیا با هم به خلصه برویم، خلصه را بلدی؟ گفتم بله بلد ولی خلصه هنوز آزاد نشده، کجا برویم؟ گفت می ترسی؟ گفتم نه، نمی ترسم ولی نمی خواهم شما بیایید. گفت نه، بیا و حرف نزن.

من و پورجعفری همراهش بودیم و حاج قاسم هم جلو نشست. یک ماشین محافظ هم جلویمان بود. حاج قاسم قبل از حرکت رفت و غسل شهادت کرد. او اکثر روزهایی که به منطقه درگیری می رفت، غسل شهادت می کرد. من در مدتی که با ایشان بودم یاد ندارم شبی نماز شب نخوانده باشد. یک ساعت قبل از نماز صبح بیدار می شد و نماز شب می خواند و بعد از نماز صبح حرکت می کرد و به سوی منطقه می رفت. هر روز غسل شهادت می کرد. وقتی بیرون می آمد لباس هایش هنوز خیس بود. به او می گفتم لا اقل سرت را خشک کن.

به شهر خلصه رفتیم. دیدیم از همه طرف گلوله می آید. گفتم حاجی اینجا آلوده است و هنوز پاکسازی نشده، کجا می روی؟ گوش نمی کرد. گفت (...) کجاست؟ (...) همان اطراف در یکی از

خانه ها بود. به آنجا رفتیم. رفت بالای یکی از پشت بام ها که کاملاً به منطقه مشرف بود. «قلعه جه» و «حمره» را نشان مان داد و گفت آنجا هم «خان طومان» است. بعد دستوراتی داد که نیروها را چگونه سازماندهی کنیم.

به (...) گفت به نیروهای داخل قلعه جه بگو برگردند عقب. (...) گفت به آنها گفتم ولی نمی آیند. گفت بگو حاجی می گوید. بیسیم را گرفت و گفت بیایید عقب؛ آنها گفتند ما کلی جلو آمدیم و جاهای زیادی را گرفتیم، شما نیرو بفرستید تا ما اینجا را نگه داریم. حاج قاسم به (...) گفت راست می گویند. آنجا جای خوبی است بگو نگه دارند. آنها هم تا آخر آنجا را نگه داشتند. حاج قاسم مسائل را خیلی خوب تشخیص می داد. در همین جنوب حلب که عملیات کردیم از او پرسیدم حالا چه می شود؟ گفت اینها (مسلحان) نمی توانند کاری بکنند. برایشان مشکل پیش می آید. چند پاتک می زنند و دیگر نمی توانند؛ دقیقاً هم همین طور شد.

**از همه دنیا نیرو آوردند تا محاصره شان در حلب را بشکنند

یک بار هم دشمن از «راموسه» آمد تا حلب را بگیرد. جایی که شما آمدی و آنجا را بلدی.

*همان منطقه ای که شهید «ذاکر حیدری» هم آنجا شهید شد.

بله، مسلحان همه نیروهای خود را از تمام دنیا فراخوان کردند تا بیایند و از آکادمی و راموسه عبور کنند و به حلب وصل شوند و محاصره نیروهایشان را بشکنند. نیروهایشان در حلب بودند. هرچه داشتند، آوردند. انتحاری با کامیون، وانت و حتی موتور. هرچه داشتند زدند تا حلب را آزاد کنند ولی نشد و نیروهای ایرانی در آنجا مثل شیر مقاومت کردند. کار خیلی سختی بود. بالاخره بعد از چندین و چند شبانه روز که عملیات کردند و نتوانستند آنجا را بگیرند، رسماً اعلام کردند که ما شکست خوردیم.

آنها تصاویر را از اتاق عملیات شان به شکل زنده پخش می کردند تا بگویند ما پیروز شدیم اما وقتی نتوانستند، رسماً اعلام کردند شکست خوردیم. خیال



****هشدار حاج قاسم به پوتین**
***یکی از مهم‌ترین اقداماتی که سردار**
سلیمانی کرد و آن جنبه قدرت دیپلماسی
ایشان را هم تا حد زیادی نشان داد،
همراه کردن روسیه در این ماجرا بود.
حاج قاسم چطور این کار را کرد و به پوتین
چه گفت که او را متقاعد کرد که تا ارتش
خود را به سوریه نفرستد؟

جنگیدن در یک کشور خارجی برای حفظ منافع به هر دلیلی خیلی سخت است و هزینه دارد. حاج قاسم در مقطعی دید که باید روس‌ها را وارد عمل کند، چون همه دنیا (آمریکایی‌ها، اروپایی‌ها، ترکیه و عرب‌ها) بر سر بشار اسد ریخته بودند و بشار در حال ساقط شدن بود. حاج قاسم در یک مقطعی دید باید کمک بگیرد؛ لذا رفت و با پوتین صحبت کرد و به او گفت ما هم در سوریه منافع داریم اما منافع شما، ابرقدرتی شماست. اگر آمریکایی‌ها سوریه را بگیرند و یک رئیس‌جمهور آمریکایی بر سر کار بگذارند، شما دیگر ابرقدرت نیستید. پوتین هم وقتی فکر و مشورت کرد، دید

می‌رفت برای اینکه به نیروها روحیه بدهد و بفهمد چه می‌گذرد. بچه‌های مردم را نمی‌فرستاد جلو و خودش در سنگر بنشیند و فرماندهی کند.

****فرماندهان سوری مثل پروانه دور**
حاج قاسم می‌چرخیدند

ژنرال‌های ارتش سوریه وقتی حاج قاسم را می‌دیدند، از بس او را دوست داشتند عین پروانه دورش می‌چرخیدند و وقتی می‌فهمیدند حاج قاسم به منطقه آمده، اعتماد به نفس پیدا می‌کردند و شجاع می‌شدند. روس‌ها هم همین‌طور بودند. با اینکه بعضی روزها حاج قاسم به فرماندهان روس و سوری که کارشان را خوب انجام نمی‌دادند، تشر می‌زد ولی حاج قاسم را خیلی دوست داشتند. او هم تا آنجا که در توانش بود مشکلات آنها را حل می‌کرد و اگر امکاناتی می‌خواستند رسیدگی می‌کرد و اگر مهمات می‌خواستند به نیروها دستور می‌داد برایشان فراهم کنند.

حاج قاسم راحت شد. می‌خواهم میزان اشراف و قدرت تشخیص حاج قاسم را بگویم. به حاج قاسم گفتم الان چه می‌شود؟ گفت چند روز دیگر اینها به جان هم می‌افتند و شکست را به گردن هم می‌اندازند. بعد هم رفت. با خودم گفتم اینها که به جان هم نمی‌افتند. پس فردا دیدم خبر آمد که مسلحان به جان هم افتادند و دارند همدیگر را می‌زنند؛ دقیقا همان پیش‌بینی‌ای بود که حاج قاسم کرد. اشراف خیلی کامل و شناخت خیلی خوبی از مناطق داشت. خلاصه عملیات حلب را طراحی کردیم و حاج قاسم هم حمایت کرد و در سخت‌ترین شرایط حلب با آن همه عظمت که حتی در مخپله‌مان نمی‌گنجید که روزی آن را آزاد کنیم، البته با هماهنگی روس‌ها، سوریه، فاطمیون و نیروهای ایرانی به سختی آزاد شد. حلب شهر بزرگی است. شما رفتید و دیدید، با ساختمان‌های ۲۰ طبقه. جزء اولین نفراتی که به قلعه حلب رفت، حاج قاسم بود. همیشه در خط مقدم

حاج قاسم راست می‌گوید. او برای حفظ افتدادر خودش در جهان آمد. البته به گمان من تا الان هم خوب آمده و کمک کرده است.

****تست توانایی ایرانی‌ها توسط فرمانده توپخانه روسیه**

***چطور با روس‌ها کار می‌کردید؟ این همکاری در حوزه توپخانه‌ای هم وجود داشت؟**

یک‌بار حاج قاسم به من گفت فرمانده توپخانه روسیه گفته می‌خواهد فرمانده توپخانه ایرانی‌ها را ببیند؛ به من گفت به فرودگاه حلب برو و با او جلسه‌ای داشته باش، فرمانده توپخانه روسیه آجاست. فرمانده توپخانه روس‌ها «ژنرال الکساندر» بود. من به حلب رفتم و دیدم منتظر من است.

به من گفت شما گلوله‌های «کراس‌ناپل» را می‌شناسید؟ گفتم بله می‌شناسیم. گفت از کجا می‌شناسید؟ گفتم ما در ایران می‌سازیم. وقتی گفتم می‌سازیم، جا خورد و با تعجب گفت می‌سازید؟ گفتم بله. چطور مگه؟ گفت می‌توانید با این گلوله‌ها کار کنید؟ گفتم بله، می‌توانیم. گفت ما چند گلوله برای تست به شما می‌دهیم.

آن‌موقع حلب در دست دشمن بود. خود ژنرال الکساندر هم فرد شجاعی بود. با من به دیدگاه آمد؛ دستش را دراز کرد و یک تانکر آب را روی یک ساختمان به‌عنوان هدف نشان داد و گفت آنجا را بزنید.

بچه‌های ما تنظیمات را انجام دادند و گلوله اول را درست به وسط تانکر آب زدند. سپس یک هدف دیگر را نشان داد و گفت آنجا را هم بزن و بعد هدف سوم. اصلاً باورش نمی‌شد ایرانی‌ها بتوانند این‌طور گلوله‌های کراس‌ناپل را با این دقت به هدف بزنند.

به مترجمی که همراهش بود، گفت که یک کاغذ بیاورند. روی کاغذ خطاب به مقرشان در «طرطوس» نوشت ۳۰۰ گلوله کراس‌ناپل به نماینده ایرانی‌ها بدهید. گفتم بگو دیزینگنایور (پرتاب‌کننده لیزر) هم می‌خواهیم.

***برای اینکه مخاطبان ما هم متوجه**

شوند، گلوله‌های کراس‌ناپل درواقع گلوله‌های هوشمندی هستند که با لیزر هدفگذاری می‌شوند و برای همین دقت بالایی دارند.

بله، گلوله‌های هوشمند که آن‌موقع هرکدامش حدود ۲۰۰ میلیون تومان قیمت داشت. به بچه‌ها گفتم همان شبانه به طرطوس بروند و اینها را تحویل بگیرند. البته او سه دیزینگنایور نوشته بود ولی چون نداشتند، فقط یکی دادند و گفت دوتای دیگر را بعداً می‌دهیم که ندادند. این گلوله‌های کراس‌ناپل خیلی به ما کمک کرد.

****یک گلوله برای جلسه تروریست‌ها**

یک‌بار حاج قاسم گفت خبر دادند مسلحان در جنوب حلب جلسه‌ای دارند. می‌توانی جلسه آنها را بزنی؟ گفتم بله، بگو کجاست. رفتیم و محل را دیدیم. فاصله دیدگاه تا آنجا را تنظیم کردم و دیدم ۳-۴ کیلومتر است. فاصله توپ تا هدف هم حدود ۱۴-۱۳ کیلومتر بود.

حاج قاسم خودش هم حاضر بود. یک دوربین گذاشتیم تا فیلمبرداری کند. تروریست‌ها یکی‌یکی می‌آمدند و ماشین‌هایشان را بین درخت‌ها، آن‌طرف‌تر از ساختمان محل جلسه پارک می‌کردند و وارد ساختمان می‌شدند. مدتی که گذشت و مطمئن شدیم جلسه آنها شروع شده، یک گلوله درخواست کردیم. این گلوله صاف از پنجره ساختمان وارد جلسه آنها شد و همه ساختمان را منهدم کرد.

من هیچ‌وقت حاج قاسم را به این خوشحالی ندیده بودم. می‌پريد هوا و احسنت احسنت می‌گفت. خیلی خوشحال بود. برای من صحنه بسیار جالبی بود.

***چطور شد که مسئولیت توپخانه را واگذار کردید؟**

یک روز در جنوب حلب در جلسه‌ای نشسته بودم که حاج قاسم به من گفت بیا و رئیس ستاد اینجا بشو؛ گفتم من دارم در توپخانه کار می‌کنم و حقیقتاً دیگر زیاد هم نمی‌خواهم بمانم. نهایتاً تا یک سال دیگر باشم.

اواخر کار بود که حلب، جنوب آن و

نبل و الزهرا آزاد شده بود و تمام تمرکز حاج قاسم این بود که راه زمینی دمشق به بغداد را باز کند.

به او گفتم اجازه بدهید من از سوریه بروم. شرایط بسیار سختی را تحمل کرده بودم؛ هر روز و هر شب عملیات آن هم با شلیک‌های بسیار زیاد، مغز آدم تکان می‌خورد. تعدادی از دوستانم مثل شهید سمایی، ذاکر حیدری، حامد جوانی، سیدسجاد حسینی و ستار عباسی هم شهید شده بودند و زخمی هم زیادی داده بودیم. حتی از بچه‌های سوری و فاطمیون. ولی حاج قاسم گفت نه.

دشمن به پشت دروازه‌های حمه رسیده بود و شرایط سختی بود. حاج قاسم دائم می‌آمد و با نیروهای ارتش سوریه جلسه می‌گذاشت. توپخانه‌ها را هم متحرک کرده بودیم. هر شب جابه‌جایی و پیشروی و عقب‌روی، به چپ و راست تا اینکه توانستیم حمه را حفظ کنیم.

یک‌بار دیگر در حمه به حاج قاسم گفتم اجازه بدهید من دیگر به ایران بروم؛ گفت حاج محمود نرو، واجب است اینجا بمانی ولی اگر می‌خواهی بروی، ۱۵ روز به ایران برو و ۱۵ روز اینجا باش.

من هم اگرچه خانواده‌ام را هم به دمشق برده بودم ولی چون دائم در حلب و حمه بودیم و نمی‌توانستم پیش آنها باشم، خانواده را به ایران فرستادم.

گفتم نمی‌شود یک روز اینجا و یک روز آنجا باشم. گفت اگر به ایران بروی می‌خواهی چه کار کنی؟ گفتم یک کاری می‌کنم؛ گفت پس بیا فرمانده توپخانه نیروی قدس بشو. به تهران آمدم و یک جلسه گذاشتیم و قرار شد به سوریه بروم و توپخانه را تحویل بدهم و برگردم.

قبل از تحویل دادن توپخانه، حاج قاسم گفت می‌خواهیم در شرق سوریه عملیات کنیم. به فرودگاه «سین» در شرق آمدم و به سمت «تدمر» رفتیم و تدمر را آزاد کردیم. شرایط خیلی سخت بود؛ ماه رمضان بود و ما در تدمر عملیات می‌کردیم. هرچه می‌کردیم روز تمام نمی‌شد. شب نمی‌شد؛ تلفن می‌زدیم، جلسه می‌گذاشتیم ولی باز می‌دیدیم تازه ساعت سه بعدازظهر است؛ کلی خودمان

حاج قاسم کسی بود که گاهی عصبانی هم می‌شد ولی با همه این تفاسیر، من در دنیا کسی را مثل حاج قاسم ندیدم که فعل خواستن را این‌طور صرف کند.

****عملیات زیر دید آمریکایی‌ها برای باز کردن راه زمینی بغداد به دمشق *یک جا در صحبت‌هایتان گفتید که حاج قاسم روی باز کردن مسیر زمینی دمشق به بغداد متمرکز شده بود. طبیعتاً این مسیر باید از «تنف» (مرز عراق و سوریه و اردن) می‌گذشت ولی مسیری که انتخاب شد، از «بوکمال» می‌رفت. این تغییر مسیر برای چه بود؟**

یک مرتبه من به همراه حاج اصغر صوری با یک ماشین به سمت تنف می‌رفتیم. تنف دست آمریکایی‌ها بود. آنها شروع کردند با موشک جلوی ماشین ما را زدند. حاج اصغر گفت بهتر است جلوتر برویم. برگشتیم به مقر فرماندهی. دیدیم آمریکایی‌ها از طریق روس‌ها پیغام دادند که اگر از ۵۵ کیلومتری به تنف نزدیک شوید، شما را می‌زنیم. حاج قاسم آمد و این را به او گفتیم.

انداخت در بادیات شامات و مناطقی که سنگ‌های تیز دارد و حرکت در آنجا بسیار سخت است، صدها کیلومتر به سمت بوکمال رفت و مسیر آنجا را باز کرد.

غیر از حاج قاسم هرکس دیگری بود، امکان نداشت بتواند این کار را بکند. عملیات را انجام داد و «دیرالزور»، «میادین» و «بوکمال» را آزاد کرد و به «قائم» رسید. هیچ نظامی‌ای در دنیا نمی‌توانست کاری را که حاج قاسم کرد، بکند. خیلی سخت بود اما ایستاد و این مسیر الان باز است.

درست است بسیاری از فرماندهان خوب، شجاع و با تدبیر کنار حاج قاسم بودند تا این پیروزی‌ها به دست آمد ولی شخص حاج قاسم هم در صحنه بود و هم با تدبیر بود و هم از هیچ چیز جز خدا نمی‌ترسید.

ما در جنگ واژه‌ای داشتیم که زیاد گفته می‌شد، «شیران روز و زاهدان شب». حاج قاسم واقعا مصداق این تعبیر بود. هرشب نماز شب می‌خواند و

کردیم، شلیک‌ها به هدف نمی‌خورد. گفت چرا نمی‌خورد؟ گفتیم چه کار کنم توپ است دیگر؛ من می‌خواهم بزنم ولی نمی‌شود. گفت باید بزنی؛ گفتیم دارم تلاشم را می‌کنم ولی نمی‌خورد. گفت حاج محمود بازداشتت می‌کنم. گفتم چطور می‌خواهید بازداشتم کنید؟ من که اینجا خودم بازداشت هستم؛ اگر جلوتر بروم مسلحان مرا می‌گیرند، عقب هم که نمی‌روم، من خودم محترمانه بازداشت هستم.

کسی جرات نمی‌کرد به حاج قاسم چیزی بگوید ولی من نیروی حاج قاسم نبودم و از نیروی زمینی به کمک آنجا رفته بودم و با هم رفیق بودیم.

با در همین «ریتیان». ریتیان حلقه آخری بود که باید آزاد می‌شد تا به نبل و الزهرا می‌رسیدیم. حاج قاسم گفت ۴۰ موشک به ریتیان بزن؛ گفتیم ۴۰ تا موشک می‌زنم اما هر ۴۰ تا به ریتیان نمی‌خورد؛ نهایتاً ۲۰ تا اصابت می‌کند. عصبانی شد گفت نه، همه باید بخورد. گفتیم نمی‌شود؛ بعد توضیح دادم که کاتیوشا محدوده‌ای به اندازه یک کیلومتر در ۵۰۰ متر را پوشش می‌دهد، ریتیان ۲۰۰ متر است.

موشک‌ها را زدیم ولی تعدادی از آنها همان‌طور که گفته بودم به اطراف ریتیان خورد. باز عصبانی شد و گفت چرا نخورد؟ می‌خواست زود خط را بشکند و به نبل برسد. من به اتاق رفتم و خوابیدم؛ ابواحمد آمد و گفت پاشو شب عملیات و شب آزادی نبل و الزهراست، تو قهر کردی؟ گفتیم قهر نکردم ولی چه بگویم؟ میان این همه آدم، حاج قاسم این‌طور با من صحبت می‌کند. حین صحبت بودیم که حاج قاسم خودش آمد. انگشتی را که دستش بود، درآورد و در انگشت من کرد و گفت پاشو شب عملیات است، بایست و کارت را بکن. قهر نکن.

اخلاق حاج قاسم این‌طور بود که وقتی می‌دید کسی مسئولیت و وظیفه‌اش را به‌خوبی انجام نمی‌دهد به‌شدت عصبانی می‌شد و تشر می‌زد؛ روس، سوری و ایرانی هم نمی‌شناخت. البته همیشه و در همه‌جا از خوبی و خوش‌اخلاقی حاج قاسم می‌گویند ولی

را سرگرم می‌کردیم، می‌دیدیم ساعت چهار شده است؛ انکار عقربه ساعت جلو نمی‌رفت؛ در بیابان‌های تدمر، دهان‌مان از تشنگی خشک شده بود. من و ابوباکر دو نفری با ماشین این‌ور و آن‌ور می‌رفتیم و به خدا التماس می‌کردیم تا اذان مغرب را بگویند تا بتوانیم افطار کنیم. ۳۰ روز در این شرایط عملیات کردیم.

بعد از آن قرار بود به توپخانه نیروی قدس بیایم که به دلایلی نشد؛ اما حاج قاسم را همیشه می‌دیدم و اگر کاری داشتند برایش پیگیری می‌کردم. کارم دیگر در سوریه تمام شده بود و در تابستان سال ۱۳۹۶ آنجا را تحویل دادم و با کلی خاطرات تلخ و شیرین که حالا تمامش برایم شیرین است، آنجا را تحویل دادم و به ایران آمدم.

****دریافت بالاترین نشان پشتیبانی رزم (نشان نصر) با پیشنهاد حاج قاسم و موافقت رهبری**

یک روز در تهران در قرارگاه خاتم بودم که یکی صدایم کرد. برگشتم دیدم حاج قاسم است. گفت چطوری؟ چند روز پیش در یک جای خوب به فکر بودم؛ گفتیم کجا؟ گفت بعداً می‌گویم. بعداً فهمیدم گویا خدمت حضرت آقا نام من را برای دریافت مدال نصر داده بود. این مدال در یک مراسمی با حضور حاج قاسم و آقای باقری به نمایندگی از حضرت آقا به بنده هم داده شد.

***که بالاترین نشان در حوزه پشتیبانی رزمی کشور است. بله.**

***سردار! شما در صحبت‌هایتان به خاطراتی اشاره کردید و گفتید که چند بار خوشحالی حاج قاسم را دیدید. آیا عصبانیت، ناراحتی و یا گریه ایشان را هم دیدید؟ بله، خیلی زیاد.**

***در این مواقع چطور رفتار می‌کرد؟ یکی دو موردش را برای ما تعریف کنید.**

خوب نیست بگم (با خنده). یک روز حاج قاسم یک هدفی را به من نشان داد و گفت باید آنجا را بزنید. هرچه ما تلاش

صبح غسل شهادت می‌کرد. مثل شیر با دشمن هرکجا که بود، می‌جنگید؛ یا طراحی می‌کرد، یا فکر می‌کرد و یا عملیات می‌کرد.

*خاطرتان هست که از شهادت چه کسی خیلی ناراحت شد؟

دو نفر شهادت‌شان خیلی حاج‌قاسم را ناراحت کرد. یکی حسین بادپا و دیگری شهید الله‌دادی. شاید کسان دیگری هم باشند که من نمی‌دانم اما حاج‌قاسم از شهادت این دو نفر خیلی ناراحت شد.

روزی که حسین بادپا شهید شد، حاج‌قاسم در منطقه نبود. وقتی آمد دیدم از شهادت او خیلی ناراحت است. حاج‌قاسم خیلی حسین بادپا را دوست داشت. شهید الله‌دادی هم همین‌طور.

**برای شهادت حاج‌قاسم آماده بودم *چقدر شهادت حاج‌قاسم برای شما قابل پیش‌بینی بود؟ با توجه به اینکه معمولاً در منطقه خطر حضور داشت. وقتی خبر شهادت ایشان را شنیدید چه عکس‌العملی داشتید؟

خبر شهادت حاج‌قاسم را خود شما به من دادید و از واکنش من هم خبر دارید که چه بود. فکر می‌کنم ساعت سه شب بود که زنگ زدید و گفتید از حاج‌قاسم چه خبر؟ گفتم چطور؟ گفتید اخباری منتشر شده که حاج‌قاسم را در بغداد زدند. شما دیدی که من آماده این خبر بودم.

من خیلی زودتر از اینها آمادگی داشتم که بگویند حاج‌قاسم شهید شده است و برایم غیرمنتظره نبود، چون دیگر جای حاج‌قاسم در این دنیا نبود و کره خاکی برایش کوچک بود.

مطلبی که اینجا می‌توانم بگویم این است که آمریکایی‌ها با شهادت حاج‌قاسم نشان دادند خیلی احمق هستند و اشراف اطلاعات نظامی ندارند؛ چون اگر اشراف اطلاعاتی داشتند و وقایعی که بعد از شهادت حاج‌قاسم رخ داد را پیش‌بینی می‌کردند، هیچ‌وقت کاری را که کردند، انجام نمی‌دادند.

*چطور؟

اواخر عمر حاج‌قاسم برخی چالش‌ها رخ داده بود. حشدالشعبی در عراق تحت فشار بود و در ایران هم اختلافات و اشکالاتی به وجود آمد.

به نظرم حاج‌قاسم با شهادتش کار بزرگی کرد. وقتی حاج‌قاسم شهید شد، اعلام کردند پیکر شهدا تا چند ساعت دیگر با هواپیما به تهران منتقل می‌شود و تلویزیون هم این را اعلام کرد. مردم عراق از حضرت‌آقا خواسته بودند تا اجازه بدهد با حاج‌قاسم و یارانش وداع کنند و آنها را تشییع کنند و آقا هم پذیرفت.

شما دیدید که وقتی پیکر حاج‌قاسم، «ابومهدی» و یاران‌شان در نجف و کربلا تشییع شد چه هنگامه‌ای در عراق برپا شد.

من کاری به کربلا و نجف ندارم؛ در بغداد که بیشتر سنی‌نشین هستند چه عظمتی به وجود آمد؟ اصلاً قابل تصور نبود. این تدبیر حضرت‌آقا بود. بعد از این ماجراها دوباره حشدالشعبی میدان‌دار عراق شد و مجلس عراق هم آن‌موقع مردانگی کرد و تصویب کرد که آمریکایی‌ها باید از عراق بیرون بروند. اینها همه عظمت خون شهید سلیمانی است.

در ایران هم علی‌رغم مشکلات اقتصادی، دیدید که مردم چطور در تشییع شهدا در اهواز، تهران، مشهد و کرمان حضور پیدا کردند.

از طرف دیگر، زدن موشک‌های قدرتمند به پایگاه «عین‌الاسد» و شکستن هیمنه آمریکایی‌ها در جهان، از دیگر آثار و برکات خون حاج‌قاسم است.

حضرت‌آقا دو روز را «یوم‌الله» فرمودند؛ یکی زدن عین‌الاسد و دومی تشییع باشکوه پیکر حاج‌قاسم بود. آقا فرمودند اینها یوم‌الله است. یعنی چیزی شبیه ۲۲ بهمن.

وقتی عین‌الاسد را زدند، من یاد موقعی افتادم که عراق به دزفول، تهران و شهرهای ما موشک می‌زد و مردم می‌گفتند «موشک جواب موشک» و امام(ره) غصه می‌خورد، چون چیزی نداشتیم که جواب بدهیم. آن‌موقع همین سوری‌ها به ما کمک کردند تا توانستیم چند موشک به بغداد بزنیم

ولی الان که مردم گفتند انتقام انتقام؛ مشت حضرت‌آقا پر بود. ایشان دستور داد بزنید و پیروزمندانه از جنگ بیرون آمدیم و این خیلی مهم بود.

ما در هشت سال دفاع مقدس، شهدای زیادی دادیم، هزینه‌های زیادی به ما تحمیل شد تا پیروز شدیم اما با تدبیر حضرت‌آقا و به خواست مردم که در تشییع حاج‌قاسم شعار «انتقام انتقام» سر دادند، با آمریکا وارد جنگ شدیم، آمریکا را تحقیر کردیم و در حداقل زمان، پیروزمندانه از جنگ بیرون آمدیم.

این برای جمهوری اسلامی ایران خیلی عظمت است که با آمریکایی‌ها درگیر شوی، آنها را تحقیر کنی، به پایگاه‌هایشان موشک بزنی، آنان را از بین ببری و پیروزمندانه خارج شوی. حاج‌قاسم کار و مأموریت خود را انجام داد. کاری که او کرد، هیچ نظامی‌ای در دنیا نمی‌توانست انجام دهد. حزب‌الله در لبنان را ارتقا داد، دفاع وطنی را در سوریه به وجود آورد، حشدالشعبی را در عراق به وجود آورد، فاطمیون و زینبیون را به وجود آورد و خط مرزی ایران را تا دریای مدیترانه کشید. این قدرتی است که الان جمهوری اسلامی ایران دارد و همه اینها را مدیون حاج‌قاسم هستیم. چه جوانان باتجربه‌ای از ایرانی، عراقی، فاطمیون، لبنانی و پاکستانی تربیت کرده که همه اینها در خدمت نظام و منتظر اشاره حضرت‌آقا هستند. حضرت‌آقا فرمودند باید قوی شوید. متأسفانه قانون کره‌زمین قانون جنگل است. اگر بخواهیم بقا داشته باشیم و بمانیم، باید قوی شویم.

امروز نیروهای مسلح ما قوی هستند؛ ما فرماندهانی مثل حاج‌قاسم کم داریم ولی داریم. بچه‌های هشت سال دفاع مقدس امروز در صحنه‌های مختلف حضور دارند و قوی هستند اما باید همه نظام همسو با نیروهای مسلح به جلو بیایند تا کشور قدرتمند شود و بتواند در این کره خاکی زندگی کند.

امیدوارم این جمهوری اسلامی با اقتدار بتواند پرچم را به دست آقا امام زمان(عج) بدهد و این پرچم بر کره خاکی افراشته شود.



ما افتخارمان این است که با حاج قاسم هم صحبت و هم غذا و مدتی هم‌رزم بودیم. رویمان هم پیش حاج قاسم سیاه است اما ان شاء الله به عظمت خودش و عظمت حضرت زینب(س) و عظمت شهدا، حاج قاسم بدی‌های مرا نبیند و خوبی‌هایمان را ببیند و دست مرا بگیرد. والسلام علیکم ورحمت‌الله و برکاته

دوستان زنگ زد و گفت حاج محمود خوابت را دیدم. جایی با آقای سلامی نشسته بودیم که حاج قاسم هم آمد و تو هم پشت سرش بودی. گفتم حاج قاسم اینجا چه عجب؟ گفت آمدم اجازه حاج محمود را از آقای سلامی بگیرم و ببرمش (با گریه). امیدوارم این محقق شود و امیدواریم حاج قاسم دست ما را بگیرد.

*** بسیار ممنون و متشکر هستیم که این وقت را در اختیار ما قرار دادید. در انتها اگر بخواهید چند جمله خطاب به حاج قاسم بگویید و بدانید که ایشان حتما صدای شما را می‌شنود، چه خواهید گفت؟**

چیزی ندارم بگویم... شرمنده حاج قاسم... چند روز پیش یکی از



گفت وگو با نصرالله صادق زاده نیلی، عضو سابق پارلمان افغانستان:

اگر حاج قاسم نبود، نه احمد شاه مسعود موفق می شد و نه دیگران

اشاره: نیروی قدس به عنوان شاخه برون مرزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در کشورهای منطقه همواره در خط مقدم مقابله با استکبار، تروریسم و دشمنانی بوده است که منافع ملت ها را تهدید کردند و بدون شک یکی از این کشورها افغانستان است. به همین منظور در گفت وگو با «نصرالله صادق زاده نیلی» نماینده سابق مردم ولایت دایکندی از ولایات مرکزی افغانستان در مجلس این کشور به بررسی نقش نیروی قدس و سردار سلیمانی در افغانستان پرداختیم. نصرالله صادق زاده نیلی فرزند شهید صادق زاده نیلی از مجاهدان جهاد اسلامی افغانستان است که بیش از یک دهه به عنوان نماینده پارلمان این کشور حضور داشته و از جمله افرادی است که در تدوین قانون اساسی افغانستان نیز نقش داشته است. او چند سالی را نیز به عنوان مهاجر در ایران و در شهر قم زندگی کرده است. این گفت وگو حاصل گپ وگفت ما با ایشان است که در ادامه می خوانید.

انتصاب سردار سلیمانی در سال ۷۶ به فرماندهی نیروی قدس تقریباً همزمان بود با برخی حوادث و اتفاقات در افغانستان، اگر اجازه بدهید بحث را با این موضوع آغاز کنیم که نیروی قدس چه ارتباطی با افغانستان داشت و اقدامات این نیرو چقدر در مقابله با اشغالگران در مقاطع مختلف و مبارزه با تروریسم در این کشور موثر بود؟

در مورد ارتباط نیروی قدس و جمهوری اسلامی به طور کلی با موضوعاتی که مطرح کردید، می‌توان به چند مرحله اصلی و مهم اشاره کرد؛ بحث اول به مقطع جهاد مردم افغانستان علیه اتحاد جماهیر شوروی برمی‌گردد که در آن زمان، همکاری‌های گسترده و وسیعی صورت گرفت و جمهوری اسلامی کمک‌های زیادی به نیروهای جهادی کرد و در سنگرهای مختلف در شمال، جنوب و مرکز افغانستان کنار مجاهدان چه شیعه و چه سنی ایستاد، اینها علاوه بر کمک‌هایی بود که به مردم افغانستان می‌کردند تا زندگی بهتری داشته باشند. موضوع بعدی به مساله مهاجران افغانستانی برمی‌گردد، من خودم به‌خاطر دارم که در سال ۱۳۶۰ از خاک پاکستان وارد ایران شدیم، از ما پذیرایی کردند و وسایل و امکانات زندگی برایمان مهیا کردند. بدون توجه به مسائل قومی و مذهبی، بیش از ۲ میلیون مهاجر به ایران آمدند و جمهوری اسلامی درحالی که خودش با مشکلات زیادی دست‌وپنجه نرم می‌کرد، پذیرای آنها شد.

بحث دیگر در زمان جنگ‌های داخلی پس از شکست شوروی است که گروه‌های تروریستی مثل القاعده شکل گرفتند. در آن مقطع هم جمهوری اسلامی ایران کنار مردم افغانستان ایستاد. باز هم تاکید می‌کنم که به هیچ‌وجه موضوعاتی مثل شیعه و سنی مطرح نبود و آنها در سخت‌ترین شرایط، با همه مردم افغانستان همکاری کردند. یادم هست در مقطعی که تروریست‌ها عرصه را بر مردم مناطق مرکزی و دیگر جاها تنگ کرده بود، جمهوری اسلامی با هواپیما، مواد غذایی و دیگر امکانات زندگی را برای مردم در این مناطق

می‌رساند.

در افغانستان نیرویی به نام «سپاه محمد(ص)» از مجاهدانی که سابقه جنگ و جهاد داشتند تشکیل شده بود که این نیروها تاثیر بسیار زیادی در مقابله با القاعده داشتند و می‌توان گفت اگر اینها کنار احمدشاه مسعود و دیگر نیروهایی که داخل افغانستان مقاومت می‌کردند حضور نداشتند، پیروزی به این سرعت حاصل نمی‌شد. بعد از حمله آمریکا به افغانستان (پس از حادثه ۱۱ سپتامبر) هم همین نیروها بودند که رفتند و پایگاه‌های تروریست‌ها را تسخیر کردند. اینها تاثیرات حضور جمهوری اسلامی ایران و نیروی قدس بود که خاطرات خوبی در اذهان مردم افغانستان به یادگار گذاشته است.

کشوری که در سخت‌ترین شرایط کنار مردم افغانستان ایستاد، ایران بود

چقدر این اقدامات و این کمک‌های ایران که طبیعتاً به واسطه نیروی قدس صورت می‌گرفت، از طرف مردم افغانستان پذیرفته شده بود؟ آنها چه نگاهی به این کمک‌ها داشتند؟

اولا لازم است تاکید کنم که همه این اقدامات به «سپاه محمد(ص)» محدود نمی‌شد و بقیه مجاهدان افغان هم بودند مثل احمدشاه مسعود، حزب اسلامی، اسماعیل‌خان و چهره‌های دیگر که اینها با هم همکاری می‌کردند.



مجاهدین بزرگی مثل احمدشاه مسعود یا دیگر فرماندهان جهادی مقاومت افغانستان، در شرایط سخت، تنها ملجأ و پناه خود را نیروهای ایرانی می‌دانستند و من معتقدم اگر همکاری ایران و نیروی قدس نبود، نه احمد شاه مسعود موفق می‌شد نه دیگر مجاهدین افغانستان.

در همان زمان، دیگر کشور همسایه ما یعنی پاکستان کنار تروریست‌ها بود و همه امکاناتی را که آنها می‌خواستند برایشان فراهم می‌کرد. تنها کشوری که در سخت‌ترین شرایط، صادقانه کنار مردم افغانستان ایستاد، جمهوری اسلامی ایران از طریق سپاه قدس بود. سپاه محمد(ص) هم که به‌وجود آمد، نیروی منظم، ورزیده و آموزش‌دیده‌ای بود که وضعیت جنگ را در افغانستان تغییر داد. اینها به هر منطقه‌ای که می‌رفتند، چون هم آموزش خوبی دیده بودند و هم پایبند به اخلاقیات بودند و هم مشی و سیاق خوبی داشتند، مورد استقبال مردم واقع می‌شدند. همین نیروها بعد از پیروزی مقاومت علیه تروریست‌ها، اغلب جذب حکومت شدند و با صداقت و راستی به مردم افغانستان خدمت می‌کنند.

ایران برخلاف شوروی و آمریکا دخالتی در امور افغانستان نکرد

سوالی که ممکن است خیلی‌ها بپرسند و فکر می‌کنم افرادی مثل شما می‌توانند آن را تبیین کنند و به آن جواب بدهند، این است که برخی می‌گویند این اقدامات ایران در کشوری مثل افغانستان نوعی دخالت است و همان کاری است که آمریکا می‌کند یا در گذشته شوروی می‌کرد، تحلیل شما چیست؟ آیا همین‌طور است؟ اگر نه، این رویکردها با هم چه تفاوت‌هایی دارد؟

حضور اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان در سال ۱۳۵۸ یک حضور اشغالگرانه بود. آنها ۱۲۰ هزار نیرو آوردند و تمام مراکز افغانستان را اشغال کردند، حتی حاکمیتی به‌وجود آوردند و با مردم افغانستان که آن حکومت را قبول نداشتند درگیر شدند. به‌واسطه این اشغالگری، شهرها، روستاها و تمام اماکن عمومی و شخصی مردم تخریب شد و میلیون‌ها انسان مجبور به مهاجرت و ترک سرزمین خودشان شدند و صدها هزار نفر هم به شهادت رسیدند، خب، اینها نمی‌تواند با شکل حضور ایران قابل قیاس باشد. در مورد آمریکایی‌ها هم، درست است



ایشان است، طی سال‌های گذشته گستره جبهه مقاومت ابعاد بیشتری به خود گرفته است و از ایران تا افغانستان، عراق، سوریه، لبنان و یمن کشورهای هستند که عضو این جبهه هستند و در یک جاهایی مثل سوریه یا عراق اینها به هم نزدیک‌تر شده‌اند و کنار هم با دشمن می‌جنگند. سوال من در مورد ویژگی فرماندهی سردار سلیمانی در اینجا است که؛ چطور ایشان این جبهه گسترده با ملیت‌های مختلف را که طبیعتاً هر کدام فرهنگ خاص خودشان را دارند، فرماندهی کرد و کار را طوری جلو برد که همه این افراد مثل یک برادر با هم زندگی می‌کنند و کنار هم می‌جنگند؟

من فکر می‌کنم این مساله از چند موضوع نشأت می‌گرفت؛ اول اشراف اطلاعاتی عمیقی بود که ایشان از منطقه داشت و ضرورت‌های هر کشور و مردمش را می‌شناخت و می‌دانست مثلاً افغانستان چه ضرورت‌هایی دارد و چه نوع همکاری باید در آن صورت بگیرد تا اعتماد آنها را به دست بیاورد. در عراق و سوریه و بقیه کشورها هم همین‌طور. ایشان دقیقاً روی این موضوعات اشراف داشت و براساس همین ضرورت‌ها برنامه‌ریزی می‌کرد و این در روح و جان مردم نفوذ می‌کرد.

شاید ما بعد از شهادت ایشان، این موضوعات را بهتر درک کنیم. سردار سلیمانی بعد از شهادت، زمین تا آسمان با سردار سلیمانی که وقتی زنده بود و ما می‌شناختیم، متفاوت است.

موضوع دوم اخلاص و صداقت او بود. ما دیدیم وقتی کشورهای مثل سوریه، عراق و افغانستان مورد هجوم دشمنان قرار می‌گیرند، شهرها و خانه‌ها ویران می‌شود و مردم کشته و مجروح یا آواره می‌شوند، در این شرایط کسی مثل سردار سلیمانی ناجی آنها می‌شود و در سخت‌ترین شرایط می‌رود و با اخلاص کامل کنار آنها می‌ایستد.

آمریکایی‌ها هم به بهانه مبارزه با تروریسم به عراق و افغانستان آمدند ولی هرگز نتوانستند صداقت خود را برای مردم افغانستان و عراق به اثبات برسانند.

محمد(ص) که عرض کردم، از مجاهدان سابق بودند که دست از جهاد کشیده بودند و گذران زندگی می‌کردند و از عرصه جهاد کنار رفته بودند، می‌رفتند آنها را پیدا می‌کردند و آنها را دوباره به عرصه جهادی برمی‌گرداندند.

خب، این یعنی شناخت‌شان از مجاهدان افغانستان کامل بود، توانمندی آنها را می‌شناختند، مطالعه داشتند و برنامه‌ریزی کرده بودند، رفتند و اینها را از داخل و خارج افغانستان جمع کردند و کنار هم سازماندهی کردند و به آنها انگیزه دادند و فهماندند که «کشور شما در چه وضعیتی قرار دارد» و گفتند که «ما در کنار شما هستیم».

خیلی از این اتفاقات وقتی افتاد که سردار سلیمانی فرمانده نیروی قدس شد، البته قبل از آن هم کارهای بزرگی شده بود.

در همین مقاطع بود که ما نام سردار سلیمانی به گوش‌مان خورد که فردی جدید آمده است و با مردم افغانستان همکاری می‌کند. هر مجاهدی که می‌دیدیم به نحوی از ایشان تعریف می‌کرد.

عملکرد آنها طوری بود که ما در آن زمان فکر می‌کردیم عرصه مأموریت سپاه قدس فقط در افغانستان است، بعداً متوجه شدیم که در سطح دنیا اینها کار می‌کنند، یعنی طوری رفتار می‌کردند که ما فکر می‌کردیم همه نیروی قدس در افغانستان حضور دارد.

یکی از مسائلی که راجع به سردار سلیمانی مطرح می‌شود نوع فرماندهی



جمهوری اسلامی ایران در دوران جهاد، بدون هیچ توقعی آمد و کنار مردم افغانستان قرار گرفت. نیروهای ایرانی مثل مجاهدان افغان زندگی می‌کردند، نان خشک می‌خوردند و علیه اشغالگران می‌جنگیدند.

که آنها در مرحله اول با موافقت سازمان ملل و به بهانه مبارزه با تروریست‌ها به افغانستان آمدند، ولی کم‌کم تبدیل به یک کشور اشغالگر شدند که در افغانستان جاجوش کرده است، مراکز نظامی را در اختیار خودشان گرفتند و آنها را به پایگاه نظامی خود تبدیل کردند و در انتخابات و امور افغانستان هم دخالت می‌کنند.

اما جمهوری اسلامی ایران در دوران جهاد، بدون هیچ توقعی آمد و کنار مردم افغانستان قرار گرفت. نیروهای ایرانی مثل مجاهدان افغان زندگی می‌کردند، نان خشک می‌خوردند و علیه اشغالگران می‌جنگیدند.

وقتی هم که تروریست‌های زیادی از نقاط مختلف جهان به افغانستان آمدند و شما می‌دانید که چقدر ویرانی و بدبختی برای مردم به بار آوردند، در سخت‌ترین زمان‌ها که هیچ‌کس به داد مردم افغانستان نرسید، باز همین‌ها بودند که آمدند و کنار مردم ایستادند. جمهوری اسلامی ایران در افغانستان نه پایگاه نظامی برای خود ایجاد کرد، نه جایی را به تصرف خود درآورد و نه در مسائل داخلی افغانستان دخالت کرد. مجاهدان بزرگی مثل احمدشاه مسعود یا دیگر فرماندهان جهادی مقاومت افغانستان، در شرایط سخت، تنها ملجأ و پناه خود را نیروهای ایرانی می‌دانستند و من معتقدم اگر همکاری ایران و نیروی قدس نبود، نه احمدشاه مسعود موفق می‌شد، نه آقای دوستم و نه اسماعیل‌خان و نه آقای محقق و نه دیگر چهره‌های عرصه جهاد افغانستان.

فکر می‌کردیم عرصه مأموریت سپاه قدس فقط در افغانستان است شما خودتان سردار سلیمانی را از کجا و چطور شناختید؟

من سردار سلیمانی را از سال‌های ۷۷-۷۸ شناختم، آن‌هم به واسطه تغییر و تحولاتی که پس از فرماندهی ایشان در نیروی قدس به وجود آمد و ما این تغییرات را در صحنه میدانی افغانستان به وضوح می‌دیدیم.

اینها خودشان به سراغ مجاهدان می‌رفتند. همین نیروهای سپاه

امروز همه مردم از آنها ناراضی‌اند و معتقدند آنها برای اهداف خودشان به اینجا آمدند نه برای کمک به مردم ولی وقتی سردار سلیمانی و نیروهایش را می‌دیدند احساس می‌کردند که «اینها به‌خاطر ما آمده‌اند و به‌خاطر ما می‌جنگند.»

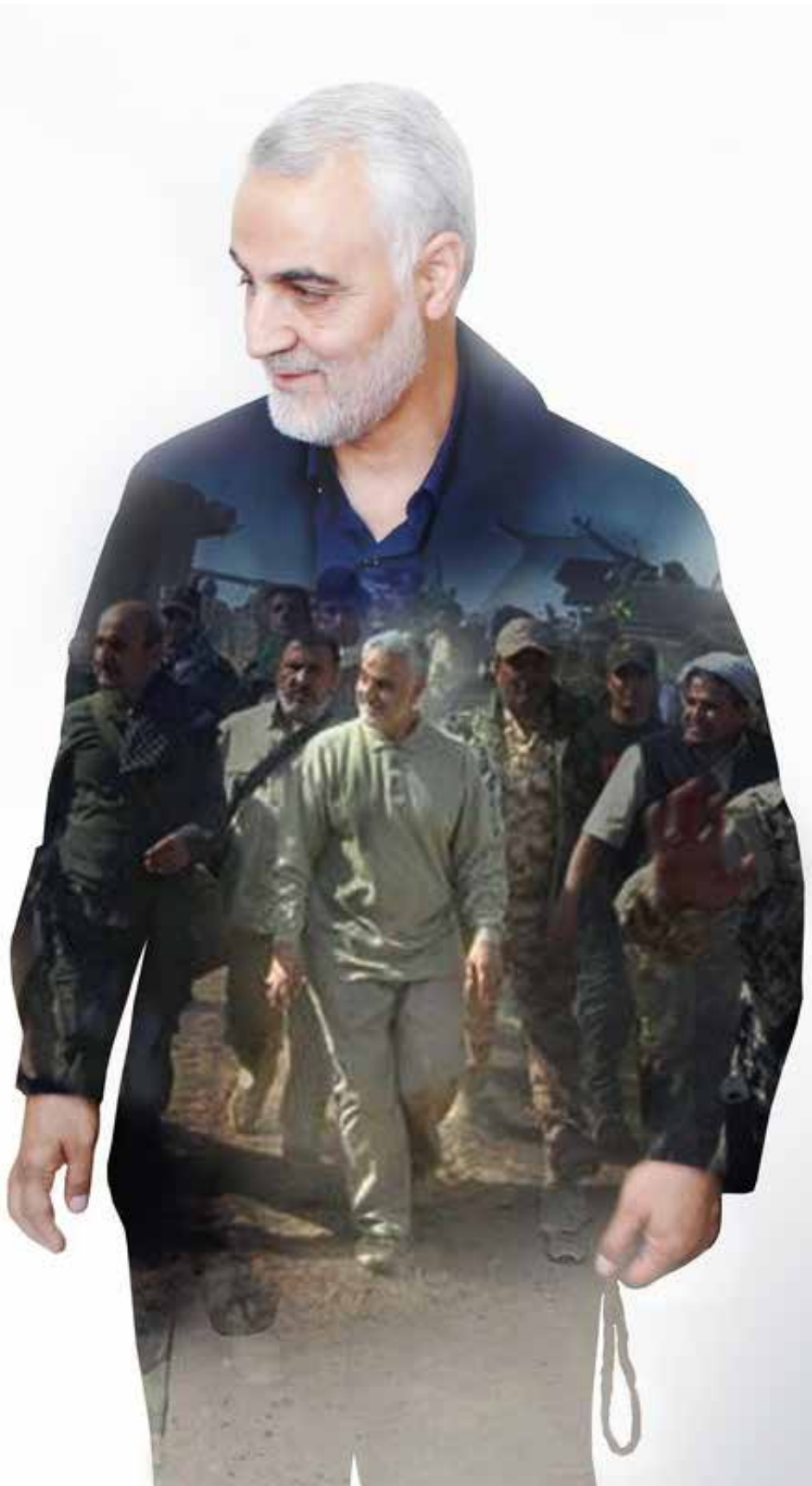
مساله دیگر این است که نیروی قدس وقتی برای کمک به مردم کشوری در برابر دشمن ظالم می‌رود، برایش شیعه و سنی، مسلمان و غیرمسلمان یا تفاوت زبان و قومیت مطرح نیست. خب، چنین افرادی یقیناً بین مردم جایگاه بالایی پیدا می‌کنند.

مردم افغانستان احساس می‌کردند سردار سلیمانی در قبال داعش از آنها حمایت می‌کند

طبیعتاً به‌دلیل نوع کار و شیوه فعالیت نیروی قدس، مردم افغانستان در گذشته نباید شناخت چندانی از این نیرو داشته باشند؛ کما اینکه در خود ایران هم تا همین چند سال قبل، مردم، جز نام و یک‌سری اطلاعات کلی، شناخت امروز را از این نیرو نداشتند، این شناخت چطور به‌وجود آمد؟

در گذشته، افکار عمومی خیلی شناختی از سپاه قدس نداشت اما وقتی گفته می‌شد ایرانی‌ها یا بچه‌های سپاه آمدند، دلگرمی زیادی بین مجاهدان به‌وجود می‌آمد و آنها هم بدون نام و نشان و درواقع چراغ خاموش کار می‌کردند. نام این نیرو بعد از مسائل جنگ با داعش در سوریه و عراق بر سر زبان‌ها افتاد. اخبار جنایات تروریست‌ها و تکفیری‌ها به گوش مردم می‌رسید و می‌دیدند که اتفاقاً بیشتر اهل سنت هستند که از وجود آنها آسیب دیدند. مردم می‌دانستند که اگر داعش در عراق و سوریه موفق شود به‌سراغ آنها هم خواهد آمد.

در این زمان توجهات به سپاه قدس و سردار سلیمانی بیشتر شد چون فهمیدند که تنها نیرویی که با صداقت و راستی مقابل چنین هجمه‌ای ایستاده است و یک‌تنه مبارزه می‌کند اینها هستند، یعنی مردم داخل افغانستان احساس می‌کردند که اگر چنانچه





ایشان نباشد. اما در ارتباط با جبهه مقاومت، من معتقدم وجود سردار سلیمانی یک برکت برای همه مردم دنیا بود اما شهادتش برکتش را چند برابر کرد. اگر یک روز ایشان به صورت فیزیکی در سنگرها حضور داشت، تحلیل می‌کرد، نقشه می‌ریخت، دفاع می‌کرد و می‌جنگید، امروز می‌بینیم که خونش همان تاثیر را حتی بیشتر هم دارد. سردار سلیمانی در راه خدا شهید شد و تمام کارهایش به‌خاطر خدا و جهان اسلام و انسانیت بود. کسانی که او را به شهادت رساندند انتظار داشتند این موج از بین می‌رود ولی دیدیم که نه تنها این اتفاق نیفتاد، بلکه این آنها بودند که با شکست بزرگی مواجه شدند. بعد از موشک باران پایگاه آمریکایی عین‌الاسد، این ترامپ بود که عقب‌نشینی کرد. من معتقدم خون سردار سلیمانی نه تنها ایران، بلکه همه جهان اسلام را مصون کرده است و از این جهت جای هیچ نگرانی نیست.

ممنون که وقت خودتان را برای انجام این گفت‌وگو در اختیار ما قرار دادید.

به‌عنوان فرمانده نیروی قدس منصوب شد که گفته می‌شود تسلط بالایی در حوزه افغانستان دارد، شما چه تحلیلی در این باره دارید و چقدر ایشان را می‌شناسید؟ و سوال دیگر آنکه؛ آینده جبهه مقاومت را بعد از شهادت سردار سلیمانی چطور ارزیابی می‌کنید؟

سردار قآنی از جمله همان افرادی است که اغلب در سخت‌ترین شرایط، خودش داخل افغانستان بود و مسئولان افغانستان را از نزدیک می‌شناسد. او در زمان سختی‌ها کنار مردم افغانستان حضور داشت و من معتقدم بهترین فردی است که برای فرماندهی نیروی قدس انتخاب شد و شاید لااقل برای مردم افغانستان کسی بهتر از

داعش به آنجا بیاید، سردار سلیمانی برای حمایت از آنها حاضر خواهد بود. مردم در ته دل خود در سخت‌ترین شرایط که جز خدا کسی را ندارند، احساس می‌کنند فردی که نه از نژاد آنهاست، نه هموطن‌شان، کنار آنها خواهد بود.

یادم هست در مقطع جهاد با شوروی، یکی از سرداران سپاه که به افغانستان آمده بود، این‌قدر میان مردم محبوب بود که می‌گفتند «اگر روزی افغانستان آزاد شود، او باید رئیس‌جمهور ما باشد». این‌قدر که مردم افغانستان با او و نیروهایش احساس دوستی و نزدیکی می‌کردند.

اینها در سخت‌ترین شرایط کنار مردم بودند، مثل مردم غذا می‌خوردند، مثل مردم با حداقل امکانات زندگی می‌کردند و کنار مجاهدان علیه اشغالگران می‌جنگیدند.

سردار قآنی در سخت‌ترین شرایط در افغانستان بود

بعد از شهادت سردار سلیمانی، جانشین ایشان یعنی سردار قآنی

مردم داخل افغانستان احساس می‌کردند که اگر چنانچه داعش به آنجا بیاید، سردار سلیمانی برای حمایت از آنها حاضر خواهد بود



گفت‌وگو با سرلشکر جعفری

حاج قاسم می‌داند که شهادتش نزدیک است

❖ اشاره: سردار سرلشکر محمدعلی (عزیز) جعفری از جمله فرماندهان نسل اول سپاه است که در سال‌های دفاع مقدس فرماندهی قرارگاه قدس نیروی زمینی را به عهده داشت. او بعد از سال‌های جنگ در مسئولیت‌های مختلف دیگری از جمله فرماندهی نیروی زمینی و فرماندهی مرکز راهبردی سپاه قرار گرفت و از سال ۸۶ تا ۹۸ نیز به مدت ۱۲ سال فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. سردار جعفری به واسطه سوابق خود از جمله دوستان و همکاران نزدیک سردار شهید قاسم سلیمانی بود که در گفت‌وگو با خبرگزاری تسنیم، به بیان برخی خاطرات خود از این شهید بزرگوار و تشریح ابعاد شخصیتی و فرماندهی او پرداخته است. متن کامل این گفت‌وگو را در ادامه خواهید خواند.



قاسم سلیمانی در همان ابتدای حضور

در جبهه شایستگی خود را نشان داد

****ممنون هستیم از اینکه وقتی را در اختیار ما قرار دادید تا دقایقی به بازخوانی کارنامه و ابعاد عملکردی سردار شهید قاسم سلیمانی بپردازیم. آن طور که می‌دانیم، آشنایی شما با این شهید بزرگوار به سال‌های دفاع مقدس برمی‌گردد که هردوی شما از فرماندهان سپاه در آن سال‌ها بودید. بفرمایید اولین بار کی و کجا با قاسم سلیمانی آشنا شدید؟**

بسم الله الرحمن الرحيم. بنده در بحبوحه عملیات طریق القدس بود که با سردار بزرگ اسلام یعنی شهید حاج قاسم سلیمانی آشنا شدم. ایشان در کرمان مسئول آموزش نیروها برای جبهه بود، ولی از عملیات طریق القدس چهار گردان از نیروهای کرمان را به جبهه آوردند و به عنوان فرمانده این چهار گردان یعنی فرمانده محور کنار تیپ ۲۵ کربلا که از اولین تیپ‌های سپاه بود، در منطقه طریق القدس وارد عمل شدند.

یکی از ویژگی‌های حاج قاسم در همه عملیات‌ها، این بود که به هیچ کاری «نه» نمی‌گفت. مأموریتی که به او واگذار می‌شد با جان و دل می‌پذیرفت؛ حال این مأموریت هرچقدر هم که سخت بود، او انجامش می‌داد و خدا هم کمک می‌کرد و موفق می‌شد. بسیاری از لشکرهای دیگر این طور نبودند و اگر مأموریت سختی به آنها واگذار می‌شد، باید اقناع می‌شدند تا آن را انجام دهند

در عملیات فتح المبین، حاج قاسم تیپ ۴۱ ثارالله را در کرمان تشکیل دادند و این تیپ با قرارگاه ما یعنی قرارگاه قدس در محور عین خوش و فتح المبین کار می‌کرد، اینجا آشنایی ما با هم بیشتر شد. ویژگی‌های خاص ایشان از همان ابتدا معلوم بود؛ جوانی بیست و دو سه ساله بودند که در همان اولین حضور در جبهه نشان داد شایستگی پذیرش مسئولیت‌های بزرگ را دارد، یعنی همان موقع معلوم بود که می‌شود فرماندهی یک تیپ را که کار سختی هم بود به ایشان سپرد.

ایشان در عملیات‌های دیگر نظیر بیت المقدس، به عنوان یکی از فرماندهان لشکرهای خط شکن و پیشتان، مأموریت‌ها و کارهای سخت را به عهده می‌گرفت و انجام می‌داد و این روحیه از همان ابتدا در دفاع مقدس در او کاملاً مشهود بود.

دوستی و نزدیکی ما با هم طوری بود که وقتی فرماندهان سپاه می‌خواستند مأموریت قرارگاه‌ها را طراحی کنند، این

مقابله با ناامنی‌های آنجا شد و کاری کرد که کمتر از یک سال تمامی اشرار منطقه مجبور شدند سلاح‌شان را زمین بگذارند. این اقدام موجب بالا رفتن سطح امنیت منطقه شد و وضعیت آنجا به حالت عادی برگشت.

***گسترش مقاومت اسلامی مدیون تلاش‌های حاج‌قاسم است**
****چطور شد که ایشان به‌عنوان فرمانده نیروی قدس که یک نیروی ویژه است انتخاب شدند و توانستند ۲۲ سال در این مسئولیت بمانند و کارهایی بکنند که هرکدام از آنها تأثیرات زیادی نه فقط در ایران بلکه در منطقه و در سطح بین‌الملل داشت؟**

حاج‌قاسم همان‌طور که عرض کردم، یک فرمانده کامل و جامع بود و استعداد این را داشت که مسئولیت نیروی قدس سپاه را به‌عهده بگیرد. این پیشنهاد فکر می‌کنم در سال ۷۶ به محضر حضرت آقا داده شد و با موافقت ایشان، حاج‌قاسم از لشکر ۴۱ ثارالله به نیروی قدس آمد و همه ما در این ۲۲ سال ثمره عملکرد و مدیریت ایشان را دیدیم. امروز موفقیت در گسترش مقاومت اسلامی و انتقال تجربیات جمهوری اسلامی به منطقه، عمدتاً مدیون تلاش‌های حاج‌قاسم است.



ان‌شاءالله در آینده انتقام خون حاج‌قاسم تا بیرون کردن کامل آمریکا از منطقه استمرار دارد و این انتقام تنها به دست ایران هم نخواهد بود، چون حاج‌قاسم فقط به ایران تعلق نداشت و متعلق به همه آزادی‌خواهان و انقلابیون منطقه و جهان بود، برای همین همه در حال برنامه‌ریزی و طرح‌ریزی برای انتقام‌گیری هستند

سلیمانی می‌شود که توفیقات بزرگی را برای اسلام و انقلاب به دست می‌آورد و او را تبدیل به یک مکتب می‌کند. در حقیقت ضرورت انقلاب اسلامی در جبهه مقاومت داشتن چنین روحیه‌ای است.

***علیه کسانی که با اهداف انقلاب در تعارض بودند، موضع جدی داشت**
****کنار اینها، آنچه ما از سردار سلیمانی شنیدیم، اراده قوی و محکم او در پیشبرد امور بود؛ یعنی وقتی قرار بود کاری را انجام دهد، تا آخر محکم می‌ایستاد، شما چقدر این روحیه ایشان را از نزدیک دیده بودید؟**
لازمه فرماندهی مقتدر، قاطعیت در تصمیم‌گیری و قاطعیت در پیگیری تصمیم و محقق شدن آن است. برخی از افراد تصمیم می‌گیرند و آن را ابلاغ می‌کنند و سپس رها می‌کنند و فکرشان این است که عملی می‌شود. حاج‌قاسم این‌گونه نبود، وقتی تصمیم می‌گرفت در تصمیمش قاطع بود، البته مشورت هم می‌کرد، اما پس از آن در اجرا قاطع بود. اگر کسی در میانه راه کوتاهی می‌کرد، با او به تندی برخورد می‌کرد و حق هم داشت. یکی از خصوصیات حاج‌قاسم این بود که با کسانی که با اهداف انقلاب و جهت‌گیری اصلی انقلاب در تعارض بودند و فتنه‌گری می‌کردند، مشکل داشت و در برابرشان موضع بسیار جدی می‌گرفت.

***کاری کرد که اشرار جنوب شرق سلاح خود را زمین گذاشتند**

در سال‌های ۷۲ تا ۷۴ که بنده در آن مقطع فرمانده نیروی زمینی سپاه بودم، در جنوب شرق کشور مشکلاتی داشتیم از قبیل ناامنی‌هایی که اشرار درست می‌کردند و گاهی دامنه این ناامنی‌ها به داخل و عمق منطقه نیز کشیده می‌شد؛ می‌آمدند حمله می‌کردند، اسیر می‌گرفتند و می‌رفتند.

بعد از جنگ، نظام هنوز روی پاکسازی این منطقه متمرکز نشده بود. حاج‌قاسم با توجه به تجربه‌ای که داشت و خودش هم اهل کرمان بود و منطقه را می‌شناخت و بر جغرافیای جنوب شرق توجه بود، به‌عنوان فرمانده قرارگاه قدس جنوب شرق، مسئولیت مقابله با اشرار را به‌عهده گرفت و با همان لشکر ۴۱ ثارالله مشغول

طراحی‌ها طوری بود که لشکر ۴۱ ثارالله با ما باشد و همین هم شد و ما در عملیات‌های بدر، خیبر، فتح‌المبین و بیت‌المقدس با هم بودیم. یکی از ویژگی‌هایی که حاج‌قاسم در همه عملیات‌ها داشت این بود که به هیچ کاری «نه» نمی‌گفت. مأموریتی را که به او واگذار می‌شد با جان و دل می‌پذیرفت و شانه‌اش را زیر بار مسئولیت می‌داد؛ حالا این مأموریت هرچقدر هم که سخت بود، او انجامش می‌داد و خدا هم کمک می‌کرد و موفق می‌شد. بسیاری از لشکرهای دیگر این‌طور نبودند و اگر مأموریت سختی به آنها واگذار می‌شد، باید اقناع می‌شدند تا آن را انجام دهند.

****ما وقتی به فرماندهانی مثل شهید احمد کاظمی یا شهید سلیمانی نگاه می‌کنیم، کنار روحیه شجاعانه و محکم در برخورد با سختی‌ها یا در میدان جنگ، به موازات آن یک روحیه لطیف و عاطفی بزرگ را هم در آنان می‌بینیم، این دو چگونه با هم جمع می‌شود؟**

این دو روحیه ظاهراً در تعارض با همدیگر هستند، درحالی که لازم و ملزوم یکدیگرند. احساس عشق و محبت و دوستی با خودی‌ها و دوستان و نزدیکان و در یک کلام «رحماء بینهم» در کنار «اشداء علی الکفار» بود. این سیره همه شهدا و فرماندهان بوده و هست، اما این روحیه در حاج‌قاسم در اوج بود.

****از نظر شما که سال‌ها با ایشان دوست و همکار بودید، مهم‌ترین ویژگی حاج‌قاسم چه بود؟ کدام خصیصه از ایشان بیشتر در ذهن شما مانده است؟**
شهدا همه ویژگی‌های خوب را دارند، چون درواقع همین خصوصیات است که باعث می‌شود لیاقت شهادت را پیدا کنند. حساب حاج‌قاسم البته با بقیه فرق می‌کند، خصوصیات اخلاقی و عرفانی در حاج‌قاسم موج می‌زد و می‌توان گفت اخلاص و تقوا بالاترینش بود که از ایمان و الایش نشأت می‌گرفت. شجاعت و شهامتش نیز ریشه در اخلاص و تقوای او داشت. کنار اینها، دوراندیش و مدبر بود. همه اینها وقتی با هم در یک شخص جمع می‌شود، حاج‌قاسم



یک نمونه، جنگ ۳۳ روزه حزب الله لبنان با رژیم صهیونیستی در اواسط دهه ۸۰ بود. پیش از آن هم درگیری‌های جزئی‌تری برای بیرون راندن رژیم غاصب اسرائیل از جنوب

لبنان وجود داشت، اما جنگ ۳۳ روزه یک جنگ جدی و کامل بود و لازم بود قبل از آن یک ظرفیت‌سازی بزرگ ایجاد می‌شد تا حزب الله بتواند ظرف ۳۳ روز ارتش مجهز اسرائیل غاصب را شکست دهد.

این کارها فقط با تأمین سلاح و تجهیزات ممکن نمی‌شد. اینها همه نتیجه سیاست، تدبیر، شجاعت، جرأت، شهامت و فکر باز حاج قاسم و استفاده درست از ظرفیت‌های حزب الله و انتقال تجربه و انتقال توانایی مدیریتی به حزب الله بود. کمک‌های مدیریتی برای توسعه و آماده شدن حزب الله و انتقال تجربیات دفاع مقدس خودمان به آنها، اقداماتی بود که در سال‌های ۷۶ تا ۸۵ انجام گرفت تا حزب الله برای مقابله با ارتش اسرائیل آماده شود تا بتواند ایستادگی کند و در ۳۳ روز آنان را شکست دهد.

*شیوه حاج قاسم فرماندهی در میدان بود

فرماندهی میدانی، تجربه دفاع مقدس بود. ما در صدر اسلام هم داشتیم که فرماندهان خودشان شمشیر می‌زدند و این‌گونه نبود که عقب بنشینند و نگاه

کنند؛ مثل مالک اشتر که در صحنه حاضر بود و فرماندهی می‌کرد و شمشیر می‌زد. مدل فرماندهی اسلامی و انقلابی همین است و این الگو که حضرت آقا فرمودند «یک مکتب بود»، ریشه تجربیاتش به دفاع مقدس با مبانی اسلامی و قرآنی بازمی‌گردد. بدون این حضور امکان نداشت این اقدامات مؤثر انجام شود. اگر هدایت در صحنه نبود، نه در دفاع مقدس می‌توانستیم مأموریت‌های مهم را انجام دهیم و نه در منطقه کارهای بزرگی مثل مبارزه با داعش، مقابله با طرح‌های آمریکا و شکست اسرائیل صورت می‌گرفت. فرماندهای که در میدان حضور دارد، علاوه بر اینکه تصمیم درستی می‌گیرد و طرح‌ریزی را درست انجام می‌دهد، به نیروها و فرماندهان پایین‌تر نیز انگیزه می‌دهد تا با جدیت تمام پای کار بیایند. این مدل فرماندهی، همدلی و نزدیکی ایجاد می‌کند. این مدل فرماندهی به شیوه رهبری نزدیک‌تر است و حاج قاسم از این بابت نیز در اوج بود و اساساً یکی از دلایل اصلی محبوبیت ایشان هم همین بود.

حاج قاسم از سال ۶۱ تا ۹۸ یعنی چیزی



**شجاعت و شهامت
حاج قاسم ریشه در
اخلاص و تقوای او داشت،
دوراندیش و مدبر نیز بود
و همه اینها وقتی با هم در
یک شخص جمع می‌شود،
«حاج قاسم سلیمانی»
می‌شود که توفیقات بزرگی
را برای اسلام و انقلاب به
دست می‌آورد و او را تبدیل
به یک مکتب می‌کند. در
حقیقت ضرورت انقلاب
اسلامی در جبهه مقاومت
داشتن چنین روحیه‌ای
است**



مناسبتی نداشت و مجبور شدیم از آن بیرون بیاییم. همین‌که حاج‌قاسم از سنگر بیرون آمد، آنجا مورد اصابت گلوله توپ دشمن قرار گرفت. در کربلای ۵ و در پاتک‌های شدید دشمن در محدوده ۵۰ کیلومترمربع، هر نقطه را با چند گلوله می‌زدند. خیلی از فرماندهان شهید شدند، ولی ایشان زنده ماند تا در آینده کارهای بزرگ‌تری به‌دست او انجام شود.

به‌اعتقاد بنده، خدا شهادت را به حاج‌قاسم بدهکار بود، چون ایشان در گذشته‌های دور، بارها باید شهید می‌شد و نشد، سختی و فشارهای مختلف را تحمل می‌کرد و عشقش شهادت بود. به‌هرحال وقتی کسی عاشق خدا شود، خدا هم عاشق او خواهد شد، این وعده خداوند است. عشق بین او و خدا دوطرفه بود. باوجود این، حاج‌قاسم باید در آن کارزار گذشته حفظ می‌شد تا در آینده کارهای بزرگ‌تری بکند.

من احساسم این بود که با گذشت یک سال از به‌ثبات رسیدن منطقه، ممکن است درخواست شهادت حاج‌قاسم اجابت شود. وقتی خدا در سخت‌ترین

شهادت می‌سوخت و حقش هم بود. او در حقیقت شهید زنده بود و لیاقت شهادت را هم داشت. حاج‌قاسم باید در عملیات والفجره و کربلای ۵ شهید می‌شد، ولی خدا او را برای مأموریت‌های دیگری نگه داشت. در عملیات والفجره، در خط و داخل یک سنگر با هم بودیم. سنگر وضعیت

حدود ۳۷ سال در همه عرصه‌های جهادی فرماندهی کرد و این حضور مستمر باعث اثرگذاری منطقه‌ای و جهانی او شد.

***تأکيدات رهبری برای حفظ جان سردار سلیمانی**
****بنا بر این از دست دادن چنین فردی باید بسیار سخت باشد.**

بیشتر از همه، رهبر معظم انقلاب نگران شهادت و فقدان ایشان بود. اوایل یادم هست که حضرت آقا خیلی مخالفت می‌کردند که حاج‌قاسم دائم به منطقه برود و بیاید. وقتی هم که موضوع داعش پیش آمد، مدام این خطر را هشدار می‌دادند و تأکید می‌کردند که «مراقب باشید»، ولی خب چاره‌ای نبود و اگر مانع می‌شدیم، کار در منطقه جلو نمی‌رفت. اصل این است که همگی باید فدای جهاد و اهداف انقلاب اسلامی باشیم و حفاظت از خودمان مهم نیست؛ حفظ به دست خداست.

***خدا شهادت را به حاج‌قاسم بدهکار بود**
شما هم در سخنان ایشان شنیدید و هم در وصیت‌نامه‌اش دیدید که واقعا در غم



معتقدم خدا شهادت را به حاج‌قاسم بدهکار بود، چون ایشان در گذشته‌های دور، بارها باید شهید می‌شد و نشد، سختی و فشارهای مختلف را تحمل می‌کرد و عشقش شهادت بود. به‌هرحال وقتی کسی عاشق خدا شود، خدا هم عاشق او خواهد شد، این وعده خداوند است

این است که قدرت اصلی جبهه مقاومت که قدرت معنوی است بالاتر می‌رود و افزایش می‌یابد و عنایت خدا هم بیشتر می‌شود. مکاتب مادی و دنیوی این موضوعات را باور ندارند و حس نمی‌کنند. تشییع حاج قاسم یک رفتارند برای مقاومت و ایستادگی در برابر نظام استکبار و دشمنان اسلام بود و کشورهای منطقه هم از مقاومت اسلامی علی‌رغم همه سختی‌ها حمایت کردند. انقلاب اسلامی برای اینکه در گام دوم و چهل‌ساله دوم قدم بلندتری بردارد، به چنین اتفاق، اتحاد و همبستگی نیاز دارد. به‌نظم پشت استکبار و دشمنان اسلام از این همه ابهت و قدرت اسلام حسابی لرزیده است و همین‌هاست که در آینده در ترسیم شرایط آینده منطقه و اسلام تأثیر می‌گذارد.

موضوع بر سر تفاوت دو بینش و رویکرد یعنی تفکر ناب اسلامی و غیرانقلابی است که درون کشور خودمان هم وجود دارد. این دو تفکر در کشور از ابتدای انقلاب تاکنون نیز بوده است. تعامل با دنیا مورد قبول است، ولی نمی‌توان از اصول و اعتقادات و خطوط قرمز عبور کرد، شاید برخی از روی غفلت یا اشتباه، خلاف آن را بگویند.

مهم این است که اکثر مردم ما از مقاومت حمایت می‌کنند و خیلی‌ها به مواضع ضدانقلابی اعتراض کردند، به‌رحال بیان این صحبت‌ها و دوگانگی‌ها باید وجود داشته باشد تا مردم ببینند و مقایسه کنند و راه درست را از غلط تشخیص دهند. مردمی که از انتقام حرف می‌زنند، احتمال جنگ را می‌دادند. مردم آنقدر غیرتمند، قدرشناس، مقتدر، باایمان و وفادارند که وقتی این حرف را می‌زنند، با همه وجود معتقدند آمریکا در این شرایط جرأت نمی‌کند [تعرض و مقابله کند] و این مساله را مطالبه می‌کنند، با اینکه این احتمال ضعیف را می‌دادند، اما احتمال ریسک را پذیرفتند که این اقتدار از جمهوری اسلامی نشان داده شود و اجازه دادند انتقام گرفته شود، این خیلی ارزشمند است و اثرات تدریجی، آرام و پنهانی روی محاسبات دشمن می‌گذارد، هرچند آنها این را اعلام نکنند. انتقامی که گرفته شد و مطالبه‌ای که مردم خواستند

می‌شوند منطقه را ترک کنند. از دست دادن حاج قاسم غم بزرگی بود که همه ملت ایران را داغدار کرد و روی ملت‌های منطقه هم اثر گذاشت. این فقدان، برای ما که عمری از نزدیک با ایشان بودیم و با ایشان کار کردیم و نقش و اثر او در امنیت منطقه و پیشبرد اهداف انقلاب را دیدیم، سخت‌تر و غیرقابل تحمل‌تر است. شهادت ایشان یک حادثه دردناک بود، اما واکنش و رفتاری که مردم در قبال آن داشتند، به قدری عجیب بود که کمی از غم نبودن حاج قاسم را سبک کرد. حاج قاسم چه کرد که خدا محبتش را این‌طور در دل مردم گذاشت؟ پاسداشتی که مردم از یک عمر مجاهدت حاج قاسم از خود نشان دادند، خیلی عجیب بود.

از آنجایی که خدا وعده هیچ نشانه‌ای را نمی‌گیرد مگر اینکه نشانه‌ای مثل آن جا بگذارد، این هم جزء وعده‌های الهی است و این‌هاست که ما را امیدوار می‌کند. شاید اثر خون حاج قاسم را نشود دید یا فهمید، ولی این تأثیرگذاری به‌روی جامعه وجود دارد و حیات جامعه ما به همین‌ها بسته است، همان‌گونه که حضرت آقا فرمودند، جامعه ما به حیات معنوی‌اش زنده است.

خداوند آن چنان عشق و محبت حاج قاسم را در دل یاران و فرماندهان و همکارانش، چه ایرانی‌ها و چه غیرایرانی‌ها نهادینه کرده که ابایی از فدای جان‌شان ندارند و همه موفقیت ما در جبهه مقابله با استکبار جهانی از همین روحیه است. وقتی این روحیه تقویت شود، نتیجه‌اش



تردید ندارم که یکی از معجزات بزرگ و فتح الفتوح انقلاب اسلامی، تربیت نیروهای جوان مؤمن انقلابی و از خودگذشته است. این موج با شهادت حاج قاسم چندبرابر شده و جوانان بسیار زیادتری به خیل عظیم نیروهای جوان مؤمن انقلابی می‌پیوندند

عرصه‌ها حاج قاسم را حفظ کرد، برایش کاری نداشت این بار هم او را حفظ کند، ولی به‌نظر می‌آمد وقتش رسیده بود و کار سختی که شاید فقط حاج قاسم می‌توانست انجام دهد، یعنی تثبیت منطقه و شکست سیاست‌های دشمنان تمام شده بود.

درست است که ما حتماً در آینده کارهای بزرگ‌تری داریم و ممکن است جنس این کارهای بزرگ مقداری فرق کند، اما باید به این نکته هم توجه کرد که شهدا و افراد بزرگ کنار خود انسان‌های زیادی را می‌سازند. امروز نیروهای جوان‌تری که ساخته شدند، در میدان‌های مختلف حضور دارند و کار می‌کنند و در این عرصه‌ها نگرانی نداریم.

به‌نظر می‌رسد ما در منطقه در حال ورود به فاز جدیدی هستیم که مثل گذشته نیست. امروز ما از یک آمادگی کامل برای مقابله با چالش‌ها برخورداریم و ان‌شاءالله این را در آینده خواهیم دید.

****آخرین بار کی و کجا سردار سلیمانی را دیدید؟**

فقط غصه این را می‌خورم که چرا توفیق نداشتم با فاصله کمی از شهادت ایشان را ببینم. سه‌چهار ماه پیش بود که ایشان به دیدن ما آمد و این آخرین دیدار ما بود.

****چگونه از شهادت ایشان مطلع شدید؟**

بعد از نماز صبح خبر را به من دادند. برایم باورکردنی نبود، ولی بعد از یک تحقیق اولیه معلوم شد که این اتفاق افتاده است. ابتدا فکرم را هم نمی‌کردیم که آمریکایی‌ها مسئولیت این کار را بپذیرند، اما اعلام کردند و این یکی از حماقت‌های آنها بود.

آنها همین الان هم ضربه‌هایش را خورده‌اند و ان‌شاءالله در آینده انتقام خون حاج قاسم تا بیرون کردن کامل آمریکا از منطقه استمرار دارد و این انتقام تنها به‌دست ایران هم نخواهد بود، چون حاج قاسم فقط به ایران تعلق نداشت و متعلق به همه آزادی‌خواهان و انقلابیون منطقه و جهان بود، برای همین همه در حال برنامه‌ریزی و طرح‌ریزی برای انتقام‌گیری هستند و آمریکایی‌ها با ضربه‌های پیاپی که می‌خورند، مجبور

تشییع حاج قاسم یک
فراندم برای مقاومت و
ایستادگی در برابر نظام
استکبار و دشمنان اسلام
بود و کشورهای منطقه
هم از مقاومت اسلامی
علی رغم همه سختی‌ها
حمایت کردند. انقلاب
اسلامی برای اینکه در گام
دوم و چهل ساله دوم قدم
بلندتری بردارد، به چنین
اتفاق، اتحاد و همبستگی
نیاز دارد

محروم و روستایی بود و به تدریج به سردار
بزرگ اسلام تبدیل شد. همه جوانان
باید این را باور کنند که می‌توانند در این
مسیر قدم بگذارند و یکی از اثرات خون
حاج قاسم این است و الحمدلله این باور
را هم ایجاد کرده که لازم کار، رعایت اصول
و چارچوب است.

تردید ندارم که یکی از معجزات بزرگ و
فتح الفتوح انقلاب اسلامی، تربیت نیروهای
جوان مؤمن انقلابی و از خود گذشته است.
این موج با شهادت حاج قاسم چند برابر
شده است و جوانان بسیار زیادتری به
خیل عظیم نیروهای جوان مؤمن انقلابی
می‌پیوندند.

حاج قاسم بدون تردید می‌دانست
دارد می‌رود و می‌دانست به شهادت
نزدیک شده است. آن کار اتفاقی نبود
که در پرواز انگشتر و تسبیحش را
داده بود که به دست دخترش زینب
برسانند. دست‌نوشته‌ای که لای قرآن
می‌گذارد نشان می‌دهد که به او الهام
شده سفری که به عراق می‌رود، آخرین
سفرش است.

انسان از عرفان والا و عشق حاج قاسم به
خدا غبطه می‌خورد. کاش خدا کمی از این
عشق را به ما هم می‌داد. در محاسبات ما
نمی‌گنجد که غم از دست دادن حاج قاسم
چگونه جبران می‌شود، ولی ایمان داریم
که خدا جبران خواهد کرد و اجازه نمی‌دهد
جای او خالی بماند.



می‌دهند.

***حاج قاسم می‌دانست که شهادت
نزدیک است**

****در انتها اگر بخواهید چند جمله با
حاج قاسم سلیمانی صحبت کنید،
به عنوان یک دوست قدیمی به او چه
خواهید گفت؟**

از ایشان طلب شفاعت می‌کنم و اینکه
از خدا بخواهد ما را در راه اسلام و انقلاب
و در رکاب ولی امر مسلمین قرار دهد و
بتوانیم یک اقدام مؤثر برای تثبیت نظام
مقدس جمهوری اسلامی ایران و پیشبرد
اهدافش انجام دهیم و همیشه از خدا
می‌خواهم ما را قهرمان خون شهیدان قرار
دهد و کاری کنیم که خودشان به ما کمک
کنند تا بتوانیم اهدافشان را محقق کنیم
و نهایتاً مرگمان بدون شهادت در راه خدا
نباشد. امیدوارم ما نیز در میدان مبارزه
و برای تثبیت اسلام و جبهه مقاومت به
شهادت برسیم.

****در انتها اگر سخن خاصی باقی مانده
است بفرمایید.**

حاج قاسم یک فرد معمولی و از طبقه

و درس‌هایی که دشمنان از این ماجرا
گرفتند یک حادثه بسیار بزرگ است که
حضرت آقا از آن به نام پدیده یکتا نام بردند.
این پدیده اثرات تدریجی و عمیق دارد و
حتماً در آینده شرایط را عوض می‌کند.

****بعد از شهادت سردار سلیمانی،
بلافاصله رهبر معظم انقلاب سردار قآنی
را به عنوان جانشین ایشان به فرماندهی
نیروی قدس منصوب کردند. با شناختی
که شما از سردار قآنی دارید، آینده این
نیرو و جبهه مقاومت را چطور ارزیابی
می‌کنید؟**

انتخاب سردار قآنی بهترین انتخابی
بود که می‌شد صورت بگیرد. باتوجه
به اینکه خود ایشان یکی از فرماندهان
لشکرهای زمان دفاع مقدس بودند و
سال‌های زیادی کنار حاج قاسم مبارزه
کردند، معنایش این است که همه
فوت‌وفن‌ها و روش‌ها و توانمندی‌هایی
که در حاج قاسم بود در ایشان نیز وجود
دارد. ممکن است به ظاهر تفاوت‌هایی
دیده شود، اما با این عشق و علاقه‌ای
که سردار قآنی به حاج قاسم داشتند،
همان راه را با همان قدرت ادامه



گفت‌وگو با سید عمار حکیم:

طرح‌های نظامی حاج قاسم کمترین هزینه و بیشترین پیروزی را داشت

❖ اشاره: در میان مقامات عراقی از جمله افرادی که با سردار سپهبد شهید قاسم سلیمانی، فرمانده سابق نیروی قدس سپاه ارتباط مستقیم زیادی داشت، «سید عمار حکیم» رهبر جریان حکمت ملی عراق است. خانواده حکیم از افراد شناخته‌شده و موثر در عرصه سیاسی و اجتماعی عراق هستند که از میان آنان آیت الله سید محسن حکیم، شهید سید محمد باقر حکیم و مرحوم عبدالعزیز حکیم جایگاه برجسته‌ای دارند. در گفت‌وگو با «سید عمار حکیم» به بررسی نقش سردار سلیمانی در هدایت و شکل‌دهی به جبهه مقاومت در مقابله با اشغالگران و گروه‌های تروریستی خصوصاً در عراق پرداختیم و او در این مصاحبه به سوالات ما به صورت کتبی پاسخ داده است.

*** اولین بار سردار سلیمانی را در محضر شهید محمدباقر حکیم دیدم**
*** شما از جمله افرادی هستید که در طول سال‌های گذشته ارتباط نزدیکی با سردار شهید قاسم سلیمانی داشتید و از نزدیک با ایشان در موضوعات مختلف کار کردید. سابقه آشنایی شما با سردار سلیمانی از کجا شروع شد؟**

بسم الله الرحمن الرحیم. با سلام و تحیت و عرض تسلیت مجدد به مناسبت شهادت سردار بزرگ اسلام سپهبد سرافراز شهید قاسم سلیمانی، محضر مقام معظم رهبری و ملت سرافراز و بزرگ ایران و خانواده محترم ایشان، آشنایی نزدیک بنده با شهید عزیز از سال ۱۳۸۲ بود یعنی زمانی که آماده بازگشت به عراق پس از سرنگونی رژیم بعثی صدام بودیم.

بنده در آن مقطع از سوی شهید محراب (شهید سیدمحمدباقر حکیم) مسئول ساماندهی و اعزام طلاب علوم دینی از حوزه قم به عراق شدم که اولین بار در محضر شهید حکیم، سردار سلیمانی را دیدم و با ایشان آشنا شدم و از همان زمان هماهنگی بسیار خوبی در انتقال این عزیزان با ایشان صورت گرفت. پس از آن نیز چون سردار سلیمانی مسئول پرونده عراق در جمهوری اسلامی بودند، ارتباطات تنگاتنگی با یکدیگر داشتیم.

*** ارتباط سردار شهید سلیمانی با شخصیت‌های برجسته عراقی از جمله شهید سیدمحمدباقر و مرحوم سیدعبدالعزیز حکیم و دیگر بزرگان عراق چطور بود؟**

ارتباط برادرانه، صمیمی و بسیار گرمی داشتند که حقیقتاً زبانزد خاص و عام بود. بدرقه صمیمانه شهید حکیم به عراق به‌وسیله ایشان و اهتمام خاص شهید بزرگوار به مرحوم آقای سیدعبدالعزیز در دوران سخت بیماری او فراموش‌نشده است.

تصویری از سردار شهید حاج قاسم سلیمانی در کنار شهید محراب سیدمحمدباقر حکیم

*** تحلیل شما از ویژگی‌های شخصیتی و مدیریتی سردار سلیمانی چیست؟ از جنبه اخلاقی، برخورد با افراد، قدرت پیش‌بینی و تحلیل حوادث و مدیریت بحران‌ها.**

مرحوم شهید سلیمانی یک فرد بی‌نظیر و استثنایی بود. الگویی روشن از مدیریت جهادی چه در رفتار شخصی و برخورد اخلاقی و چه در ساماندهی و مدیریت کار که کمتر می‌توان مثل ایشان را یافت. ذکاوت و هوش بالای تحلیل و قدرت ویژه ساماندهی نیروهای میدانی و کارآمدی وصف‌ناپذیر طراحی عملیات نظامی و جنگ چریکی منحصربه‌فردی داشت.

*** در جبهه مقاومت افراد زیادی از ملیت‌های مختلف حضور دارند؛ ایرانی‌ها، عراقی‌ها، افغانستانی‌ها، سوری‌ها، لبنانی‌ها و... که هرکدام از اینها فرهنگ و عقاید خود را دارند. در کنار تفاوت ملیت‌ها، از مذاهب مختلف نیز در این جبهه در کنار هم با دشمن مشترک می‌جنگند مثل شیعیان، اهل سنت، مسیحیان و... چگونه سردار سلیمانی توانست همه این افراد را کنار هم جمع کند و فضایی به وجود آورد که این افراد برادرانه در کنار هم مبارزه می‌کردند؟**

به ملاحظه مهم و دقیقی اشاره داشتید. همین‌طور بود. ایشان با همه افراد به دور از عنصر قومیت یا نژاد یا مذهب یا دین، برخوردی همگون و یکسان داشت. برای او این اختلافات مهم نبود بلکه تحقق اهداف اسلام و انقلاب اهمیت داشت. این مساله



ارتباط شهید سلیمانی با شخصیت‌های برجسته عراقی از جمله شهید سیدمحمدباقر و مرحوم سیدعبدالعزیز حکیم و دیگر بزرگان عراق برادرانه، صمیمی و بسیار گرم بود و حقیقتاً زبانزد خاص و عام بود. بدرقه صمیمانه شهید حکیم به عراق به‌وسیله ایشان و اهتمام خاص شهید بزرگوار به مرحوم آقای سیدعبدالعزیز در دوران سخت بیماری او فراموش‌نشده است

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های منحصربه‌فرد شهید عزیز و بزرگوارمان بود.

*** طراحی‌های شهید سلیمانی کمترین هزینه و بیشترین پیروزی را داشت**
*** نقش سردار سلیمانی و نیروی قدس در مقابله با بحران‌های اخیر منطقه به‌خصوص مقابله با گروهک‌های تکفیری- تروریستی در عراق و سوریه چه بود؟**

همان‌طور که اشاره شد، شهید بزرگوار دارای هوش و ذکاوت ویژه‌ای در جنگ چریکی و نامنظم بود و همین ویژگی باعث می‌شد که طراحی ایشان با کمترین هزینه‌ها و بیشترین پیروزی‌ها همراه باشد. وقتی که داعش موصل را تصرف کرد، ایشان وارد بغداد شد. فضای حاکم بر بغداد و مناطق دیگر بسیار سنگین بود. ایشان با اعتماد به نفس بالا، طرحی جامع برای توقف حرکت داعش ارائه داد که مهم‌ترین نقاط ضعف و سستی نیروهای امنیتی را برطرف می‌کرد. پس از آن حملات هجومی آغاز شد و مناطق مختلف تحت اشغال داعش یکی پس از دیگری از لوٹ وجود آنها پاکسازی می‌شدند.

قدرت بسیج بالا و ارزیابی دقیق از توان دشمن و تشخیص قدرت آتش خودی و فهم درست از جنگ روانی دشمن باعث می‌شد که نیروی قدرتمندی مثل داعش به‌تدریج سست و سپس فروپاشد. حضور میدانی شهید در جبهه‌ها و خطوط مقدم و بازدید شخصی ایشان از محورهای عملیاتی به‌رغم خطرات بالا، نقش مهمی در مدیریت جنگ‌های نامنظم داشت و یک الگوی بی‌نظیر بود.

*** با توجه به تشییع باشکوه این شهیدان در ایران و عراق گمان می‌کنید خون حاج قاسم و هم‌زمانش در کنار خون شهید ابومهدی المهندس و دیگر شهدای عراقی چه تاثیری در وحدت و نزدیکی دو ملت داشته باشد؟**

با توجه به نقش و مأموریت این شهید بزرگوار، ایشان همواره تلاش می‌کرد تا این نزدیکی در همه عرصه‌ها محقق شود. به‌رغم همه توطئه‌های دشمنان در تخریب این روابط مهم و راهبردی اما به برکت خون این شهیدان عزیزمان ان‌شاءالله شاهد هرچه مستحکم‌تر و نهادینه‌شدن این روابط باشیم. مشترکات موجود بین دو



ملت بسیار گسترده و زیاد است که باید مدنظر قرار گیرد.

*** آینده جبهه مقاومت را پس از شهادت حاج قاسم چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

بدون تردید نقش ویژه شهید عزیز در تقویت جبهه مقاومت بی‌بدیل است اما امیدوار هستیم که با حضور برادر بزرگوار و مجاهد، هم‌رزم دیرینه ایشان، سردار بزرگوار جناب آقای قاتانی و همه عزیزان همکار ایشان و عناصر این جبهه در مناطق مختلف شاهد تقویت و استمرار آن باشیم.

*** آمریکایی‌ها با ترور شهید سلیمانی و ابومهدی المهندس با این شکل، درواقع یک ترور رسمی را انجام دادند که طبیعتاً برای آنها عواقبی خواهد داشت؛ خصوصاً اینکه دیدیم این اقدام آنها با چه واکنشی از سوی کشورهای مختلف به‌خصوص مردم ایران و عراق مواجه شد. از نگاه شما این اقدام تروریستی چه تبعاتی برای آمریکایی‌ها دارد؟**

مهم‌ترین انتقام خون این شهید بزرگ، ادامه راه او و تحقق اهدافی است که جان عزیزش را در راه آن تقدیم کرد. ما در عراق معتقدیم باید نیروهای نظامی خارجی، خاک مقدس این کشور را ترک کنند و حاکمیت ملی و استقلال سیاسی عراق به دستان فرزندان رشید ملت عراق محقق شود.

*** در پایان اگر بخواهید چند کلام با شهید حاج قاسم سلیمانی سخن بگویید، به ایشان چه خواهید گفت؟**

نقول لشهیدنا الکبیر حاج قاسم رحلت عنا و ترکت فی قلوبنا جرحاً غائراً فهنیئاً لک الشهاده فی سبیل الله لجهادک و جهودک و رزقنا الله اللحاق بک فی الدفاع عن الإسلام العظیم و قیمه السامیه. و انت حاضر فینا نهجا و عزماً و ثباتاً.

(به شهید بزرگوارمان حاج قاسم می‌گوییم که از میان ما رفتی و در دل‌هایمان زخمی به‌جا گذاشتی که همیشه با ماست. گوارایت باد شهادت در راه خدا که ثمره جهاد و کوشش تو بود، خداوند پیوستن به تو در دفاع از دین و ارزش‌های والای آن را نصیب ما سازد. شیوه و عزیمت و استواری تو همواره در دل‌های ما زنده است.)



گفت‌وگو با سردار دهقان:

به روس‌ها گفتیم «فرمانده میدان قاسم سلیمانی است»

❖ اشاره: نام نیروی قدس و فرمانده آن «شهید قاسم سلیمانی» تا همین چند سال قبل چندان در افکار عمومی مطرح نبود و مردم عادی آشنایی چندانی با آن نداشتند ولی در سال‌های اخیر - خصوصاً پس از بحران سوریه و عراق - این آشنایی بیشتر شد. شهادت سردار حاج قاسم سلیمانی و هم‌زمان او و نحوه تشییع باشکوه پیکر آنان در چندین شهر ایران و عراق این حقیقت را آشکار ساخت که جبهه مقاومت مختص یک گروه و حزب و جریان خاص نیست و مردم بعد از شهادت حاج قاسم سلیمانی با ابعاد بیشتری از شخصیت او که تا همین چند سال قبل بروز و ظهور کمتری در افکار عمومی داشت، آشنا شدند.

سردار حسین دهقان، وزیر سابق دفاع که خود از پیشکسوتان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و از دوستان نزدیک سردار شهید حاج قاسم سلیمانی بوده است، در گفت‌وگو با خبرگزاری تسنیم، به بیان برخی خاطرات و تحلیل ویژگی‌های شخصی و فرماندهی «حاج قاسم» پرداخته است که متن کامل این گفت‌وگو را در ادامه از نظر می‌گذرانید.

بود که فضایی در پشتیبانی از این صحنه نبرد و عملیات شکل بگیرد، قادر بود این کار را انجام دهد. من این تعبیر را یک جای دیگر هم به کار بردم که او قادر بود سطح راهبرد و تاکتیک را با هم ادغام کند؛ هم تأثیرهای بلندمدت و پیامدهای چندگانه یک موضوع را بسنجد و هم در عرصه عمل چیزی را شکل بدهد که پشتیبان و مقوم همان راهبرد و استراتژی کلان است.

مردمی بودن از دیگر خصوصیات حاج قاسم بود. هیچ چیزی نمی‌توانست بین او و دیگران ایجاد تمایز کند. خب، ایشان درجه سرلشکری داشت و دارای سوابق درخشان زیادی بود ولی کمتر کسی در جامعه او را به عنوان سردار می‌شناسد و عمدتاً با عنوان حاج قاسم صدايش می‌کردند.

چیزی که او را در بیان مواضع یا در ارتباط با افراد مقید می‌کرد، نسبت آنها با رهبری -چه در زمان امام راحل و چه در زمان حضرت آقا- بود، این برایش معیار و شاخص بود و به عبارتی دیگران را با این میزان می‌سنجید.

*** رهبر معظم انقلاب در خطبه نماز جمعه اخیرشان، نیروی قدس را به عنوان مجاهدان بدون مرز معرفی کردند، اندکی راجع به این موضوع صحبت کنید، شما خودتان سابقه چنین فعالیتی را سال‌ها در لبنان داشتید، این سربازان بدون مرز و نیروی قدسی که مردم در حال آشنایی بیشتر با آن هستند، چه وظایفی دارد؟ اساساً نیروی قدس از کجا شروع به کار کرد و نقش سردار سلیمانی در قوام و ثبات این نیرو چه بود؟**

ورود سردار سلیمانی به نیروی قدس، هم‌زمان با آغاز دوران بحران‌های فراگیر و ناامن‌ساز در منطقه بود و این حوادث نظیر موضوع طالبان در افغانستان، حمله آمریکا به افغانستان و عراق، شرارت‌های رژیم صهیونیستی در لبنان، فلسطین و... تا همین سال‌های اخیر هم که جریان‌های تروریستی تکفیری مثل داعش شکل گرفت، ادامه داشت.

قاسم سلیمانی و سپاه قدس در اینجا چه نقشی به عهده دارند؟ دفاع از حریم اسلام. اولین نقشی که نیروی قدس با

در حوزه فرماندهی و هدایت، بزرگ‌ترین ویژگی ایشان برخورداری از یک آرمان و هدف متعالی مثل دفاع از اسلام و حریم ائمه (ع) بود و او خودش را در همین مکتب رشد داد. حاج قاسم را هیچ‌جا و در هیچ صحنه دفاع و جهادی غایب نمی‌بینید.

اگر بخواهیم از دیگر ویژگی‌های ایشان صحبت کنیم، قدرت سازماندهی و مدیریت بود یعنی اینکه شما چگونه بتوانید افراد مختلف با فرهنگ‌های گوناگون را کنار هم نگه دارید و منسجم و یکپارچه و با انگیزه بالا به کار بگیرید.

قاسم [سلیمانی] به خصوص بعد از دوران دفاع مقدس و در نیروی قدس نماد تمام‌عیار این موضوع است یعنی قادر است افراد، اقشار و طوایف مختلف و حتی مذاهب گوناگون را کنار هم در یک مجموعه سازمانی به صورت منسجم و یکپارچه به کار بگیرد.

قدرت پیش‌بینی و آینده‌نگری بالایی داشت، به این معنا که همواره می‌توانست آینده را بخواند، تحلیل کند و متناسب با آن خودش را آماده کند و به‌هنگام وارد عمل شود.

حاج قاسم در یک کلام، ذوایعاد بود، به این معنا که هم در تاکتیک و هم در راهبرد می‌توانست طراحی کند، جنبه‌های مختلف کار را می‌دید و اگر در جایی لازم



آمریکایی‌ها و ترامپ یک قمار بزرگ کردند. این کار آنان قرار بود یک اقدام تمام‌کننده و قاطع باشد که به خیال‌شان عمود خیمه مقاومت را بیندازد و می‌خواستند با تکیه بر حوادث اخیر قبل از شهادت حاج قاسم، دو ملت ایران و عراق را مقابل هم قرار دهند که «ترامپ» با ترور حاج قاسم، مرتکب یک خطای احمقانه راهبردی شد

*** هرچا عملیاتی بود قاسم سلیمانی هم حضور داشت**

*** نام نیروی قدس و فرمانده آن شهید حاج قاسم سلیمانی تا همین چند سال قبل خیلی در افکار عمومی مطرح نبود و مردم عادی لااقل آشنایی چندانی با آن نداشتند ولی در سال‌های اخیر -خصوصاً پس از بحران سوریه و عراق- این آشنایی بیشتر شد و نهایتاً دیدیم که در تشییع سردار سلیمانی و یارانش یکی از بزرگ‌ترین تجمعات در تاریخ کشور رخ داد. شما حتماً به واسطه کار و دوستی‌تان در سال‌های دفاع مقدس، آشنایی دیرینه‌ای با ایشان داشتید، این آشنایی از کجا شکل گرفت؟**

معمولاً حاج قاسم را باید با لشکر ۴۱ ثارالله و بچه‌های کرمان در جنگ شناخت. در همان اوایل دفاع مقدس بود که ایشان با گروهی از بچه‌های کرمان به منطقه جنوب آمدند و کارشان را از همان‌جا شروع کردند که ابتدا یک تیپ بودند و سپس تبدیل به لشکر ۴۱ ثارالله شدند. این لشکر تقریباً در همه عملیات‌های عمده‌ای که در دوران جنگ انجام شد، جزو لشکرهای خط‌شکن بود.

نام‌هایی مثل سلیمانی، خرازی، کاظمی، باقری، باکری و همه فرماندهان مان‌درواقع عناصر اصلی بنیانگذار و تقویت‌کننده سپاه بودند که به‌طور طبیعی در دوران دفاع مقدس نقش‌آفرینی می‌کردند و واحدهای آنها در روند جنگ نقش جدی‌ای داشتند، لذا هرچا عملیاتی بود، حتماً قاسم سلیمانی هم حضور داشت. هرچا طراحی برای عملیات بود، قاسم سلیمانی هم بود و هرچا بحث‌های جدی قرارگاهی برای سیاست‌گذاری و تبیین استراتژی‌ها بود، باز قاسم سلیمانی را می‌دیدیم، لذا ایشان همپای جنگ در همه مقاطع حضور داشت.

*** خط قرمز حاج قاسم در رابطه با افراد (رهبری) بود**

*** افراد مختلف معمولاً علاوه بر ویژگی‌های مدیریتی و فرماندهی، از یک سری خصایص شخصی و فردی هم برخوردارند، مهم‌ترین ویژگی سردار سلیمانی را که در نظر شما از بقیه برجسته‌تر بود، چه می‌دانید؟**

حاج قاسم ایفا کرد این بود که مانع شد تا این چهره‌های زشت، در سطح جهانی، معرف اسلام باشند. در همه این بحران‌ها، حاج قاسم کنار مردم می‌ایستد و از آنها دفاع می‌کند، با ترور و تروریسم می‌جنگد و محور مقاومت را شکل می‌دهد. اما شاید بزرگ‌ترین کاری که حاج قاسم و نیروی قدس کرد، آگاهی است که مردم از خودشان و دشمن‌شان پیدا کردند و نسبتی که بین خودشان و دشمن تعریف می‌کنند.

**** ترامپ با ترور حاج قاسم مرتکب یک خطای احمقانه راهبردی شد**

*** درخصوص نحوه ترور شهید سلیمانی به‌دست آمریکایی‌ها، تحلیل‌های زیادی صورت گرفته است. گذشته از اینکه این ترور با آن کیفیت، بر تروریستی بودن ارتش و دولت آمریکا صحنه می‌گذارد، ولی شاید کمتر کسی فکرش را می‌کرد که آمریکایی‌ها این‌طور صریح بیایند و مسئولیت این اقدام را به‌عهده بگیرند ولی دیدیم رئیس‌جمهور این کشور این کار را کرد، تحلیل شما در این خصوص چیست؟ چرا آمریکایی‌ها دست به چنین کاری زدند که حتی در افکار عمومی جهان هم به وجهه آنها ضربه می‌زند؟**

آنها فکر نمی‌کردند این ترور چنین تبعاتی برایشان داشته باشد. آمریکایی‌ها خصوصاً در چند ماه گذشته، مجموعه فعالیت‌هایی را به‌خواست صهیونیست‌ها و با پول کشورهای مثل عربستان صورت دادند تا جلوی نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه گرفته شود و یا همه عناصر قدرت را از ما بگیرند. شما یک نگاه به حوادث عراق اندکی قبل از شهادت حاج قاسم بیندازید.

آمریکایی‌ها دنبال یک بی‌ثباتی مدیریت‌شده در منطقه بودند که این بی‌ثباتی می‌توانست چند پیامد برایشان داشته باشد؛ اولاً حضور آنها در منطقه را مستدل و موجه می‌کرد، ثانیاً بازار عظیم و گسترده‌ای برای فروش سلاح‌هایشان فراهم می‌شد و ثالثاً کشورهای منطقه احساس نیاز به یک پشتیبان پیدا می‌کردند که تضمین‌کننده امنیت آنها باشد.

در کنار این موضوعات، آنها قصد داشتند



دوران طولانی‌ای که به‌عنوان جانشین کنار حاج‌قاسم کار می‌کرد و مسئولیت داشت.

**** به روس‌ها گفتیم «فرمانده میدان قاسم سلیمانی است»**

*** شما حتما در مقطعی که وزیر دفاع بودید، جلسات و همکاری‌ای با ایشان در حوزه‌های مختلف خصوصا در مسائل منطقه داشتید، در این خصوص خاطره یا نکته‌ای در ذهن‌تان هست که برای مخاطبان ما تعریف کنید؟**

بله، موضوعات که زیاد بود، مثلا در مقطعی که روس‌ها در نبرد با داعش به سوریه آمدند، ما در آن زمان درخصوص موضوعات مختلف مثل پشتیبانی و ارتباط با روس‌ها جلسات متعددی با حاج‌قاسم داشتیم. من خودم قرار بود یک دیداری با آقای پوتین، رئیس‌جمهور روسیه در مسکو داشته باشم، قبل از آن سردار سلیمانی با او جلسه‌ای داشت که همان جلسه منجر به ورود روس‌ها به سوریه شد. البته در این مسیر مباحثی هم وجود داشت، مثلا روس‌ها در ابتدا می‌گفتند که طراحی و فرماندهی میدان به‌عهده آنها باشد و حاج‌قاسم تأمین‌کننده نیرو باشد ولی ما می‌گفتیم «شما پشتیبانی‌کننده هستید و فرماندهی میدان به‌عهده حاج‌قاسم است.» برای تدوین محورهای که مدنظرمان بود، در جلسات متعدد با حاج‌قاسم نشستیم و بحث کردیم و نهایتا من جمع‌بندی را به جلسات بردم و تا آخر هم در همان مسیری که ما درنظر داشتیم ادامه دادیم.

*** اقناع پوتین در موضوع سوریه هنر حاج‌قاسم بود**

*** اتفاقا یکی از سوالات ما هم به همین موضوع مرتبط است یعنی قدرت دیپلماسی که سردار سلیمانی داشت، ایشان کنار اینکه یک فرمانده نظامی عالی‌رتبه بودند، در حوزه دیپلماسی هم مثل یک دیپلمات کارگشته عمل می‌کردند که یکی از مصادیق آن همین دیدار و گفت‌وگوی معروفی بود که با رئیس‌جمهور روسیه داشتند، مقداری بیشتر در این‌باره صحبت بفرمایید که**

انتخاب سریع خودش می‌تواند یک پیام خصوصا به جبهه مقاومت داشته باشد و آن اینکه راه و مسیر گذشته با همان کیفیت ادامه دارد، شما چقدر سردار قآنی را می‌شناسید و آینده جبهه مقاومت را چطور می‌بینید؟

در دنیای عرب یک واژه یا مفهومی به نام «ثار» به‌معنای خون وجود دارد. همان‌طور که وجود حضرت سیدالشهدا(ع) را «ثارالله» می‌گوییم، این یعنی وقتی انسان بزرگی شهید شد، خون او همیشه بین این دو طرف جاری است. امروز یک جریان ثاراللهی راه افتاده به این معنا که این خونخواهی ادامه‌دار است و این انتقام یک انتقام پایدار خواهد بود، تا کجا؟ تا هر جایی و زمانی که این جبهه وجود دارد، حالا مقام‌معلم رهبری فرمودند بحث عین‌الاسد یک سیلی بود و انتقام اصلی و سخت بیرون کردن آمریکا از منطقه است.

حال اگر ما این ثار را مبنا بگیریم، خون حاج‌قاسم جوشش و جریان و جنبش و انگیزه ایجاد می‌کند، یعنی محور مقاومت با انگیزه‌تر از دیروزش مبارزه خواهد کرد و تقویت خواهد شد. حتما دنیا از این جریان و از این جبهه حمایت خواهد کرد و باز در عین حال ما اعتقادمان بر این است که درست است حاج‌قاسم خیلی مقام رفیع و تعیین‌کننده‌ای داشت اما هیچ‌گاه زمین خدا از حجت خالی نمی‌ماند و هرگاه علم از دست شهیدی بیفتد، یک فرد دیگری آن را بلند می‌کند.

به‌اعتقاد من سردار قآنی مناسب‌ترین فردی بود که می‌توانست در این جایگاه قرار بگیرد؛ هم به‌لحاظ آشنایی‌اش با حوزه مقاومت و نیروی قدس و هم

این‌طور جا بیندازند که عامل این بی‌ثباتی، حضور ایران و ایرانی‌ها و شخص سلیمانی و نیروی قدس است ولی شما واکنش مردم ایران، ملت‌های منطقه و مردم برخی کشورهای جهان را دیدید که چطور به این شهید عزیز و همراهان شهیدش احترام گذاشتند.

حاج‌قاسم برای همه یک الگو و اسوه است، اصلا «مکتب سلیمانی» یعنی همه سلیمانی را به‌عنوان فرمانده و حامی و پشتیبان خودشان و حتی هادی خودشان در زمینه‌های مختلف می‌شناختند. من فکر می‌کنم حتی اگر حاج‌قاسم در معرکه و جهاد هم شهید نمی‌شد و به‌طور طبیعی به رحمت خدا می‌رفت، باز هم همین تکریم و احترام را بین مردم داشت. شما حتما نظرسنجی‌های بسیاری را که در گذشته در کشور انجام می‌شد شنیده‌اید که در همه آنها، حاج‌قاسم به‌لحاظ محبوبیت در صدر قرار داشت.

این مردم می‌فهمند که برچسب تروریسم هیچ‌گاه به شخصی مثل قاسم سلیمانی نمی‌چسبد. او همه زندگی‌اش وقف مقابله با تروریسم و ریشه‌های آن در منطقه بود.

به‌اعتقاد من آمریکایی‌ها و ترامپ یک قمار بزرگ کردند. این کار آنها قرار بود یک اقدام تمام‌کننده و قاطع باشد که به‌خیال‌شان عمود خیمه مقاومت را بپندارد. آنها می‌خواستند با تکیه بر حوادث اخیر قبل از شهادت حاج‌قاسم، دو ملت ایران و عراق را مقابل هم قرار بدهند و برای آن هم خیلی کار کردند. من فکر می‌کنم ترامپ با ترور حاج‌قاسم، مرتکب یک خطای احمقانه راهبردی شد. با این جنایت، دیگر آمریکایی‌ها نمی‌توانند هیچ ادعایی به‌عنوان یک دولت یا جامعه متمدن داشته باشند. اگر تا دیروز صهیونیست‌ها یک دولت تروریستی بودند، الان شخص رئیس‌جمهور آمریکا هم چنین وضعیتی در افکار عمومی دارد.

*** انتخاب سردار قآنی بهترین انتخاب بود**

*** بعد از شهادت سردار سلیمانی، رهبر انقلاب بلافاصله جانشین ایشان را معرفی کردند و من فکر می‌کنم همین**

قدرت‌سازماندهی و مدیریت و اینکه شما چگونه بتوانید افراد مختلف با فرهنگ‌های گوناگون را منسجم و یک‌پارچه و با انگیزه بالا، کنار هم نگه دارید از ویژگی‌های منحصر به فرد حاج‌قاسم بود

*** هر کدام از فرماندهان به هر حال به واسطه مسئولیت‌هایی که دارند، کمابیش در معرض خطر قرار می‌گیرند. ما در دوران دفاع مقدس هم فرماندهان زیادی را از دست دادیم ولی سردار سلیمانی بیش از بقیه در این معرض قرار داشت، شما خودتان فکر می‌کردید او با این شکل و در این زمان به شهادت برسد؟**

حاج قاسم همیشه در معرض ترور بود و البته هیچ وقت هم از تهدید فرار نمی‌کرد. بسیاری از شهدای ما از خدا می‌خواستند که طوری شهید شوند که بعد از شهادت اثری از آنها به معنای فیزیکی باقی نماند. حاج قاسم هم همان‌طور که آرزویش را داشت و در همان جایی که می‌خواست به شهادت رسید.

*** شما چطور از شهادت ایشان مطلع شدید؟**

همان شب، ساعت ۳ و ۴ خواب دیدم با یک جمعی از دوستان هستیم و حاج قاسم هم بود، با یک حالت خندانی از وسط جمعیت حرکت کرد و گفت «بچه‌ها، خدا حافظ شما» و رفت. من از خواب بیدار شدم ولی چون زیاد خواب دوستان شهیدمان در دفاع مقدس را می‌بینم، اعتنایی به خوابی که دیده بودم، نکردم. صبح ساعت هفت و نیم ۸، گوشی موبایلم را دیدم که چند نفری تماس گرفته بودند. به یکی از دوستان زنگ زدم که خبر شهادت حاجی را او به من داد. خبر سختی بود حتی دیگر نتوانستم صحبت را با آن دوستان ادامه بدهم.

*** در انتها اگر بخواهید به عنوان یک دوست قدیمی، چند جمله با حاج قاسم صحبت کنید، به او چه می‌گویید؟**

من همیشه دوست داشتم دست حاج قاسم را ببوسم. آن شب در خواب می‌دانستم که او شهید شده، این بار خواستم پایش را ببوسم که اجازه نداد و من را در آغوش گرفت و همدیگر را بوسیدیم.

به او گفتم که «می‌دانم چقدر برای شهادت به حضرت زهرا(ع) متوسل شدی، به من قول بده نزد حضرت زهرا(ع) من را هم شفاعت کنی» و رفت.



بتوانیم این موضوع را برای کسی مثل پوتین جا بیندازیم، کار مهمی بود. روس‌ها عموماً با یک ذهنیت قبلی با مسائل منطقه برخورد می‌کنند. این هنر حاج قاسم بود که بتواند فضایی از آینده منطقه، جهان و حتی خود روسیه و تهدیدی به نام داعش را که برای همه جهان خطرناک است برای آقای پوتین به تصویر بکشد و او را قانع کند. حاج قاسم قدرت قانع‌کنندگی بسیار بالایی داشت و اگر ما مذاکره را هم یک نوع اقناع طرف مقابل و تفاهم دوطرف بر سر موضوع بدانیم، این هنر فوق‌العاده را حاج قاسم داشت.



قدرت پیش‌بینی و آینده‌نگری بالایی داشت، به این معنا که همواره می‌توانست آینده را بخواند، تحلیل کند و متناسب با آن خودش را آماده کند و به‌هنگام وارد عمل شود

چطور این اتفاقات افتاد، بالاخره پوتین رئیس‌جمهور یک کشور بزرگ است و اینکه یک فرمانده نظامی ما می‌رود و این‌طور با او صحبت می‌کند و متقاعدش می‌کند شاید چندان مسبوق به سابقه نباشد.

حاج قاسم را در دنیا صرفاً به عنوان فرمانده سپاه قدس نمی‌شناختند، او به عنوان یک دیپلمات هم پذیرفته شده بود، یعنی ایشان اگر فرمانده نیروی قدس هم نبودند، باز همین اثرگذاری‌ها را داشتند، لذا این‌طور نبود که آقای پوتین حاج قاسم را تنها به عنوان فرمانده نیروی قدس بپذیرد، حاج قاسم به عنوان حاج قاسم در نظام سیاسی و اداری و مدیریت کشور مورد توجه قرار داشت، بقیه مثل اردوغان در ترکیه یا کشورهای دیگر هم همین نگاه را داشتند.

شما ممکن است یک قدرت و جایگاهی هم داشته باشید ولی توان مذاکره یک بحث دیگر است. این مهم است که بتوانید با طرف مقابل، به درستی مذاکره کنید چون امروز دنیا براساس منفعت و هزینه رفتار می‌کند. آقای پوتین زمانی به سوریه می‌آید که بداند هزینه‌هایی که می‌کند برایش توجیه دارد. اینکه چطور



گفت‌وگو با سردار محمدباقر ذوالقدر

ترور حاج قاسم دریای خون بین ایران و دولت آمریکا به وجود آورد

❖ اشاره: یک سال قبل در نیمه شب سیزدهم دی ماه سال ۹۸، ایران محبوب‌ترین فرمانده نظامی خود را از دست داد. حاج قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران ساعتی بعد از نیمه شب آن روز، به همراه چند نفر از همراهانش از جمله شهید ابومهدی المهندس جانشین فرمانده حشد شعبی عراق در جریان حمله تروریستی پهپادهای ارتش آمریکا در فرودگاه بغداد به شهادت رسیدند و این اتفاق، حوادث متعددی را به همراه خود داشت. سردار سلیمانی از جمله فرماندهان سپاه پاسداران بود که در سه مقطع، فرماندهی لشکر ثارالله کرمان، فرماندهی قرارگاه قدس نیروی زمینی در جنوب شرق و فرماندهی نیروی قدس را برعهده داشت و بیش از دو دهه در مقام فرمانده شاخه برون مرزی سپاه خدمت کرد. در گفت‌وگو با سردار محمدباقر ذوالقدر به بررسی برخی از مقاطع مسئولیت «حاج قاسم» پرداختیم.

خداوند ایشان را با اولیای خود محشور کند و در جوار قرب خود منزل و مأوا داده و بهترین برکات خود را روزی او کند. آشنایی بنده با سردار سلیمانی به زمان جنگ برمی‌گردد و فکر می‌کنم بعد از عملیات فتح‌المبین در سال ۱۳۶۱ بود که در آن موقع بنده مسئول آموزش نظامی سپاه بودم.

پس از اینکه یگان‌های سپاه توسعه پیدا کردند، برای تقویت آنها و افزایش توان رزمی‌شان، آموزش نظامی مأموریت پیدا کرد که با یگان‌های مختلف کار کند و پیگیر آموزش‌های تخصصی مورد نیازشان باشد. از جمله این یگان‌ها لشکر ۴۱ ثارالله بود که تا قبل از آن در قالب تیپ عمل می‌کرد و تازه به لشکر تبدیل شده بود. شروع آشنایی بنده با ایشان مربوط به آن دوران است.

گفت‌وگویی داشته باشیم. اگر بخواهیم دوران خدمتی ۴۰ ساله این شهید بزرگوار را به سه قسمت اصلی تقسیم کنیم، ۸ سال از این مدت مربوط به سال‌های دفاع مقدس است که ایشان فرماندهی لشکر ۴۱ ثارالله را برعهده داشتند و احتمالاً آشنایی شما با ایشان هم باید به همان سال‌ها برگردد.

بعد از آن، ایشان برای مدتی فرماندهی مقابله با اشراق در جنوب شرق را برعهده گرفتند و نهایتاً در سال ۷۶ به‌عنوان فرمانده نیروی قدس انتخاب شدند. اگر اجازه بفرمایید گفت‌وگو را از نحوه آشنایی شما با سردار سلیمانی آغاز کنیم.

بسم‌الله الرحمن الرحیم، من هم شهادت سردار عزیزمان حاج‌قاسم سلیمانی را تسلیت عرض می‌کنم و دعا می‌کنم

سردار ذوالقدر خود از فرماندهان قدیمی سپاه است که در زمان جنگ، فرماندهی قرارگاه برون‌مرزی رمضان را برعهده داشت؛ قرارگاهی که وظایفش بعدها با تشکیل نیروی قدس در سال ۶۸ تحت مأموریت این نیرو قرار گرفت.

سردار ذوالقدر بعدها مسئولیت‌های دیگری نظیر ریاست ستاد فرماندهی کل سپاه و جانشینی فرمانده سپاه را برعهده گرفت و از چندسال قبل نیز به‌عنوان معاون رئیس دستگاه قضا در این قوه مشغول به‌کار است.

متن کامل گفت‌وگو با ایشان را در ادامه می‌خوانید.

*** ممنون هستیم که این فرصت را در اختیار ما قرار دادید تا با شما پیرامون شخصیت سردار شهید قاسم سلیمانی**



نیروهای نظامی و انتظامی و انتقال گسترده مواد مخدر مواجه بودیم. با تشکیل قرارگاه قدس به فرماندهی ایشان و ایجاد استحکامات مرزی و برخورد با شبکه‌های گسترده و سازمان‌یافته اشعار و قاچاقچیان موادمخدر، ناامنی و شرارت تاحد زیادی از بین رفت، به‌گونه‌ای که بعد از مدتی این اشعار دسته‌دسته می‌آمدند و امان می‌خواستند و تسلیم می‌شدند. ایشان هم علاوه‌بر برخوردها و اقدامات نظامی، برای ایجاد و توسعه امنیت پایدار در منطقه که بعداً توسط سردار شهید نورعلی شوشتری و دیگران ادامه یافت، خیلی تلاش کرد و حتی مناطقی را در اختیار اشعاری که تسلیم می‌شدند قرار داد تا در آنجا مستقر شوند و به کار و زندگی شرافتمندانه بپردازند. همین رفتار موجب شد اشعار

قدس منصوب شد.

****اشعار دسته‌دسته می‌آمدند و تسلیم می‌شدند**

***درباره مقطعی که سردار سلیمانی فرماندهی قرارگاه قدس نیروی زمینی سپاه در جنوب شرق را برای مقابله با اشعار برعهده گرفت خیلی کم صحبت شده است. در آن زمان شرایط چطور بود و ایشان در آنجا چه کرد؟**

آن زمان گروه‌های شرور و ضدانقلاب زیادی توسط دشمن، سرویس‌های خارجی پاکستان، امارات و عربستان و حتی آمریکا پشتیبانی و تجهیز می‌شدند و علاوه‌بر آن، شبکه‌های انتقال مواد مخدر ناامنی‌های زیادی را در شرق کشور به‌وجود آورده بودند و روزانه با حوادثی مثل آدم‌ربایی، ترور، حمله به مقرهای

پس از آن نیز به تناسب مسئولیت‌هایی که برعهده داشتیم، با ایشان ارتباط داشتیم و زمانی که در قرارگاه رمضان بودم در عملیات‌هایی که در شمال غرب کشور و منطقه کردستان عراق توسط یگان‌های نیروی زمینی انجام می‌گرفت، به‌خصوص برای تأمین اطلاعات مورد نیازشان ارتباط نزدیکی با آنها از طریق قرارگاه حاصل می‌شد و طبیعتاً با فرمانده یگان‌ها ازجمله شهید قاسم سلیمانی ارتباط داشتیم، ولی ارتباط نزدیک‌تر ما به بعد از جنگ برمی‌گردد؛ یعنی زمانی که بنده مسئولیت ستاد مشترک سپاه پاسداران را برعهده داشتیم و ایشان فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله بود و بعداً مسئولیت فرماندهی قرارگاه مبارزه با اشعار در شرق کشور یعنی قرارگاه قدس را برعهده گرفت و از سال ۱۳۷۶ هم به‌عنوان فرمانده نیروی



گروه‌گروه می‌آمدند، تسلیم می‌شدند و اسلحه‌هایشان را تحویل می‌دادند، به طوری‌که این موضوع در آن منطقه و در آن شرایط زمانی به یک حادثه و موضوع جذاب اجتماعی تبدیل شد، اشرار و تفنگچی‌ها در دسته‌های بزرگ گروه‌گروه از کوه‌ها و مغارها سرازیر می‌شدند، خود را تسلیم کرده و اظهار توبه و پشیمانی می‌کردند و اسلحه‌های خودشان را تحویل می‌دادند و با برخورد انسانی و پدران شهید سلیمانی مواجه می‌شدند، زمین و چاه و البته امان‌نامه دریافت می‌کردند و به زندگی متعارف و شرافتمندانه برمی‌گشتند. از اسلحه‌هایی که تحویل داده بودند، تپه‌هایی درست شده بود.

ادامه این روند و پایه‌ای که شهید سلیمانی گذاشت، امنیت را به منطقه برگرداند، به طوری‌که می‌شود گفت امروز سیستان و بلوچستان که روزی میدان تاخت‌وتاز ضدانقلاب و اشرار بود، جزء مناطق امن کشور است.

هرچند به دلیل مرز طولانی با افغانستان به عنوان بزرگ‌ترین مرکز تولید مواد مخدر در جهان، هنوز برخی ناامنی‌ها پدید می‌آید، ولی از ناامنی به آن صورت که در گذشته بود، دیگر خبری نیست.

****نیروی قدس چگونه تشکیل شد؟**

***بعد از این مقطع و در سال ۷۶ بود که سردار سلیمانی به عنوان فرمانده جدید نیروی قدس انتخاب شد. آن‌طور که از برخی منابع و اسناد و صحبت‌ها می‌شود فهمید، نیروی قدس به شکل امروزی و با شرح وظایف مشخص، از همان اولین سال‌های بعد از جنگ تشکیل شد که سردار سلیمانی هم بعد از سردار وحیدی دومین فرمانده آن بود.**

این نیرو با چه هدفی شکل گرفت؟ خصوصا اینکه ما در زمان جنگ هم در قالب قرارگاه رمضان که حضرتعالی هم فرماندهی آن را بر عهده داشتید، عملکرد تقریبا مشابهی را شاهد بودیم. مشخصا عملیات‌های برون مرزی را عرض می‌کنم. چه شد که تصمیم گرفته شد این تشکیلات در قالب یک نیروی مجزا به نام قدس به کار خودش ادامه دهد؟

لازم است درخصوص نیروی قدس یک

توضیح بدهم، چون کم‌وبیش از روند شکل‌گیری و هویت‌یابی این نیرو مطلع هستم.

نیروی قدس در سال ۱۳۶۸ با فرمان مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا به صورت رسمی تشکیل شد. قبل از آن، فعالیت برون مرزی سپاه در قالب‌های مختلف انجام می‌گرفت.

در ابتدای پیروزی انقلاب و با تشکیل سپاه، ما واحد نهضت‌های آزادی‌بخش را داشتیم که به عنوان یک واحد مستقل زیر نظر فرمانده کل سپاه فعالیت می‌کرد که بعدا و به دلایلی که الان جای طرحش نیست، منحل شد و به عنوان یک بخش محدود و کوچک در قالب روابط عمومی و امور بین‌الملل سپاه جای گرفت.

بعد از مدتی، واحد اطلاعات سپاه عهده‌دار فعالیت‌های برون مرزی و پشتیبانی از نهضت‌های آزادی‌بخش شد. در سال ۱۳۶۸ با فرماندهی مقام معظم رهبری بر نیروهای مسلح و با پیشنهاد سپاه، نیروی جدیدی به نام نیروی قدس ایجاد شد.

سپاه تا قبل از آن، سه نیروی زمینی، هوایی و دریایی داشت و در زمان رهبری مقام معظم رهبری، نیروی مقاومت بسیج از نیروی زمینی جدا شد و به شکل یک نیروی مستقل درآمد. مأموریت‌های برون مرزی سپاه هم به نیروی قدس واگذار شد و تمام بخش‌های برون مرزی که در بخش‌های مختلف فعالیت می‌کردند، ذیل این نیرو تعریف و از اطلاعات سپاه جدا شدند.

نیروی قدس به تدریج گسترش یافت تا امروز که به عنوان یک نیروی گسترده در



شهادت حاج قاسم به دست آمریکای جنایتکار دریایی از خون بین ملت ایران و دولت آمریکا ایجاد کرد و اندیشه رابطه و مذاکره که آمریکایی‌ها و برخی در ایران به دنبالش بودند را به زباله‌دان تاریخ فرستاد

سطح منطقه و جهان فعالیت می‌کند.

****سردار سلیمانی جزء کشفیات مقام**

معظم رهبری بود

***سردار سلیمانی چه ویژگی‌هایی داشت که بعد از حدود ۸ سال از آغاز به کار نیروی قدس، به عنوان فرمانده آن انتخاب شد؟ خصوصا اینکه حتما در همان زمان، فرماندهان مشهورتر و شناخته‌شده‌تر هم بودند.**

بین فرماندهان یگان‌های سپاه که قابلیت اداره این نیرو را داشتند، سردار سلیمانی جزء بهترین‌ها بود و برای همین توسط فرمانده وقت کل سپاه (سردار رحیم صفوی) معرفی شد.

فرماندهان یگان‌ها و لشکرهای اصلی سپاه در آن زمان هرکدام به دلیل شایستگی‌هایی که داشتند به سطح فرمانده نیرو ارتقا پیدا می‌کردند یا به عنوان جانشین نیرو یا رئیس ستاد نیرو مسئولیت می‌گرفتند.

در مورد سردار سلیمانی، ایشان به دلیل قابلیت‌هایی که در زمان جنگ از خود نشان داد و نیز اقداماتی که در مبارزه با اشرار در شرق کشور طی چندسال انجام داد، به عنوان فرمانده نیروی قدس خدمت مقام معظم رهبری پیشنهاد شد و ایشان هم باتوجه به شناختی که از قبل نسبت به سردار سلیمانی داشتند، او را به این سمت منصوب کردند.

دقیقا به خاطر ندارم که معرفی ایشان با اشاره خود آقا بود یا ابتدا به ساکن سپاه ایشان را معرفی کرد، ولی حقیقت این است که سردار سلیمانی را باید از کشفیات مقام معظم رهبری به حساب بیاوریم. ایشان از زمان جنگ با سردار سلیمانی آشنا بودند و قابلیت‌ها و توانمندی‌های او را چه در زمان جنگ و چه بعد از جنگ در شرق کشور، رصد می‌کردند و به آنها توجه داشتند.

****قبل از اینکه آمریکایی‌ها به کابل**

برسند، سردار سلیمانی آنجا بود

***آغاز فرماندهی سردار سلیمانی در نیروی قدس تقریبا همزمان بود با برخی حوادث بسیار مهم در اطراف کشورمان (مثل مساله افغانستان) و بعد از آن هم به فواصل کمی اتفاقات بزرگ دیگری در**



منطقه رخ داد. مدیریت ایشان در این عرصه که متفاوت‌تر از مسئولیت‌های قبلی‌شان بود چطور خودش را نشان داد؟

در فاصله کوتاهی از حضور سردار سلیمانی در نیروی قدس، ما شاهد تحولات بزرگی در این نیرو بودیم که با حوادث مهمی در منطقه و دنیا همزمان شد. به فاصله دو سال پس از شروع کار ایشان، حادثه بزرگی در یکی از مناطق مأموریتی نیروی قدس یعنی لبنان رخ داد و رژیم صهیونیستی پس از ۱۸ سال مجبور شد خاک این کشور را ترک کند و به اشغال خود در سال ۲۰۰۰ میلادی پایان دهد. این واقعه از بركات حضور سردار سلیمانی و یکی از مهم‌ترین اقدامات برون‌مرزی سپاه در پشتیبانی از مقاومت اسلامی لبنان به حساب می‌آمد.

می‌توان گفت این اولین پیروزی بود که در زمان فرماندهی ایشان به دست آمد؛ آن هم در لبنان که یکی از مهم‌ترین مناطق فعالیت نیروی قدس بود.

در فاصله کوتاهی پس از آن، حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ واقع شد که نیروی قدس و شخص سردار سلیمانی باز هم در آنجا حضور تعیین‌کننده‌ای داشتند.

آمریکا آمده بود که برای همیشه در افغانستان بماند. پس از آن به عراق حمله کردند و هدف نهایی هم ایران بود. رئیس‌جمهور آمریکا پس از حمله به عراق گفت: «آمده‌ایم در افغانستان و عراق دو برج بلند دموکراسی و آزادی درست کنیم که بر روی ایران سایه بیندازد و ایران تسلیم ما شود.»

در جنگ افغانستان، قبل از اینکه ارتش آمریکا به کابل برسد و خودش را تثبیت کند، سردار سلیمانی و نیروی قدس به آنجا رسیدند و در حمایت از افغانستان و مردم این کشور نقش‌آفرینی کردند و کمک کردند تا افغانستان بتواند استقلال خود را حفظ کند و زیر چرخ‌های ماشین جنگی ارتش متجاوز آمریکا نابود نشود. این هم جزء اولین اقداماتی است که در زمان فرماندهی سردار سلیمانی توسط نیروی قدس انجام شد.

**طعم شکست در کام اسرائیل

بعد از مدتی یعنی در سال ۲۰۰۵، جنگ ۳۳ روزه اتفاق افتاد که آن فتح‌الفتوح واقع شد و رژیم صهیونیستی ضرب‌شست محکمی از مقاومت در لبنان دریافت کرد که شرحش را شنیده‌اید.

در طول این جنگ، سردار سلیمانی در لبنان حضور داشت و از نزدیک به فرماندهی حزب‌الله کمک می‌کرد و هدایت و پشتیبانی آنها را برعهده داشت که در نهایت با آن پیروزی عظیم، شکست بزرگی در تاریخ اشغالگری‌های رژیم صهیونیستی ثبت شد.

شما این را مقایسه کنید با سال ۱۹۶۷ که رژیم صهیونیستی که آن زمان قدرت امروزش را هم نداشت، طی فقط ۶ روز ارتش سه کشور قدرتمند عربی یعنی مصر، سوریه و اردن را درهم شکست و بخش‌های زیادی از این سه کشور را اشغال کرد، به طوری که هنوز هم مناطق مهمی مثل جولان و کرانه باختری رود اردن و بیت‌المقدس را تحت اشغال خود دارد و صحرای سینا را مصری‌ها ۱۲ سال بعد، آن هم نه با مقاومت و جنگ، بلکه با یک تبانی و یک معاهده خیانتکارانه با واسطه آمریکا در زمان انور سادات و به قیمت گزاف به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی در معاهده کمپ‌دیوید پس گرفتند.

رژیم صهیونیستی که همواره در تهاجمات و اقدامات نظامی‌اش موفق بود، این بار در جنگ ۳۳ روزه با معجزه‌ای که حزب‌الله و رزمندگان لبنانی با هدایت و پشتیبانی نیروی قدس و سردار سلیمانی آفریدند، طعم ننگ و ذلت شکست را چشید.



در تأمین مالی عملیات‌ها معمولاً مشکل وجود داشت، ولی این‌ها را به بن‌بست نمی‌رساند. اگر دولت در تأمین مالی پروژه‌ای مشکل داشت، از مسیر دیگری می‌رفت و خودش منبع مالی ایجاد می‌کرد و کارش را پیش می‌برد

**نیروی قدس معادله را به نفع فلسطین تغییر داد

حوزه دیگر نقش‌آفرینی سردار سلیمانی، فلسطین است. برای مثال در جنگ معروف ۲۲ روزه، حوادثی رقم خورد که سرنوشت مبارزات فلسطین را تغییر داد و نقطه عطف بزرگی در مقاومت اسلامی فلسطین شد.

ملت فلسطین که زمانی سلاحی جز سنگ نداشتند، در جنگ ۲۲ روزه نشان دادند که چه قابلیت‌های بزرگی در خود ایجاد کردند و این پشتیبانی‌های نیروی قدس و حمایت‌هایش از نهضت فلسطین بود که این موفقیت را رقم زد و معادله را به نفع فلسطین تغییر داد.

در اهمیت این جنگ همین بس که رژیم صهیونیستی با آن قدرت و سلطه نظامی‌اش نتوانست بر باریکه کوچک غزه فائق آید و پس از ۲۲ روز جنگ و درگیری در نهایت با اعلام آتش‌بس یکجانبه از سوی رژیم صهیونیستی، جنگ به نفع فلسطینی‌ها خاتمه یافت. این در مبارزات ملت فلسطین تبدیل به یک نقطه درخشان و نماد پیروزی مقاومت شد.

**سوریه یکی از محورهای مهم مأموریتی در نیروی قدس است

موضوع دیگر، قضیه سوریه است. در جریان بیداری اسلامی در شمال آفریقا و مناطق عربی جنوب غرب آسیا که طی آن حکومت‌های وابسته به غرب یکی پس از دیگری سقوط می‌کردند، غربی‌ها و رژیم صهیونیستی و دولت‌های مرتجع منطقه دست‌به‌دست هم دادند تا مسیر جریان بیداری اسلامی را منحرف و مقاومت را متوقف کنند؛ لذا حادثه سوریه در سال ۲۰۱۱ رخ داد.

شروع کار به این شکل بود که بخشی از ارتش سوریه جدا شد و در مقابل دولت سوریه ایستاد و گروه‌های دیگری نیز با حمایت آمریکا، غرب، رژیم صهیونیستی و بعضی از کشورهای عرب منطقه مثل عربستان، قطر و امارات، همه توان خود را برای مقابله با حکومت سوریه و درهم شکستن مقاومت، بسیج کردند.

سوریه یکی از کشورهای محور مقاومت و از مناطق مأموریتی نیروی قدس بود و برای همین این نیرو وارد شد و طی ۹ سال

شهید سلیمانی بعد از اتمام جنگ لباس رزم را از تن بیرون نیاورد و در عرصه‌های مختلف جنگ و جهاد شب و روز کار کرد. او هیچ‌گاه از سختی کار گلایه نکرد، هیچ کاری برای او سخت نبود؛ درحالی‌که برای خیلی‌ها ممکن بود رسیدن به آن اهداف دست‌نیافتنی باشد.

البته از بعضی ناهماهنگی‌ها و ضعف در پشتیبانی‌ها گاه گلایه داشت، ولی این مانع تلاشش نبود. اگر راهی را بسته می‌دید، از راه دیگری می‌رفت.

در تأمین مالی عملیات‌ها معمولاً مشکل وجود داشت، ولی این او را به بن‌بست نمی‌رساند. اگر دولت در تأمین مالی پروژه‌های مشکل داشت، از مسیر دیگری می‌رفت و خودش منبع مالی ایجاد می‌کرد و کارش را پیش می‌برد.

در سال‌های بحران سوریه، تمام این سرزمین به‌جز بخش‌های محدودی در دست دشمن بود. بخش‌های زیادی از حومه و شهر دمشق سقوط کرده بود. مجموعه مرکزی و ریاست جمهوری سوریه زیر آتش خمپاره دشمن قرار داشت، تا جایی که گفته می‌شود به‌جز بشار اسد و خانواده‌اش کسی در کاخ ریاست جمهوری باقی نمانده بود.

در چنین شرایطی شهید سلیمانی شجاعانه وارد شد، امید داد، برنامه‌ریزی کرد و با آن مجاهدت‌ها و بسیج نیروها و شهادتی که تقدیم شد، امنیت را به آن کشور برگرداند.

در مورد عراق هم همین‌طور بود. عراق خاستگاه داعش است. کسی تصورش را هم نمی‌کرد که بحران داعش به این زودی در عراق تمام شود و عراق روی امنیت را ببیند.

****شهادت حاج قاسم غیرمنتظره نبود**

***فکرش را می‌کردید اینقدر زود او را از دست بدهیم؟ به هر حال باتوجه به روحیات و نوع فعالیت ایشان، بیش از همه در معرض خطر قرار داشت و بارها هم تا مرز شهادت رفته بود.**

شهادت حاج قاسم برای کسانی که او را می‌شناختند هم به‌دلیل عشق و افری که به شهادت داشت و آن را پنهان نمی‌کرد و هم به‌دلیل شجاعتی که در انجام مأموریت‌ها و حضور در صحنه‌های خطر

را بگیرند و داعش را با همه خباثتی که داشت و جنایاتی که آفرید، سرکوب کنند و امروز عراق یک کشور امن است و آرزوهایی که دشمنان در حمله به سرزمین مقدس عراق و آسیب رساندن به حرم مطهر اهل بیت (علیهم‌السلام) داشتند، بر باد رفت.

****حمایت از مردم مسلمان یمن وظیفه نیروی قدس است**

موضوع دیگر یمن است؛ بیش از پنج سال است که یمن مستقیماً زیر حملات شبانه‌روزی ارتش عربستان، امارات، آمریکا و رژیم صهیونیستی قرار دارد و حمایت از مردم مسلمان یمن وظیفه نیروی قدس است که به‌خوبی آن را انجام می‌دهد.

جبهه مقاومت یمن به نیروی عملیاتی نیاز ندارد، ولی کار مستشاری و پشتیبانی فنی از رزمندگان یمن کاری بود که نیروی قدس به‌خوبی انجام داد.

دشمن برنامه‌ریزی کرده بود در مدت کوتاهی کار یمن را تمام کند و حکومت را به دولت خودخوانده‌ای که با حمایت عربستان ایجاد شده بود، برگرداند؛ هرچند خسارت‌های زیادی وارد کردند، اما در هدف‌شان ناکام ماندند و روزبه‌روز شاهدیم که پیروزی‌های جدیدی حاصل شده و عرصه بر دشمن در آن منطقه تنگ‌تر می‌شود.

این یک مرور کوتاه بود بر آنچه در دوران حیات پربرکت سردار سلیمانی در بعد عملیاتی و اجرایی در قلمرو فعالیت‌های نیروی قدس واقع شد.

****حاج قاسم بیش از ۶۰ روز در سال کنار خانواده‌اش نبود**

***جلسات کاری با ایشان چطور می‌گذشت؟ آیا پیش آمده بود که مثلاً در جلسه‌ای باشید و ایشان از سختی کار گلایه کند؟**

شهید سلیمانی از سختی کار نمی‌هراسید، خستگی‌ناپذیر بود و خستگی را خسته کرده بود. یکی از دوستانی که رابطه نزدیک‌تری با ایشان داشت نقل می‌کند که در این سال‌ها از ۳۶۵ روز سال بیش از ۶۰ روز در تهران و در کنار خانواده‌اش نبوده است.

که از بحران سوریه می‌گذرد، می‌بینید که جریان کاملاً عوض شده است و در این جنگ ناخواسته‌ای که بر ملت و دولت سوریه تحمیل شد، با حضور نیروی قدس و فرماندهی سردار سلیمانی، امروز به‌جز بخش‌های محدودی از سوریه، همه مناطق آزاد شده‌اند و دشمنان مقاومت در تحقق اهداف شومی که داشتند ناموفق ماندند.

****«مردم کربلا تیزی خنجر داعش را بر گردن خود حس می‌کردند»**

محور دیگر فعالیت نیروی قدس، کشور عراق است؛ عراق یکی از مناطق مهم مأموریتی نیروی قدس است. قبل از شکل‌گیری این نیرو، قرارگاه رمضان مسئولیت کار در عراق را برعهده داشت. این قرارگاه در زمان جنگ برای توسعه مبارزه علیه رژیم صدام و ارتش بعث ایجاد شد که با تشکیل نیروی قدس، قرارگاه رمضان به این نیرو پیوست و مسئولیت حوزه عراق هم مثل بقیه محورهای مقاومت، برعهده نیروی قدس قرار گرفت.

در سال ۲۰۱۴ داعش با حمایت آمریکایی‌ها و پول عربستان و امارات در کشور عراق با داعیه آزادکردن عراق و سوریه و تشکیل به‌اصطلاح دولت اسلامی عراق و شام (داعش) پدید آمد. این ماجرا برای کشور عراق حادثه بسیار بزرگی بود، چون تازه از بند رژیم بعث آزاد شده بود و حاکمیت هنوز تثبیت نشده و گرفتار بازسازی کشور بود که بحران داعش پدید آمد.

داعش، موصل، تکریت و استان‌های شمالی عراق را گرفت و به سمت بغداد آمد و بخشی از بغداد را هم تصرف کرد و به سمت کربلا آمد. تعبیر شهید سلیمانی این بود که «وقتی داعش به جرف‌الصخر رسید، مردم کربلا تیزی خنجر داعش را بر گردن خود حس می‌کردند».

آنقدر داعش پیش آمد که احتمال سقوط کربلا هم می‌رفت و نجف هم در تهدید بود که جمهوری اسلامی وارد عمل شد و این سردار سلیمانی بود که با کمک مردم عراق و با فتوایی که مرجعیت عراق صادر کرد، با تشکیل حشد شعبی که الگوبرداری شده از بسیج خودمان در ایران بود، توانستند جلوی این بحران

داشت، غیرمنتظره نبود!

حاج قاسم در دانشگاه جنگ و دفاع مقدس تربیت یافته بود و قاطبه فرماندهان ما در دفاع مقدس این گونه بودند و هستند. فرماندهی در دفاع مقدس این گونه نبود که خود عقب بنشینند و نیروها را به جلو بفرستند. فرماندهان خودشان جلو می رفتند و نیروها را فرامی خواندند.

معمولا الگوی کلاسیک چنین است که فرماندهان به خصوص فرماندهان لشکر و تیپ و حتی گردان باید از خط مقدم درگیری فاصله داشته باشند و از یک حدی جلوتر نروند، ولی فرماندهان ما در دفاع مقدس گاهی جلوتر از خط مقدم بودند و بسیاری از فرماندهان شهید ما در سطح فرمانده لشکر و حتی قرارگاه، در درگیری رودرو در خط مقدم با دشمن شهید شدند!

سردار سلیمانی هم همین طور سلوک می کرد. این یکی از ویژگی های مکتب سلیمانی است که سیدحسن نصرالله دبیرکل حزب الله لبنان به آن اشاره کرد و گفت از جمله ویژگی های این مکتب این است که فرمانده خود در دل حادثه و صحنه خطر حضور دارد و از آنجا فرماندهی می کند و لذا هربار که می شنیدیم در سفر و مأموریت است و یا عملیاتی در پیش است فکر می کردیم ممکن است دیگر برنگردد. این هرچند سخت، ولی قابل پیش بینی بود.

****شایسته سلیمانی نبود که در درگیری با امثال داعش شهید شود**

سرنوشتی جز شهادت شایسته سردار سلیمانی نبود، شهادت آن هم به تعبیر مقام معظم رهبری به دست خبیث ترین عناصر بشر امروز و رأس استکبار یعنی آمریکا. این شایسته سردار سلیمانی نبود که در صحنه درگیری با مزدورانی امثال داعش شهید شود.

****ترور سردار سلیمانی، آمریکا را به عنوان یک دولت تروریستی معرفی کرد**

***تحلیل شما از اقدام آمریکایی ها در نحوه ترور سردار سلیمانی در عراق و سپس اعلام رسمی آن از سوی رئیس جمهور این کشور چیست و فکر می کنید این اقدام**

چه تبعاتی را به دنبال خود دارد؟

این اقدام آمریکا و ترور شهید سلیمانی به دست آنها، ارزش عملیاتی چندانی نداشت. از جنگ اول خلیج فارس و حمله آمریکا به کویت، آسمان عراق در انحصار آمریکا است. اینکه خودروی حامل شهید سلیمانی را که برای مأموریت غیرنظامی بدون حفاظت و تمهیدات و تجهیزات نظامی به عراق رفته، به صورت شبانه و مخفیانه بمباران کنند، این ارزش عملیاتی ندارد. این کار آمریکایی ها یک اقدام تروریستی است. آمریکایی ها با دست زدن به چنین اقدامی و اعلام علنی آن، خودشان را رسماً به عنوان یک دولت تروریست معرفی کردند و سزای این عمل تروریستی را خواهند دید!

بی گمان همان طور که وجود سردار سلیمانی منشأ آثار و برکات بی بدیلی بود، شهادتش هم چنین خواهد بود. شما ببینید پس از شهادت مظلومانه او چه تحولاتی در منطقه و جهان پدید آمد، چه خیزش عظیمی در ایران خودمان به وجود آمد. این یک رسوایی بزرگ برای آمریکا بود و چهره واقعی رژیم فاسد و ضدبشری آمریکا را بر همگان آشکار کرد. آنها کسی را شهید کردند که نماد مبارزه با تروریسم بود و دنیا کاملاً این را فهمید و حس کرد. هم او و هم شهید ابومهدی المهندس نماد مبارزه با تروریسم بودند.

****ترور سردار سلیمانی دریایی از خون میان ما و آمریکا به وجود آورد**

همان احساس و علاقه ای که مردم ما و ملت عراق نسبت به این شهدا دارند، در



سرنوشتی جز شهادت شایسته سردار سلیمانی نبود؛ شهادت آن هم به تعبیر مقام معظم رهبری به دست خبیث ترین عناصر بشر امروز و رأس استکبار یعنی آمریکا. این شایسته سردار سلیمانی نبود که در صحنه درگیری با مزدورانی امثال داعش شهید شود

بین سایر ملت ها، در اروپا و حتی آمریکا هم دیده شد. مردم با علاقه و دلدادگی مراسم می گرفتند و اظهار همدردی می کردند.

شهادت حاج قاسم به دست آمریکای جنایتکار دریایی از خون بین ملت ایران و دولت آمریکا ایجاد کرد و اندیشه رابطه و مذاکره که آمریکایی ها و برخی در ایران به دنبالش بودند را به زباله دان تاریخ فرستاد. ایران با دولت و رژیم آمریکا و خصوصاً رئیس جمهور جنایتکار فعلی آمریکا رابطه برقرار نخواهد کرد و صلح واقع نخواهد شد.

امروز دیگر به مخبله کسی خطور نمی کند که بتوان با آمریکا با این میزان از فضاقت و جنایتی که مرتکب شد و این ذبح عظیم، رابطه برقرار کرد. این از دستاوردهای ارزشمند خون شهید سلیمانی است.

****گفتم آماده ام مثل یک بسیجی ساده در خدمت باشم**

***آخرین بار کی ایشان را دیدید؟**

دقیقاً به خاطر ندارم، ولی مدت طولانی نبود، شاید دوسه ماه قبل از شهادتش در جلسه ای با هم بودیم. بعد از بحران سوریه برای ایشان یادداشتی نوشتم و به دلیل حساسیتی که روی این مسأله و نگرانی ای که نسبت به وضعیت سوریه داشتم، اعلام آمادگی کردم به عنوان یک رزمنده و بسیجی ساده در آنجا حضور پیدا کنم و کمک کنم.

چندبار هم تلفنی و حضوری این موضوع را مطرح و اصرار کردم، ولی نپذیرفت و مرا در حسرت جهاد فی سبیل الله و شهادت در راه خدا باقی گذاشت!

****همیشه یک پای شوخی و مزاح بود**

***اخلاق و روحیات شخصی ایشان چگونه بود؟ شما که مدت زیادی با او از نزدیک ارتباط داشتید، بیشتر کدام وجه را پررنگ تر دیدید؟ مثلاً شوخ بود یا جدی؟**

ترکیبی از هر دو بود. در نشست ها و گردهمایی هایی که بین فرماندهان برگزار می شد، معمولاً شهید سلیمانی یکی از پایه های شوخی و مزاح بود.

یادم هست یکبار آقای رضایی فرماندهان جنگ را به مشهد دعوت کرد و همه فرماندهان لشکرها و تیپ ها



الی‌الله بعد از ۷۰-۶۰ سال تلاش و ریاضت می‌رسد، سردار سلیمانی در دوران کوتاه زندگی خود به دست آورد، بدون اینکه مسیرهای مرسوم و کلاسیک عرفان و سلوک را طی کرده باشد. اینها نشان‌دهنده روح بلند این شهید بزرگوار است.

وصیت‌نامه او را دیدید که چگونه عشق به حضرت حق و لقاء الهی در آن موج می‌زند. در آخرین یادداشتی که از او باقی مانده، خطاب به پروردگار نوشته است: «مرا بپذیر؛ پاکیزه بپذیر؛ آنچنان بپذیر که شایسته دیدارت شود؛ جز دیدار تو را نمی‌خواهم؛ بهشت من جوار توست؛ معبود من، عشق من، معشوق من، دوست دارم.» این اوج دلدادگی است. اینها کلمات و واژه‌هایی است که از عمق

سبیل‌الله و عارف‌الله را در خود جمع کرده بود.

در مبارزه با دشمنان سخت و صلب و به تعبیر قرآن «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» و در سلوک با مردم و روابط با خودی، خانواده و دوستان و به‌خصوص با خانواده شهدا و فرزندان آنها بسیار عاطفی و رحیم و به تعبیر قرآن «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» بود.

****تعابیری که به کار می‌برد، مختص عرفا با ۷۰ سال سابقه سلوک الی‌الله بود**

باید اعتراف کنم با وجود آنکه با ایشان ارتباط نسبتاً نزدیکی داشتم، ولی هیچ‌گاه به ابعاد روحی و معنوی این شهید بزرگوار به صورتی که امروز به‌تدریج آشکار می‌شود، وقوف نداشتم.

به آنچه که یک عارف‌الله و سالک

و قرارگاه‌ها حضور داشتند. یک محیط صمیمی و نزدیک و برادرانه‌ای بود. بچه‌ها با هم زیاد شوخی می‌کردند. همدیگر را با لباس در استخر آب می‌انداختند یا بر سر هم آب می‌ریختند و یکی از پایه‌های این کارها حاج‌قاسم بود. اما در کنار این روحیه شاد و بانشاط، در جاهایی که مباحث جدی و موضوعات عملیاتی مطرح می‌شد، خیلی محکم بر مواضع خود می‌ایستاد، استدلال می‌کرد و درعمل هم به همین ترتیب قاطع و خلل‌ناپذیر بود. اما ابعاد روحی و ایمانی حاج‌قاسم را ما امروز بیش از گذشته می‌فهمیم. با این حقایقی که بعد از شهادتش آشکار می‌شود به تدریج متوجه می‌شویم که چه وجود جامع‌الاطراف داشت و تمام خصوصیات و مقامات یک مجاهد فی

جذبه و عشق او به معبود و اشتیاق او برای لقاء خداوند حکایت می‌کند. اینها تعبیر عارفانه‌ای است که مشابه آن را انسان در آثار عرفای بزرگ و سالکان واصل می‌بیند.

در آخرین یادداشتی که در دمشق (یا بیروت) نوشته، بی‌تابی او را می‌بینید؛ بی‌تابی‌ای که حتی حرکت کردن و نفس کشیدن را از او سلب کرده است. می‌گوید: «من از شوق ملاقات تو بی‌تاب شدم، چنان‌که موسی در ملاقات تو بی‌تاب شد.»

سردار سلیمانی چنین بود. مجلسی را به یاد ندارم که در آن از شهدا به‌خصوص شهدایی که با هم بودند و با هم زندگی کردند، یاد نکند و آرزوی مرگ و شهادت و ملاقات با آنها نداشته باشد.

با همه شهدا به‌خصوص شهدای لشکر ثارالله مأنوس بود و از آنها نام می‌برد. وابستگی عاطفی شدیدی به شهید احمد کاظمی داشت، چه در زمان حیات و چه بعد از شهادت. او هم مثل شهید کاظمی عشق به شهادت در وجودش لبریز بود و از درونش زبانه می‌کشید.

در مورد نظام جمهوری اسلامی معتقد بود جمهوری اسلامی تجسم عینی انقلاب است و او هم پاسدار این انقلاب است.

در وصیت‌نامه‌اش می‌گوید: «جمهوری اسلامی ایران حرم است؛ قرارگاه حسین بن علی(ع) است؛ از او حفاظت کنید و اگر به این پایگاه و قرارگاه آسیب رسید، هیچ چیزی حتی حرم نبوی(ص)، حرم ابراهیمی(ع) و قرآن باقی نخواهد ماند.»

این میزان عشق و دل‌بستگی و بصیرت نسبت به نظام جمهوری اسلامی چیز عجیب و برجسته‌ای است. نسبت به ولایت فقیه و رهبری و صیانت از آن می‌گوید: «خیمه ولایت را رها نکنید. این خیمه رسول‌الله(ص) است و اساس دشمنی جهان با جمهوری اسلامی، آتش زدن و ویران کردن این خیمه است.»

او در این وصیت‌نامه قسم جلاله

می‌خورد که اگر این خیمه آسیب ببیند، بیت‌الله‌الحرام و حرم رسول‌الله(ص)، نجف، کربلا، کاظمین، سامرا و مشهدی باقی نخواهد ماند. ستون و اساس این خیمه را ولایت فقیه و رهبری می‌داند و این میزان از علاقه و دلدادگی از سر بصیرت و معرفت نسبت به ولایت، کم‌نظیر است و یا درباره نگاهش به کشور و ملت ایران می‌گوید: «جان من و امثال من هزاران بار فدای شما باد» و استدلال می‌کند: «زیرا شما صدها هزار جان پاک را فدای اسلام و ایران کردید و جان‌های من و هزاران مثل من فدای شما باد.»

وحدت و اتحاد در صفوف مردم به‌خصوص نزد سیاسیون برای او از اهمیت زیادی برخوردار است، به طوری که یک فصل از وصیت‌نامه او خطاب به سیاسیون و دولتمردان است. او به اصولی اشاره می‌کند و می‌گوید باید حول این اصول وحدت پیدا کنید:

اعتقاد و انتظام عملی به ولایت فقیه، اعتقاد حقیقی به جمهوری اسلامی و مبانی آن، به کارگیری افراد پاکدست و متعهد و خدمتگزار به مردم، مقابله با فساد و دوری از تجملات و حراست از جامعه و اخلاقیات، احترام به مردم و خدمت به آنان از اصول مهم است و مسئولان کشور باید مثل پدران برای جامعه از اخلاقیات نظام خانواده صیانت کنند که نشان‌دهنده عمق نگاه و اندیشه او است که او را فراتر از یک فرمانده نظامی صرف نشان می‌دهد.

*** چگونه خبر شهادت ایشان را شنیدید و چه حالی به شما دست داد وقتی این خبر را به شما دادند؟**

سحرگاه همان روز (۱۳ دی ۹۸) پیامکی به دستم رسید و یکی از دوستان مشترک خبر را به من داد. اول خیلی جدی نگرفتم. به چند جا زنگ زدم و پرس‌وجو کردم. وقتی تلویزیون را روشن کردم، قلبم فرو ریخت.

هرچند چنین اتفاقی غیرمنتظره نبود و پیش‌بینی می‌شد، ولی تحمل آن خیلی دشوار بود. من هنوز نتوانسته‌ام خودم را با این حقیقت تطبیق دهم. ان‌شاءالله خداوند به خانواده ایشان صبر بدهد. فقدان ایشان برای خانواده و همه هم‌زمان و هم‌سنگران‌ش بسیار دشوار است.

*** اگر بخواهید چند جمله مستقیم با سردار سلیمانی صحبت کنید و مطمئن باشید ایشان صدای شما را می‌شنوند چه خواهید گفت و از او چه می‌خواهید؟**

این چیزی را که امروز از سردار سلیمانی شاهدیم و میلیون‌ها دل را متوجه او می‌بینیم، یک امر عادی و طبیعی و ساده نیست. در قرآن تعبیری داریم که «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». اینکه خداوند قلوب مردم را متوجه شهید سلیمانی کرد و دل‌ها را برای او بسیج کرد و اینچنین محبت مردم را نثار او کرد، این علامت یک حقیقت است و آن اینکه شهید سلیمانی مصداق بارز الذین آمنوا و عملوا الصالحات است. او مجاهد فی سبیل‌الله بود و در راه جهاد که دری از درهای بهشت است که مخصوص خاصان از اولیاء الهی است، عمر و زندگی و جان خودش را نثار کرد و به مقام عند ربی رسید.

از او درخواست می‌کنم به حرمت دوستی و برادری که با هم

هیروشیما توسط آمریکایی‌ها منجر شد، سابقه نداشت که یک کشور و یک دولت، آمریکا را تهدید کند و به تهدیدش عمل کند و مستقیماً یک پایگاه نظامی آمریکا را مورد حمله قرار دهد. این یک اقدام خیلی بزرگ و بی‌سابقه و یک عملیات تاریخی بود.

صرف‌نظر از دقت موشک‌ها که همگی به هدف خورد، اصل این اقدام برای آمریکا و همه دنیا غافلگیرکننده و اعجاب‌انگیز بود. این یک مقابله یا انتقام تاکتیکی بود. اما انتقام بزرگ، استراتژیک و راهبردی این است که آمریکا را از منطقه اخراج کنیم و این امر به یاری خداوند متعال و به مدد خون شهید فراهم خواهد شد و حتماً اتفاق خواهد افتاد.

آمریکایی‌ها دیگر نمی‌توانند در منطقه باقی بمانند و این چیزی است که حتماً محقق خواهد شد و این بزرگ‌ترین حادثه در منطقه و جهان خواهد بود. اگر آمریکایی‌ها از منطقه بروند، عوامل آنها دیگر نمی‌توانند دوام بیاورند، رژیم صهیونیستی دیگر نمی‌تواند به حیات ننگینش ادامه دهد و نابود خواهد شد و این همان انتقام استراتژیک است که به یاری خداوند محقق می‌شود.

شما دیدید که کنگره آمریکا در یک اقدام عجولانه قانونی را گذارد که رئیس‌جمهور این کشور را از اقدام تند و نظامی علیه ایران بازداشت. این اثرات همان انتقام اولیه بود و باش تا صبح دولتت بدمد، کین هنوز از نتایج سحر است!

****سردار قآنی یک سلیمانی دیگر است**

***در نبود سردار سلیمانی، آینده جبهه مقاومت را چگونه می‌بینید؟ به هر حال او در این جبهه یک نماد و شاخص بود و شاید افکار عمومی همچنان جانشین ایشان سردار قآنی را نشناسند، چه تحلیلی از آینده دارید؟**

آینده جبهه مقاومت کاملاً روشن است و ان‌شاءالله روزه‌روز پیروزی‌های جدید و عمیق و گسترده‌تر حاصل خواهد شد و این بشارتی است که مقام معظم رهبری دادند و ما به

داشتیم، از آن جایگاه رفیعی که نزد خداوند دارد دست مرا هم بگیرد و شفاعت کند!

****آمریکا از منطقه بیرون خواهد شد**

***شما که سال‌ها در سطوح عالی نیروهای مسلح حضور داشتید و در عرصه نظامی یک فرد صاحب‌نظر هستید، از دیدگاه شما، معنای انتقام سخت که مقام معظم رهبری فرمودند چیست و انتقامی که در شأن نام شهید قاسم سلیمانی باشد، چیست؟**

مقام معظم رهبری فرمودند انتقام می‌تواند دو بُعد داشته باشد که یکی بعد تاکتیکی است. مثل همان چیزی که در عین‌الاسد واقع شد که می‌بایست یک پاسخ سریع، قاطع و دندان‌شکن به این اقدام آمریکا می‌دادیم که داده شد و بحمدالله مؤثر هم بود. هر چند آمریکایی‌ها سعی کردند آن را کتمان کنند و کوچک جلوه دهند، ولی عملیات بسیار بزرگ، تعیین‌کننده و مؤثری بود و آمریکایی‌ها به تلفات بیش از صد نفر اعتراف کردند و ما معتقدیم یقیناً تلفات آمریکایی‌ها بیش از این است و مساله مهم‌تر این بود که جمهوری اسلامی ایران تنها کشوری بود که توانست آشکارا و رسماً به یک مرکز نظامی آمریکایی حمله کند و آمریکا هم هیچ واکنشی نتوانست نشان دهد.

بعد از جنگ جهانی دوم و حمله‌ای که ژاپنی‌ها به ناو هواپیمابر آمریکا کردند و به بمباران اتمی



بعد از سقوط صدام و بازگشت رزمندگان عراقی و سپاه بدر به عراق و مسائلی که در عراق اتفاق افتاد، شهید ابومهدی توسط آمریکایی‌ها تعقیب می‌شد و برای سرش جایزه گذاشتند و لذا از ورود به عراق منع شد و چند سال به صورت مخفی به عراق رفت و آمد می‌کرد و با سپاه یا سازمان بدر در عراق ارتباط داشت.

بعد از حمله داعش، شهید ابومهدی به کمک بقیه فرماندهان بدر مثل هادی العامری که او را به نام ابوحسن می‌شناسیم و در زمان جنگ رئیس ستاد سپاه بدر بود، حشد الشعبی را ایجاد کردند که نقش تعیین‌کننده‌ای در مقاومت ملت عراق در مقابله با داعش داشتند.

در حشد الشعبی، شهید ابومهدی محور بود، اما به صورت رسمی جانشین فرمانده حشد الشعبی بود و در همه عملیات‌هایی که در عراق علیه داعش صورت گرفت، در کنار شهید سلیمانی نیروها را فرماندهی کرد و در پایان هم در یک سرنوشت مشترک خورش با خون شهید سلیمانی درآمیخت و هر دو به ملاقات خداوند رفتند.

خون این دو شهید بزرگوار که در کنار هم مبارزه کردند و در کنار هم به شهادت رسیدند، بی‌گمان پیوند دو ملت ایران و عراق را استوارتر و مستحکم‌تر کرد.

قبل از شهادت سردار سلیمانی و شهید ابومهدی، مسائل مختلفی در عراق به وجود آمده بود. در جامعه عراق اختلافاتی پدید آمده بود و بین شیعیان تعارضاتی واقع شد، حتی نسبت به جمهوری اسلامی ایران با تحریک دشمنان، تحرکاتی پیدا شده بود، اما شهادت این دو شهید و درآمیختگی خون آنها این مشکلات را از بین برد و امروز در صحنه عراق و بین دو ملت عراق و ایران بحمدالله فضای وحدت، محبت و همدلی را شاهد هستیم.

ملت عراق امروز آمریکا را دشمن شماره یک خود می‌داند و مجلس عراق رأی به اخراج آمریکایی‌ها داد و آن راهپیمایی عظیم علیه آمریکا و حضور آمریکا انجام شد و این آغاز پایان آمریکا در عراق بود و این نبود جز حاصل خون و ثمره پیوند خون مقدس شهید قاسم سلیمانی و شهید ابومهدی المهندس.



فرماندهی قرارگاه رمضان را بر عهده داشتید و احتمالا باید از نزدیک با ایشان که در آن مقطع در لشکر بدر در کنار دیگر مجاهدان عراقی با رژیم بعث می‌جنگیدند، آشنایی داشته باشید. آشنایی بنده با شهید ابومهدی به زمان جنگ برمی‌گردد. ایشان از فرماندهان برجسته سپاه بدر بود. البته سپاه بدر معمولا یک فرمانده ایرانی داشت، ولی زیرمجموعه‌اش تماما از مجاهدین عراقی بودند.

سپاه بدر در ابتدا گردان‌هایی بودند که از مجاهدین عراقی تشکیل شدند و بعدا تبدیل به تیپ و لشکر و سپس سپاه شد که خود شامل چند لشکر بود. هرچند شهید ابومهدی فرمانده یا جانشین سپاه بدر نبود، ولی با توجه به سابقه و تجربه مبارزه و مجاهدت در عراق و روحیه دینی و انقلابی که داشت، از عناصر بسیار مؤثر و تعیین‌کننده آن به حساب می‌آمد.

درستی آن یقین و ایمان داریم. امروز رژیم صهیونیستی آماج اصلی امواج توفنده مقاومت است و ان شاءالله در آینده نزدیک اثری از آن باقی نخواهد ماند. اینکه پرچم نیروی قدس در دست سردار قآنی قرار گرفت، اتفاق بسیار خوبی بود و ایشان درواقع یک سلیمانی دیگر است و امیدواریم با حضور ایشان و اراده‌ای که در رزمندگان جبهه مقاومت می‌بینیم روزبه‌روز شاهد موفقیت‌ها و پیروزی‌های بیشتری باشیم. بنده آینده را بسیار روشن می‌بینم.

***خون حاج قاسم و ابومهدی المهندس وحدت ایران و عراق را استوارتر کرد**
***در پایان این گفت‌وگو اگر مایل باشید چند جمله هم از زبان شما در مورد شهید ابومهدی المهندس که در کنار سردار سلیمانی به شهادت رسیدند، بشنویم. چون جنابعالی در زمان جنگ**



گفت‌وگوی تفصیلی با کاظمی قمی

صف چند کیلومتری مردم کاراکاس برای ادای احترام به «حاج قاسم»

❖ اشاره: ۱۳ دی ماه سال ۹۸، ارتش تروریستی آمریکا در بغداد دست به یک عملیات ترور زد و طی آن سردار قاسم سلیمانی، فرمانده وقت نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ابومهدی المهندس از فرماندهان عالی رتبه حشد الشعبی عراق و جمعی از همراهان آنها را هنگامی که در حال خروج از فرودگاه این شهر بودند، به شهادت رساند. این ترور تبعات زیادی را در پی داشت و پس از آن بود که موج گسترده ضد آمریکایی در عراق شکل گرفت و پارلمان این کشور نیز رأی به خروج آمریکایی‌ها از عراق داد. عراق به عنوان یکی از بزرگ‌ترین همسایگان ایران، از جمله کشورهایی است که حوادث اتفاق افتاده در آن طی سال‌های گذشته، تأثیرات زیادی بر وضعیت منطقه داشته است.



یک کشور مهم برای ایران داشتند و روایت شده که گفتند «دوست دارم مقتلم در عراق باشد».

اینکه عراق به عنوان یک کشور بزرگ همسایه با یک سری ویژگی‌های خاص چه جایگاهی برای ما دارد، تا حدود زیادی معلوم است ولی سوال من، مشخصا این است؛ این اهمیت در نگاه سردار سلیمانی از کجا نشأت می‌گیرد؟

فرمانده شهید ما سردار بزرگ سپاه اسلام حاج قاسم سلیمانی مصداق ترجمه آیه شریفه «مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ

قدس پرداخته است که متن آن را در ادامه از نظر می‌گذرانید.

* اگر اجازه بفرمایید با توجه به اشرافی که شما بر مساله عراق دارید - به واسطه اینکه چند سال سفیر ایران در این کشور بودید - و با توجه به اینکه سردار سلیمانی هم در این کشور و در شهر بغداد به شهادت رسیدند، گفت و گو را از موضوعات مبتلا به کشور عراق آغاز کنیم. چند نقل قول از سردار سلیمانی وجود دارد و افراد مختلفی هم آن را نقل کردند که ایشان تاکید زیادی روی عراق به عنوان

اشغال عراق توسط آمریکا، سقوط صدام و تشکیل دولت‌های مختلف و نیز ظهور تروریسم تکفیری داعش در این کشور، موجب شد جمهوری اسلامی ایران نیز با حساسیت بیشتری وقایع عراق را دنبال کند و نیروی قدس سپاه در این میان نقش بسزایی را بر عهده داشت. حسن کاظمی قمی، سفیر سابق ایران در عراق در گفت و گوی تفصیلی با **خبرگزاری تسنیم**، ضمن بررسی ابعاد شخصیتی و مدیریتی سردار شهید سلیمانی، به اهمیت کشور عراق برای ایران به خصوص از نگاه فرمانده شهید نیروی

نقش آفرینی کند.

از جهت دیگر، عراق در نگاه این سردار شهید از جهات مختلف دارای اهمیت است که اولین آن بُعد امنیت ملی، منافع ملی و امنیت داخلی کشور است.

عراق یک ظرفیت و پتانسیل بی‌مانندی در تهدیدسازی یا فرصت‌سازی دارد، مثلاً در تهدیدسازی اگر تاریخ ۴ قرن اخیر را بنگرید، می‌بینید که کشور ما از سمت غرب، ۲۵ بار مورد تهدیدات کوچک و بزرگ قرار گرفت که مهم‌ترین آنها جنگ تحمیلی ۸ ساله از سوی رژیم بعث بود. اگر نظام استکباری به سردمداری آمریکا می‌توانست موقعیت خود را در عراق تثبیت کند، طبیعتاً به سمت ایجاد یک نظام سیاسی با مدل آمریکایی می‌رفت و همچنین با استقرار حضور نظامی سعی می‌کرد ساختار دفاعی و امنیتی عراق را آمریکایی کند.

با توجه به مرزهای طولانی مشترک بین ایران و عراق و با توجه به اینکه بین نظام جمهوری اسلامی ایران و نظام استکبار با محوریت آمریکا نه اینکه تضاد منافع، بلکه تباین و تضاد ایدئولوژیک وجود دارد، سرزمین عراق بهترین فرصت برای تهدید علیه جمهوری اسلامی ایران می‌شد.

در بُعد فرصت‌سازی هم از منظر جمهوری اسلامی، ظرفیت‌های بزرگی میان دو کشور ایران و عراق وجود دارد و اگر عراق با ویژگی‌ها و ظرفیت‌های بالای خود چه به لحاظ انسانی و چه ژئوپلیتیکی، در نگاه استراتژیک همسو و همگام با جمهوری اسلامی ایران باشد، می‌تواند تأثیرات بزرگی در سطح منطقه و جهان اسلام و در روابط دو جانبه و شکل‌گیری نظام جدید بگذارد.

این ظرفیت‌ها علاوه بر تقویت روابط دو کشور می‌تواند با کمک کشورهای دیگر مثل سوریه حلقه اول یک ائتلاف منطقه‌ای را در بعد امنیت، ثبات و اقتصاد ایجاد کند.

از طرف دیگر عراق به عنوان یک کشور عربی-اسلامی می‌تواند در تقویت روابط بین جمهوری اسلامی ایران با دیگر کشورها بسیار موثر باشد. ضمن اینکه هرچه بتوانیم پیوند دو کشور و دو ملت را گسترش و تعمیق دهیم زمینه تهدیدات

را نیز کاهش می‌دهیم.

جمهوری اسلامی ایران با درایت مقام معظم رهبری و فرماندهی میدانی فرد با تدبیری مانند حاج قاسم، در دل تهدیدات فرصت‌سازی کرد.

از این جهت، تأثیرگذاری عراق بر صحنه منطقه و بین‌المللی فوق‌العاده مهم است. اینکه سردار شهید سلیمانی عراق را از این منظر نگاه می‌کرد، یک واقعیت است.

اگر ما در عراق موفق شدیم در عرصه‌های دیگر هم می‌توانیم موفق باشیم ولی اگر در عراق می‌باختیم، دیگر مجالی برای شکل‌گیری جبهه مقاومت نبود.

**** اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ مقدمه‌ای برای تجاوز آمریکا به ایران بود**
*** یکی از مقاطع مهم که اشاره کردید، موضوع اشغال عراق توسط آمریکا بود. این موضوع ما را با چه وضعیتی روبه‌رو کرد؟**

اشغال عراق توسط آمریکا در سال ۲۰۰۳ مقدمه‌ای برای تجاوزگری آمریکا به خاک ایران از طریق این کشور بود و اگر به اظهارات رئیس‌جمهور اسبق آمریکا نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که موضوع گزینه نظامی علیه ایران زمانی مطرح شد که آمریکایی‌ها عراق را اشغال کردند. اگر آمریکا در عراق موفق می‌شد، بدون شک فلش عملیات نظامی‌اش را به سمت ایران می‌گرفت؛ با توجه به سیگنال‌هایی که در آن مقطع از داخل کشور نیز داده می‌شد.

عراق از نگاه آمریکا، گام اول شکل‌دهی «خاورمیانه جدید با مدل آمریکایی»



مردم در کاراکاس ساعت‌ها جلوی سفارتخانه ایران ایستادند و صف کیلومتری کشیدند تا ادای احترام کنند و دفتر یادبود را امضا کنند. در برخی مناطق تا چند روز بعد از شهادت مراسم برگزار کردند که این عنایت خداوند است



منهم من ينتظر و ما بدّلوا تبدیلاً» بود؛ چه در خصوصیات و فضایل شخصی و چه در دستاوردهایی که ایشان به امت، جوامع و کشورهای اسلامی و ایران عرضه کرد؛ من معتقدم اگر زمانی ویژگی‌ها و اوصاف ایشان به درستی و روشنی باز شود و خدماتی را که انجام داد بازگو کنیم، معلوم خواهد شد که چرا می‌گوییم او ترجمان این آیه شریفه است.

اما در مورد عراق، از نگاه سردار سلیمانی عراق از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که می‌تواند برای جهان اسلام در جبهه مبارزه با نظام استکبار و صهیونیسم



متمركز شد؟

در دوران دفاع مقدس، سپاه پاسداران یک تعاملی را با معارضان صدام آغاز کرد و برخی تشکلهای نظامی و سیاسی نیز در همان زمان شکل گرفت که بعدها هم ادامه پیدا کرد.

در سال ۲۰۰۳ که عراق توسط آمریکا اشغال شد، این خطر به طور جدی در کشور مورد توجه قرار گرفت که حضور آمریکا و اشغال عراق توسط نظامیان این کشور برای ما یک تهدید راهبردی است و طبیعتاً جمهوری اسلامی نمی‌توانست به عنوان یک ناظر بی طرف نسبت به این پدیده بی تفاوت باشد.

از همان ابتدا مساله مقابله با طرح آمریکا مطرح شد. بنده در آن زمان در عراق سرکنسول بودم. دو سه ماهی که از سقوط صدام و اشغال عراق گذشته بود از تهران به بغداد منتقل شدم. حضور نظامیان آمریکا واقعا یک تهدید مهم بود.

با توجه به جایگاهی که نیروی قدس داشت، ماموریتی به این نیرو داده شد تا طرح آمریکا در عراق ناکام بماند. مساله کوچکی نبود که با چند حرکت بتوان آمریکا را شکست داد. آمریکا در ۲۹ اسفند ۱۳۸۱ به عراق آمد و عملیات نظامی خود را شروع کرد و در فروردین سال ۱۳۸۲ رژیم صدام ساقط شد. این روند، اشغال کل عراق را به دنبال داشت.

کشورهای بزرگی مثل چین و روسیه حاضر نشدند موضع گیری کنند و آمریکا هم جامعه جهانی را از خطر تروریسم که در ظاهر با آن مقابله می کرد، ترسانده بود. در حقیقت پیام شان به جمهوری اسلامی

بود و استراتژی مقام معظم رهبری و نظام جمهوری اسلامی هم این بود که آمریکایی ها باید در عراق ناکام بمانند. اهدافی که آمریکا در طرح خاورمیانه جدید دنبال می کرد، همگی در مقابل مصالح کشور ما و نظام های مستقل منطقه و علیه جریانات مقاومت اسلامی و حزب الله قرار داشت.

آمریکایی ها با این بهانه به منطقه آمدند که می گفتند در اینجا خطر تروریسم متوجه صلح و امنیت جهانی است و ما می خواهیم با آن مقابله کنیم. رهبری مبارزه جهانی با تروریسم را هم در اختیار خودشان گرفتند و با همین بهانه ها افغانستان را اشغال کردند و سپس به عراق آمدند.

این روند نشان می دهد که اگر آمریکایی ها در عراق موفق می شدند، گام بعدی ایران و کل منطقه خاورمیانه و غرب آسیا بود و نظام بین الملل را تحت تاثیر قرار می داد.

غرب آسیا و منطقه ما در کانونی از تحولات سیاسی و ژئوپلیتیک قرار دارد و این تحولات تاثیر خود را بر موقعیت و امنیت کشورها و امنیت و صلح و ثبات منطقه و جهان و اقتصاد بین الملل می گذارد.

اگر اشغالگری آمریکا در عراق ناکام نمی ماند، همین کار را در مناطق دیگر هم انجام می داد، اما پس از این شکست، استراتژی خود را به استفاده از جنگ های نیابتی تغییر داد که خودش پدیده جدیدی بود و اثرات بسیاری را هم در پی داشت.

اینکه سردار سلیمانی عراق را به عنوان اولویت در صحنه مبارزه با آمریکا و متحدانش یعنی نظام استکبار قرار داد، برآمده از تدابیر مقام معظم رهبری و فرماندهی معظم کل قوا بود؛ چه در بعد امنیت ملی و چه در مصالح اسلامی و تأییداتی که عراق بر عرصه نظام بین الملل داشت.

دستاوردهای جمهوری اسلامی و دولت و ملت عراق دستاوردهای راهبردی بزرگی است که حفظ آنها مهم است. عراق از جبهه دشمن خارج و به اردوگاه خودی وارد شد و این روند را تثبیت کرد.

*** نیروی قدس از چه زمانی بر مساله عراق**



**سردار سلیمانی فقط
یک فرمانده نظامی نبود؛
سیاست را هم خوب
می فهمید و درک درستی از
سیاست بین الملل داشت.
عرصه فرهنگی و اجتماعی
را می شناخت و تعاملاتی که
با مردم داشت، بیانگر عمق
نگاه ایشان بود**



ایران بود که عراق یک کشور اشغال شده است و به عراقی‌هایی که در خارج هم بودند اعلام کردند که اگر بدون هماهنگی وارد کشور شوند، به‌عنوان تروریست با آنان برخورد می‌کنند.

منظور از عراقی‌ها، عمدتاً معارضانی بود که در ایران حضور داشتند. در عراق هم تعدادی از معارضان سیاسی بودند که با آمریکا کار می‌کردند و با آنها حشر و نشر داشتند ولی عده و عده زیادی نداشتند؛ مانند آقای علاوی که آمریکا با تلاش خودش او را نخست‌وزیر کرد.

به هر حال ورود ما به صحنه عراق از سال ۲۰۰۳ جدی شد که باید جلوی طرح آمریکا را می‌گرفتیم.

*** پیش از این ورود، تحلیل‌ها در داخل درخصوص آینده عراق و حضور آمریکا چه بود؟ مسلماً بررسی‌های زیادی باید صورت گرفته باشد. نظر کارشناسان چه بود؟**

در داخل کشور، از یکی دو سال قبل از آن، جلسات زیادی برگزار شد که چه اتفاقی می‌خواهد در عراق بیفتد؟ یکی از مباحث این بود که آیا آمریکا به عراق حمله خواهد کرد یا نه و آیا نظام صدام را ساقط می‌کند؟ چیزی که بیشتر برآورد می‌شد این بود که آمریکا صدام را برمی‌دارد اما نظام سیاسی را حفظ می‌کند و علتش این بود که اگر نظام را برمی‌داشت جریان‌ها می‌توانست حاکم شود معارضانی بودند که عمدتاً در ایران حضور داشتند و در نتیجه آمریکا نباید نظام را تغییر می‌داد.

*** ولی این‌طور نشد و آمریکا نظام را هم تغییر داد.**

آمریکا وقتی وارد شد، نظام سیاسی و حزب بعث را ملغی و ارتش را منحل کرد و چون می‌خواست مدل را کاملاً آمریکایی کند، می‌گفت هرچه تجهیزات شرقی هست باید خارج شود و آمریکایی‌ها بیایند و ارتش را از نو بسازند.

جمهوری اسلامی از زمان اشغال و حتی قبل از اشغال شروع به مشورت دادن به رهبران معارض کرد که تعدادی از آنان در ایران، سوریه و مناطق دیگر بودند.

بحث این بود که برداشتن رژیم صدام باید توسط خود مردم عراق صورت بگیرد

و جمهوری اسلامی ایران از ابتدا مخالف این بود که آمریکایی‌ها دخالت کنند و مشورت‌های ما هم موثر بود که این را به آمریکایی‌ها قبولانند که باید این اتفاق بیفتد اما آمریکا برخلاف تعهدش عمل کرد و در برنامه‌ای، سفیرشان در ترکیه برخی از رهبران عراقی را خواست و پیام رئیس‌جمهور آمریکا را به آنها داد که ما به این کشور حمله نظامی خواهیم کرد و آن را اشغال می‌کنیم و نظام صدام را برمی‌داریم و یک حکومت نظامی تشکیل می‌دهیم تا فرآیندهای بعدی مهیا شود و اگر لازم شد از شما استفاده خواهیم کرد. این کار برای رهبران معارض خیلی سنگین بود.

شما در هر فرآیند که بنگرید مانند شکل‌گیری دولت، انتخابات، قانون اساسی و... آمریکا به دنبال این بود تا توافقنامه امنیتی را امضا کند که خیلی خطرناک بود و متنی که آمریکایی‌ها در قرارداد آورده بودند دو سه اشکال استراتژیک داشت؛ یکی اینکه حاکمیت و سیادت ملت عراق را در دست می‌گرفت و در عرصه زمین و هوا، آمریکا حاکم می‌شد. چون در پیش‌نویس آمریکایی‌ها آمده بود که تشخیص تهدید با آنهاست و آنها با تهدید مقابله خواهند کرد. این بزرگ‌ترین تهدید برای همسایه‌ها بود.

*** مشابه کاری که در افغانستان کردند.**

یکی از خیانت‌ها و جنایت‌های آمریکا در افغانستان همین بود که حاکمیت ملی



**عملیات جرف الصخر
جزء شاهکارهاست و
خط شکست داعش از
همینجا شروع شد و بعد
از آن در منطقه التاجی
جلوی پیشروی‌های داعش
گرفته شد و عملیات‌های
تهاجمی شروع شد تا به
این وضعیت رسید. عنایت
ائمه به حاج قاسم در این
خدمات بود**

افغانستان را زیر سوال برد و این می‌تواند برای کشورهای همسایه مشکل‌ساز باشد.

مساله دیگر، قانون کاپیتولاسیون بود. قانون آمریکا این است که همه سربازان آنها در خارج باید مصونیت دیپلماتیک و قضایی داشته باشند. این موضوع هم سیادت و دادگاه‌های عراق را زیر سوال می‌برد.

در عراق در این زمینه کار خیلی سنگینی شد که با آن مخالفت کردند. عراق این مفاد را امضا نکرد و به همین خاطر قانون داخلی آمریکا اجازه نمی‌دهد که بماند؛ ضمن اینکه ارتش آمریکا دچار فرسودگی و آسیب‌های شدید شد و تعداد سربازان آمریکایی که دچار مشکلات روانی شدند خیلی زیاد است.

اینکه آمریکایی‌ها به بهانه کمک به امنیت عراق، متوسل به ایران شدند، بخشی از آن برای نجات خودشان از باتلاقی بود که ایجاد کرده بودند.

اما از طرف ایران، تقریباً می‌توان گفت تا امروز در همه پرونده‌ها، جمهوری اسلامی در کنار ملت، رهبران و مراجع دینی عراق بوده و اگر این اشغال ادامه می‌یافت، دیگر از استقلال و سیادت و حاکمیت ملی عراق خبری نبود. باید به صراحت گفت که جمهوری اسلامی در کنار ملت و رهبران عراق، به دفع این خطر بزرگ کمک کرد.

در موضوعات دیگر مثل همین خطر گروه‌های تکفیری افراطی و تروریستی نظیر داعش که آمده بود تا پایتخت را بگیرد و حکومت را ساقط کند، باز جمهوری اسلامی در کنار این ملت و رهبران عراق و مراجع دینی ایستاد و جلوی خطر تجزیه عراق را گرفت.

در موضوع گُردها هم همین‌طور. جمهوری اسلامی صراحتاً با اقدام تجزیه‌طلبانه بعضی از رهبران گُرد که خواسته آمریکا و اسرائیل بود مخالفت کرد و در این کار صداقت کامل هم داشت.

**** اعلام موضع قاطع سردار سلیمانی به گُردها**

*** سردار سلیمانی هم در همین مساله به‌خصوص تلاش‌های گسترده‌ای داشت و جلسات زیادی با گُردها برگزار**

داعش در این سال‌ها به خطر افتاده بود.

موضوع فقط اربعین نبود. مساله داعش موضوع اصلی در عراق و سوریه بود که به نیابت از آمریکا می‌جنگید.

من معتقدم یک دلیل اینکه مردم اینچنین در مراسم تجلیل از حاج قاسم حضور پیدا کردند، عنایت آقا اباعبدالله الحسین(ع) و حضرت ابوالفضل(ع) بود برای اینکه سردار سلیمانی و هم‌زمان شهیدش راه اربعین حسینی را باز کردند. از عملیات جرف الصخر که شروع کردند، تا امروز که راهپیمایی اربعین حسینی ثبت جهانی شده، هر ساله بر خیل این جمعیت افزوده می‌شود. این همایش بزرگ متعلق فقط به شیعیان هم نیست از همه ادیان و مذاهب در آن شرکت می‌کنند.

در باز کردن مسیر اربعین حسینی، حاج قاسم نقش اول را داشت و امام حسین(ع) در همین دنیا مزدش را به ایشان داد.

داعش می‌خواست در عراق نظام سیاسی و حکومت شیعه که حاکم بود را از بین ببرد و خلافت را به جایش بگذارد. درواقع آمریکا به دنبال این بود که داعش بتواند کار را تمام کند.

یکی از برنامه‌های اساسی داعش در تحقق این هدف، از بین بردن عتبات مقدسه مثل کربلا، نجف و کاظمین بود؛ شبیه کارهایی که در سامرا کردند.

وجود عتبات عالیات در آنجا یکی از بزرگ‌ترین ظرفیت‌های فرهنگی و دینی برای دو ملت عراق و ایران است و خود این فرهنگ اهل بیت، یکی از دلایل اصلی بود که ما توانستیم در عراق در برابر پدیده تروریسم موفق باشیم.

اولین جایی که داعش در آن ظهور و بروز پیدا کرد، مناطقی بود که آمریکایی‌ها در ابتدا حضور داشتند یعنی در یکی از پیچیده‌ترین و سخت‌ترین مناطق نزدیک به کربلا که جرف الصخر هم در این مناطق است و کسی جرأت نمی‌کند از آنجا رد شود.

ابتدا این کانون مورد هدف قرار گرفت. بزرگ‌ترین تهدید مسیر اربعین در اینجا بود که اگر شکسته می‌شد راه‌های دیگر را هم باز می‌کرد.

عملیات جرف الصخر جزء شاهکارهاست

وقتی شهرهای مذهبی عراق هنوز امنیت نداشت، تلاش ما این بود که زمینه و بستر برای حضور زائران دو کشور فراهم شود. هرچه این پیوندها عمیق‌تر شود و منافع به هم گره بخورد از حجم تهدید کاسته می‌شود و یکی از کارهای بزرگی که حاج قاسم در طول این چند سال انجام داد، ارتباط و پیوند نه تنها در سطح حاکمیت بین عراق و ایران و سوریه و ایران، بلکه پیوند در همه سطوح و عرصه‌های حکومتی، اجتماعی، نخبگانی و دانشگاهی بود.

ساعت‌ها با عشایر و شیوخ بحث می‌کردیم تا بیایند و ایران را ببینند؛ زمانی که هنوز پروازهایمان هم راه نیفتاده بود. در عرصه‌های اجتماعی خیلی کار کردیم. می‌توانستیم با مردم پیوند برقرار کنیم. از آنجایی که شیوخ و عشایر در عشیره خود گروه‌های مرجع بودند، این افراد را تشویق می‌کردیم و آنها را تا مرز مهران می‌آوردیم. بعضی از آنها نگران بودند که اگر وارد ایران شوند آنها را دستگیر و اعدام می‌کنند.

حداقل در طول ۴ قرن، از زمان حکومت عثمانی‌ها در عراق، فرهنگ بی‌اعتمادی میان دو کشور وجود داشته است و آنها ایران را دشمن خود می‌دانستند. این فرهنگ تا زمان رژیم بعث ادامه داشت که دشمنی با ایران را در ذهن بچه‌ها از کودکی شروع کرده بودند.

مساله رفت و آمد اتباع دو کشور هم با هدف مقابله با همین ذهنیت تعریف می‌شد. ما عدد تعیین کرده بودیم که رفت و آمد میان دو کشور در سال باید به مثلاً ۱۰ میلیون برسد و تلاش کردیم تا ویزا را هم برداریم.

این یک راهبرد بود که از منظر امنیت و منافع ملی، هرچه تعاملات مردمی را بیشتر و مستحکم‌تر کنیم، تهدیدات کمتر می‌شود.

*** یکی از کارهای مهم سردار سلیمانی در عراق، مساله اربعین بود که امروز به یکی از بزرگ‌ترین نمادهای پیوند دو ملت تبدیل شده و آثار فراوانی دارد. چطور روی این موضوع تمرکز شد و برای تحقق آن چه کارهایی صورت گرفت؟ چون مساله اصلی طبیعتاً امنیتی بود که به واسطه**

کرد. می‌دانید مشخصاً درخصوص چه موضوعاتی گفت‌وگو می‌کردند؟

فرمانده شهید ما با رهبران جریان تجزیه طلب گفت‌وگوهای چند ساعته داشت و صراحتاً به آنها گفت که این کار به مصلحت گردها و استقلال و تمامیت ارضی عراق و منطقه نیست.

معتقد بود شکل‌گیری مرزهای سیاسی بر مبنای قومیت به معنای تجزیه منطقه است. می‌گفت مساله فقط کردستان عراق نیست، بلکه مساله کل منطقه است و اولویت منطقه این نیست ولی آنها گفتند دیگر تصمیم‌مان را گرفتیم. حاج قاسم به ایشان گفت من می‌خواهم به بغداد و ترکیه بروم، آیا در مقام دوست شما بروم یا مقابل شما؟ هیچ رهبر یا شخصیت سیاسی را نمی‌بینید که اینقدر صادقانه و قاطع صحبت کند.

رهبران کشورهای منطقه و شخصیت‌های عراقی اعتراف دارند که جمهوری اسلامی در عمل به هر آنچه می‌گوید، صادق است. همین الان هم این را می‌گویند. درحالی‌که برخی که گاهی به آمریکا اعتماد کردند دیدند که آمریکا سربرنگاه رهایشان کرد.

از سال ۲۰۰۳ که جمهوری اسلامی با فرماندهی حاج قاسم به صحنه عراق و منطقه ورود کرد، تاکنون هر روز ما با یک پدیده مهم روبه‌رو بودیم، از دولت‌سازی و قانون اساسی گرفته تا داعش و... در طول این مدت و به‌رغم همه این اتفاقات، جمهوری اسلامی به کمک و همکاری با دولت، مردم و شخصیت‌های عراق اهتمام داشته و تلاش‌های زیادی در جهت توسعه و تقویت همکاری‌های دوجانبه صورت گرفته است.

* ولی قبول دارید که سطح همکاری‌های ما با عراق به اندازه تلاش‌هایی که انجام داده‌ایم، نیست؟

درست است امروز سطح همکاری‌ها در تراز ظرفیت‌های ما نیست اما در این زمینه تلاش زیادی صورت گرفت. ایران اولین کشوری بود که تلاش کرد زیرساخت‌های عراق را برقرار کند مثل اتصال شبکه برق، فیبر نوری، گاز و توسعه تعاملات مردمی اما این تلاش‌ها کامل نیست.



می‌داد. در این تشییع بعضا افرادی که شاید در این ۴۰ سال در یک راهپیمایی هم شرکت نکردند، آمدند و برای حاج قاسم اشک ریختند.

این واقعه یک رکورد بود که در تاریخ ثبت شد که چطور مردم از یک فرمانده شهید خود تجلیل کردند؛ به نحوی که مقام معظم رهبری آن روز را یکی از ایام الله معرفی کردند.

حاج قاسم در مکتب امام خمینی (ره) و حضرت آقا پرورش یافت که همان مکتب عاشورا است. شما در هیچ شخصیتی اینقدر عنوان‌های مقدس نمی‌بینید؛ شخصیتی که دوست و دشمن به بزرگی‌اش اعتراف می‌کنند.

سردار سلیمانی فقط یک فرمانده نظامی نبود؛ سیاست را هم خوب می‌فهمید و درک درستی از سیاست بین‌الملل داشت. عرصه فرهنگی و اجتماعی را می‌شناخت و تعاملاتی که با مردم داشت، بیانگر عمق

مراسم تجلیلی که برای حاج قاسم گرفتند باور کردنی نبود. مثلا مردم در کاراکاس ساعت‌ها جلوی سفارتخانه ایران ایستادند و صف کیلومتری کشیدند تا ادای احترام کنند و دفتر یادبود را امضا کنند. در برخی مناطق تا چند روز بعد از شهادت مراسم برگزار کردند که این عنایت خداوند است. تلقی آنها این بود که حاج قاسم شهید راه بشریت است که به دست تروریسم بین‌الملل یعنی دولت آمریکا ترور شد و حاج قاسم کسی بود که به بشریت خدمت می‌کرد. این نگاه مردم ونزوئلاست و بنده با این افراد مواجه بودم که می‌گویم.

در ایران، خون شهید سلیمانی جامعه را تحت تاثیر خود قرار داد و همبستگی و اتحاد ایجاد کرد. مراسم تشییع پیکر حاج قاسم خلق یک حماسه جاودانه در تاریخ است که نمونه ندارد. در عراق هم همین‌گونه بود. حماسه تشییع پیکر سردار سلیمانی، بیعت و وفاداری به خادمین ملت را نشان

و خط شکست داعش از همینجا شروع شد و بعد از آن در منطقه التاجی جلوی پیشروی‌های داعش گرفته شد و عملیات‌های تهاجمی شروع شد تا به این وضعیت رسید. عنایت ائمه به حاج قاسم در این خدمات بود.

**** صف‌های کیلومتری در «کاراکاس» برای ادای احترام به حاج قاسم**

*** اگر شما بخواهید در خصوص ویژگی‌های فردی و صفات شخصیتی و مدیریتی سردار سلیمانی به چند نمونه اشاره کنید، کدام خصوصیات را از بقیه برجسته‌تر می‌بینید؟**

یکی از ویژگی‌های فردی حاج قاسم، همین خدماتی است که به اسلام، قرآن، ائمه اطهار و جامعه بشریت در مقابله با تروریسم کرد. به نظر من باید از این منظر به موضوع نگاه کرد که چه شد حاج قاسم این اندازه در سطح ایران، منطقه و دنیا مطرح شد؟ این یک حقیقت است. در آمریکای لاتین،



کنید که اگر داعش موفق شده بود، چه بر سر ملت ما می‌آمد. اگر داعش موفق می‌شد، همین کارها را علیه ملت ما انجام می‌داد و امکان داشت این خطر را حتی در اروپا یا هر نقطه دیگری از جهان هم ایجاد کند. قدرت تبلیغاتی، روانی، نظامی، امنیتی، انسانی و مالی داعش بیش از حد بود و حاج قاسم جلوی این رویه را گرفت.

یقیناً اگر آمریکا در عراق شکست نخورده بود، جنگ را به ما تحمیل می‌کرد. اینکه حضرت آقا می‌فرماید حاج قاسم و مجاهدت شهدا، سایه جنگ را از سر ما برداشت، یک حقیقت است. امنیت داخلی به دست سردار سلیمانی و امثال ایشان محقق شد. در جنگ ۸ ساله، خطرناک‌ترین خطوط جبهه در دست لشکر حاج قاسم بود. در سیستان و بلوچستان و مقابله با اشرار دیدیم که چطور عمل کرد. همزمان که با آنها می‌جنگید، برایشان زمین و چاه آب می‌گرفت تا کشاورزی کنند و اعتقاد داشت خیلی از این افراد به خاطر تنگدستی و فقر به این کار رو آورده‌اند. در یک کلام، ایشان هم منطقه را از خطر تجزیه رهاوند و هم خطر جنگ و تروریسم را از سر ملت ایران دور کرد.

*** سردار سلیمانی نماد و شاخص اصلی جبهه مقاومت بود و یقیناً بیشترین نقش را در شکل‌دهی و انسجام آن داشت. حالا این نماد دیگر به لحاظ فیزیکی در میان ما نیست. شما وضعیت جبهه مقاومت در دوران پس از حاج قاسم را چطور ارزیابی می‌کنید؟ آیا این فقدان روی این جبهه تأثیر منفی نگذاشته است؟**

نکته مهم این است که برکات خون حاج قاسم امروز از حیات او بالاتر است. خون او و دیگر شهدای همراهش از جمله شهید ابومهدی باعث شد موج میلیونی در عراق شکل بگیرد و بلافاصله پارلمان و مجلس نواب عراق رأی اخراج آمریکایی‌ها را داد.

این خون پرده از چهره منافق آمریکا برداشت تا همه ببینند که آمریکا نه تنها دشمن تروریسم نیست، بلکه خودش نماد ترور است.

این خیلی مهم است که در دنیا بگویند آمریکا رهبر مبارزه با تروریسم را ترور کرد. اما در خصوص آینده جبهه مقاومت،

حاج قاسم این‌گونه بود. ارادت سردار سلیمانی به شهدا و خانواده شهدا طوری بود که خودش را به آنها مدیون می‌دانست. هر وقت می‌خواست به محل کارش برود، وقتی وارد سالن می‌شد، راهرویی که به سمت دفترش می‌رفت تماماً مزین به عکس شهدای دفاع مقدس، عراق، افغانستان، لبنان، سوریه، فلسطین، یمن و... بود و وقتی وارد این راهرو می‌شد حالتش تغییر می‌کرد. چند دقیقه آنجا می‌ماند و با شهدا نجوا می‌کرد و عکس آنها را می‌بوسید.

از دیگر ویژگی‌های حاج قاسم که به معنای حقیقی قابل مشاهده است، ولایت‌مداری و ذوب‌شدن در ولایت بود. او به وضوح نشان داد که ولایت‌پذیری یعنی چه. فرماندهی که ۴ دهه در صحنه رزم بوده، با آن کارنامه سنگین و پرافتخار، کسی که رفته در مسکو با رئیس‌جمهور روسیه مذاکره کرده و در تراز ابرقدرت‌ها نقش‌آفرینی داشته، وقتی ببیند که ولی فقیه در موضوعی، نظر دیگری دارد، انگار دیگر هیچ نظری نبوده است. تمام هم و غمش این است که نظر رهبری اجرا شود و برای این کار همه را بسیج می‌کرد.

نگاه حاج قاسم به تکلیف این بود که ولایت چه می‌گوید. در سخنرانی‌ها و در نوشته‌هایش به همه توصیه می‌کند که مساله جمهوری اسلامی مساله ولایت است و برای آن قسم جلاله می‌خورد. او مصداق عملی یک انسان ولایت‌مدار بود و افراد اینچنینی زیاد نیستند و حتماً یکی از مصادیق دیگرش سیدحسن نصرالله است که مرد الهی و ذخیره الهی است و دقیقاً همین نگاه را دارد که حتی تمایلات آقا را برای خود تکلیف می‌داند.

*** یک نکته که شاید کمی در بیان کارنامه سردار سلیمانی و نیروی قدس و در یک شکل کلی‌تر، «نظام» مغفول می‌ماند، توجه به مساله منافع ملی است. یعنی برخی اینطور القا می‌کنند که اهداف و برنامه‌ها خیلی با منافع ملی پیوند ندارد. آیا همین‌طور است؟ اگر نه، این پیوند چطور تعریف شده است؟**

اصلاً یک مساله مهم در عملکرد حاج قاسم امتزاج منافع ملی با مصالح اسلامی است. ما از ملت‌های مسلمان حمایت کردیم اما از منافع ملی هم غافل نشدیم. شما نگاه

نگاه ایشان بود. او کسی نبود که بخواهد فقط با توپ و تانک منطقه را از دست دشمن بگیرد. اعتقاد داشت که باید با مردم کار و زندگی کرد. اینکه حضرت آقا می‌فرمایند ایشان یک فرمانده جنگی بود و در عین حال حدود شرعی را رعایت می‌کرد اولین خط قرمزش همین بود که نباید به هر قیمتی کار را پیش برد. یکبار ایشان در میدان جنگ، شبانه به خانه متروکه‌ای رفت و در آنجا نماز خواند و روی کاغذ نوشت که من در اینجا نماز خواندم، ای صاحب خانه راضی باش. معمولاً یک فرمانده در میدان جنگ ممکن است به این موارد توجه نداشته باشد.

حاج قاسم واقعا عبد صالح خدا و اهل ذکر و خداترس بود. به دنبال نام نبود و به تعبیری، «خودی» نداشت که «خودیت» داشته باشد. این وعده خداست که اگر برای خدا به دین خدا خدمت کردید، خدا محبت شما را در قلوب مردم و مومنین می‌اندازد.

* چرا آمریکا عراق را برای ترور سردار سلیمانی انتخاب کرد؟ آنها با این ترور در خاک عراق چه هدفی را دنبال می‌کردند و تا چه اندازه به آن رسیدند؟

باور بنده این است که طرح ترور سردار سلیمانی توسط آمریکا و صهیونیست‌ها مربوط به الان نبود هرچند در این مقطع رخ داد. اینکه چرا عراق را برای این کار انتخاب کردند، با همان محاسبات جاهلی آمریکایی بود.

آمریکایی‌ها فکر می‌کردند که اگر ما سردار سلیمانی را در عراق بزنیم و بتوانیم در آنجا بمانیم، مقاومت حساب کار خود را خواهد کرد؛ چون جایگاه عراق در کل تحولات منطقه اثرگذار است.

گمان آمریکا این بود که اگر این اتفاق بیفتد و موفق شود، کار سوریه، لبنان و دیگران هم ساخته است. این همان نگاه غلطی است که آمریکایی‌ها در طول چند سال نسبت به انقلاب اسلامی و نظام ما هم داشتند. آمریکا یک اشتباه استراتژیک دیگر هم دارد

حاج قاسم در تقویت این جبهه نقشی بی‌بدیل داشت. امروز چه آمریکا بخواهد و چه نخواهد، جبهه مقاومت نظام‌مند شده و این‌گونه نیست که در نبود سردار سلیمانی خیمه مقاومت از هم بپاشد. ما امروز هیچ تزلزلی در مقاومت فلسطین، لبنان و یمن نمی‌بینیم و برعکس، آنها مقاوم‌تر هم شده‌اند. یکی از خصوصیات حاج قاسم همین بود که فرهنگ مقاومت را به دیگران منتقل و آنها را با هم هماهنگ کرد. امروز می‌بینید این پیوند بین لبنان، یمن، سوریه و... ایجاد شده است.

حزب الله در سوریه خون داد و فرماندهان‌شان در عراق حضور یافتند. مفهومش این است که امروز جبهه مقاومت به یک قدرت تبدیل شده و چون پایه‌های مردمی و ایمانی دارد، مستحکم است و حاج قاسم در شکل‌گیری این نظام نقش اصلی را داشت.

البته آمریکایی‌ها سعی دارند با عملیات روانی، خلاف این را القا کنند که می‌طلبند ما هوشیاری بیشتری داشته باشیم.

و آن این است که در مسیر منافع نامشروع خود هیچ‌وقت منافع ملت‌ها را نمی‌بینند و از همین جا هم ضربه می‌خورد. تصور می‌کند با توپ و تانک بی‌مهابا می‌زند و جلو می‌رود و کسی جلودارش نیست و با همین نگاه عمل می‌کند.

مثلاً در افغانستان فقط با عقلانیت ابزاری می‌نگرد و مسائل دیگران را نمی‌بیند و در برابر آنها صف‌آرایی می‌کند. وقتی می‌خواست طالبان را بزند، تحت عنوان قهرمانان ملی شروع به تشویق مجاهدین کرد؛ وقتی حکومت خواست تشکیل شود به آنها گفت حق ندارید دخالت کنید و آنها را جنگ‌سالار نامید. حالا شما حساب کنید مجاهد افغانی که در دوره تجاوز ارتش سرخ شوروی جنگیده و محاسنش سفید شده و می‌بیند آمریکا دارد این کار را با او می‌کند، آیا در برابرش نمی‌ایستد؟ در عراق هم این‌گونه

هستند و منافع ما با منافع عراق مشترک است و تهدیدات مان نیز شبیه به هم و مشترک است. سیاست جمهوری اسلامی از اول سیاست ثبات، استقلال، حفظ حاکمیت ملی و دفع اشغالگری بود. محاسبه آمریکایی‌ها در ترور سردار سلیمانی غلط بود و جمهوری اسلامی هم بلافاصله سیلی خود را زد. عراق هم اعلام کرد که آمریکا حاکمیت ما را نقض کرده و مساله اخراج آنها پیش آمد. کلام آخر اینکه ما باید بر دستاوردهای شهیدایمان پافشاری و آنها را تثبیت کنیم و بدانیم که دشمن شکست خورده اما مأیوس نشده است. ما برای تحقق این اهداف باید راه شهدایی مثل حاج قاسم را با قدرت ادامه دهیم.

***ممنون از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.**

می‌گیرند و اعدام می‌کنند. آمریکا فکر می‌کرد با زدن و عملیات روانی و اقدامات بعدی می‌تواند اوضاع را در عراق به نفع خود تغییر دهد اما موجی که این شهادت و این خون‌ها به راه انداخت و تظاهرات میلیونی‌ای که انجام شد، محاسبات‌شان را به هم زد. آمریکا وقتی دارد این کار را می‌کند (ترور سردار سلیمانی در عراق) می‌داند حاکمیت ملی عراق را نقض می‌کند اما می‌گوید این من هستم که تصمیم می‌گیرم. عراق یک کشور پیچیده است و محاسبات آمریکایی‌ها در آن دقیق نیست، ضمن اینکه عرض کردم، آنها هیچ‌گاه منافع خودشان را با منافع ملت‌ها گره نزده‌اند. ولی در طرف مقابل، یکی از توفیقات ما این است که دو ملت با یکدیگر همجنس

است و یکی از خیانت‌های آمریکا همین است که نمی‌گذارد دولت‌های قوی و ارتش ملی و حرفه‌ای که مجاهدان در آنها هستند، شکل بگیرد.

آمریکا منافع ملی و هنجارهای فرهنگی و اجتماعی کشورها را نمی‌بیند. اینکه در آموزه‌های نظامی به سربازانش می‌گوید داریم می‌رویم یک جامعه متوحش را متمدن کنیم، یعنی به او اجازه می‌دهد هر جنایتی بکند. برای اینها جبهه معارض درست می‌کند.

اگر حاج قاسم و ابومهدی را در عراق می‌زدند تصویرش این است که همه می‌گویند حاج قاسم را زد، ما که جای خود داریم. بعد از این ترور، در بغداد عملیات روانی عظیمی راه انداختند که فرماندهان حشد الشعبی و سران گروه‌های مقاومت را





گفتگو با سرلشکر موسوی:

ورود نیروی هوایی ارتش به صحنه نبرد با اشاره حاج قاسم

اشاره: امیر سرلشکر سید عبدالرحیم موسوی فرمانده کل ارتش جمهوری اسلامی در گفتگویی تفصیلی با پایگاه اطلاع رسانی ارتش به تحلیل شخصیت شهید سردار سپهبد قاسم سلیمانی در اولین سالگرد شهادت ایشان به دست ارتش تروریستی آمریکا پرداخت که متن کامل آن را در ادامه می‌خوانید:

**** حاصل بذری که حاج قاسم در منطقه پاشید نابودی نظام سلطه و رژیم صهیونیستی است**

*** با تشکر از شما امیر که این وقت را در اختیار ما قرار دادید و قبول زحمت کردید که در خدمتتان باشیم. با توجه به اینکه در ایام سالگرد شهادت سردار شهید حاج قاسم سلیمانی هستیم، اگر اجازه بفرمایید از اینجا شروع کنیم که آشنایی شما با حاج قاسم سلیمانی از چه زمانی شروع شد؟ با توجه به اینکه هردو عزیز از فرماندهان باسابقه نیروهای مسلح هستید.**

بسم الله الرحمن الرحیم. یک سری آشنایی‌هایی که در دوران دفاع مقدس ایجاد شده سرچای خودش هست و بیشتر مسئولانی که اکنون در نیروهای مسلح هستند یک بار همدیگر را در دوران جنگ و برنامه‌های آن زمان دیده‌اند، اما شناخت رسمی و نزدیک ما مربوط به حدوداً سال ۸۴ می‌شد و دورانی که من رئیس ستاد مشترک ارتش شدم و ایشان فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران بودند و در شوراهای فرماندهی و جلساتی که فرماندهان در ستادکل داشتند، همدیگر را می‌دیدیم و باهم تبادل نظر و صحبت‌های معمول نظامی می‌کردیم.

*** یکی از موضوعاتی که درباره عملکرد سردار سلیمانی در دوران فرماندهی نیروی قدس مطرح می‌شود، این بود که اهمیت و عمق استراتژیک ایران بیشتر شد و اگر زمانی در مرزهای خودمان می‌جنگیدیم اما الان دور از مرزها این کار را می‌کنیم و یک اقدام عاقلانه در نیروهای مسلح این است که تهدید را دور کنند. نقش ایشان را در این مسئله چطور می‌بینید؟**

اینکه شما فرمودید، یک بخشی از نقش سردار سلیمانی در منطقه است. شهید سلیمانی با یک درک درست و عمیق از اهداف انقلاب اسلامی و تدابیر فرمانده معظم کل قوا، میدان اقدام را روبه‌روی خودش می‌دید و برای عمل در این میدان اقدام، طراحی کرد و وارد صحنه شد و طرح‌ها را عملیاتی کرد.

سردار سلیمانی یک بذری را در منطقه کاشت و همه انسان‌هایی که از ظلم نظام سلطه و شرارت رژیم صهیونیستی به تنگ آمده بودند دور یک پرچم جمع کرد، بدون آنکه آنها را به ارتش یک کشور وابسته کند و پرچمداری را هم به دست خودشان داد. او این بذر را در منطقه پاشید و آبیاری کرد و امروز آن بذر به یک درخت تنومند تبدیل شده که حاصل آن قطعاً فروپاشی نظام سلطه و اضمحلال رژیم صهیونیستی خواهد بود. شکست‌های سنگین راهبردی که نظام سلطه به سرکردگی آمریکا از عملکرد سردار سلیمانی خورده، موبد این ادعاست که ایشان یک تغییر راهبردی بر کل منطقه صورت دادند که بعدها آثار آن معلوم می‌شود.

**** رژیم صهیونیستی در سرازیری اضمحلال است**

نکته مهم این بود که ایشان با توکل به خدا موفق شد پیچیده‌ترین ترفندهای رژیم‌های شیطانی را نقش بر آب کند و آنها را شکست دهد. یک مقداری اگر در نحوه طراحی و سازماندهی به میدان آوردن و مدیریت و سازماندهی داعش مطالعه کنیم، بنظر می‌رسد که نه تنها در تاریخ معاصر، بلکه در تاریخ ما گروهی به این پیچیدگی نداریم که همه صاحبان قدرت، سیاست و زرادخانه‌های بین المللی با بکارگیری حتی بخش‌های فرهنگی برای چیزی که ضد ارزش و ضد فرهنگ است، به میدان بیایند و بخواهند تمام ترتیبات فرهنگی، سیاسی، اعتقادی منطقه را بهم بریزند و منطقه را آنطور کنند که مورد نظر خودشان است.

اما یک نفر مثل سردار سلیمانی حرکت کرد و با کمک و استفاده از همان گروه‌ها که گفتم، به میدان آمد و این ترفند پیچیده را شکست داد. شکست‌هایی که نظام سلطه به سرکردگی آمریکا و رژیم صهیونیستی خورده اصلاً قابل جبران نیست و دیگر نمی‌توانند به مواضعی که از آن عقب رفتند، دوباره برگردند. برگشتن آمریکا به ده سال و بیست سال پیش اصلاً امکان ندارد و مسیر اضمحلال رژیم صهیونیستی در سرازیری است و نمی‌تواند دوباره وارد سربالایی شود. این

کار بزرگ را شهید سلیمانی انجام داد. یک انقلابی با یک رهبرانی مثل حضرت امام و حضرت آقا و یک کشوری مثل ایران و ملتی مثل ملت ما و دانشگاهی مانند دانشگاه دفاع مقدس می‌توانست انسانی در تراز جهانی برای چنین مأموریت بزرگی معرفی کند. بنابراین ایشان یک شخصیت ارزنده‌ی تربیت‌شده‌ی دفاع مقدس بود.

آمریکایی‌ها اشتباه خیلی بزرگی کردند و در روزهای اول بعد از شهادت ایشان هم، این مضمون را زیاد شنیدیم که «شهید سلیمانی» هراسش برای آمریکایی‌ها از «سردار سلیمانی» بیشتر است. این حرف، حرف درستی است. آنها با این کار غیرعاقلانه آیینی‌ای را شکستند و خودشان مقدمه تکثیر هزاران آئینه را فراهم کردند که همه آنها ضد رژیم نامشروع صهیونیستی خواهند بود.

**** هدف داعش، ایران بود**

*** شما در صحبت‌هایتان به داعش اشاره کردید. یکی از اهداف داعش تهدید امنیت و تمامیت ارضی جمهوری اسلامی بود و حتی به نزدیک مرزهای ما هم آمدند. شما بعنوان یک فرد نظامی باتجربه، چقدر این پدیده را برای جمهوری اسلامی و منطقه خطرناک می‌دانید؟**

در زمان حضور نحس آنها، مردم به اندازه لازم خطرشان را احساس کردند که چگونه موجوداتی هستند و با چه روش‌هایی اهداف خود را پیش می‌برند و بغضی که نسبت به ایرانی‌ها داشتند را فهمیدند. در این ماجرا - اگرچه شروعش از سوریه و عراق بود، اما - مثل بسیاری از توطئه‌ها، هدفشان ایران و ایرانی بود. این غیرت ایرانی و این ایستادگی ایرانی و ایستادگی الهام بخشی که ملت ایران دارد، برایشان خطرناک است. یک ملتی که روی پای خود و با تکیه بر توانایی‌های خودش از زندان نظام سلطه بیرون آمده و بزرگترین دشمن نظام سلطه شده است، اگر به اهدافش برسد، نتیجه آن، پایان کار نظام سلطه خواهد بود، پس هدف از تولید داعش، جمهوری اسلامی بود.

تاکید دین ما و همچنین آئین‌نامه‌های نظامی ما می‌گوید که اگر بگذاریم دشمن



جاذبه در حداکثر ممکن و دافعه در حداقل لازم؛ شما این را در شخصیت شهید سلیمانی می‌دیدید. درمباحث سیاسی که بعضی وقت‌ها پیش می‌آمد واقعا ایشان یک آدم فراملی بود. با عالی‌ترین مقامات کشورهایی که برای خودشان در نظام بین‌الملل دارای جایگاهی هستند نیز به راحتی ارتباط برقرار می‌کرد و به همین ترتیب با یک رزمنده حشد شعبی و یک نیروی داوطلب مردمی در سوریه و یا یک جهادگری که در خوزستان به سیل زده‌ها کمک می‌کرد. شرح صدر فوق‌العاده‌ای داشت. یک کار بزرگ در این حد که او مسئولیتش را داشت، با محدودیت‌ها و ملاحظات و چالش‌های زیادی همراه است، موافق و مخالف زیاد دارد، انواع و اقسام ایده‌ها مطرح می‌شود.

* **بخصوص محدودیت‌های امکاناتی**

حالا محدودیت‌ها یک طرف، ایده‌های مختلف هم یک طرف. اینکه کسی پیدا شود که بتواند همه اینها را گوش کند و هیچ کسی را تخطئه نکند و بیرون نیندازد، خدای نکرده -البته ما این رفتار

*** شما در ابتدای مصاحبه به شخصیت مدیریتی حاج قاسم اشاره کردید. افکار عمومی بیشتر ابعاد حماسی و نظامی ایشان را دیده است اما این سوال مهمی است که ایشان چطور عرصه را مدیریت کرد و در جبهه مقاومت از کشورهای مختلف، آدم‌ها را دور هم جمع کرد؟ چرا که این کار نیازمند شناخت فرهنگ‌های مختلف است.**

این نمونه فقط از ایران و دانشگاه دفاع مقدس برمی‌آید. ما شخصیت‌های بزرگ نظامی و سیاسی در طول تاریخ داریم که خیلی‌هایشان قابل احترام هم بودند و ملت‌هایشان هم به آنها افتخار می‌کنند، اما کسی که مجموع این خصوصیات را داشته باشد کمتر سراغ داریم. یک فردی که با آن اشراف راهبردی و اشراف اطلاعاتی دقیق و با آن نیرویی که در دست دارد، این قدرت عظیم را در دست داشته باشد که می‌تواند معادلات یک منطقه و بلکه بعضی معادلات فرامنطقه‌ای را جابجا کند، اما بعد شما می‌بینید این آدم در مقابل یک بچه شهید آن طور متواضع و خاکی و پایین می‌آید که به راحتی آن بچه دو یا سه ساله با او ارتباط برقرار می‌کند.

تا آستانه خانه بیايد، طبق مبانی دینی، قطعا دلیل خواهیم شد. اگر قبل از ورود به حریم خانه جلوییش را گرفتیم خیلی راحت‌تر است تا اینکه درون خانه با او بجنگیم. فارغ از مسائل راهبردی که جنبه‌های سیاسی، اعتقادی و نظامی داشت، این عاقلانه‌ترین و دقیق‌ترین کار بود که این پدیده در نقطه شروع خود سرکوب شود تا به مرزهای ما نزدیک نشوند. البته یکی دوبار تا حدود ۲۰، ۳۰ کیلومتری مرزهای ما نزدیک شدند اما با شدت برخورد شد و دور شدند اما کار دقیق، درست و عاقلانه این بود که در دورترین نقطه با آنها درگیر شویم. سردار سلیمانی ضمن نجات مردم عراق و ملت سوریه از شر داعش، شرّ این خطر را از سر مردم ایران کم کرد. اگر آنها پایشان را به کشور ما می‌گذاشتند، وحشی‌گری‌هایشان به مراتب بیشتر از آنی بود که در کشورهای دیگر انجام دادند.

**** جاذبه حاج قاسم در حداکثر ممکن و دافعه او در حداقل لازم بود**



فرماندهی و مشاوره مثمرتر باشند. آن موقع ظهور داعش یک پدیده جدید و ناشناخته‌ای بود و مقابله با آنها مثل هیچکدام از جنگ های گذشته نبود.

*** خود شهید سلیمانی هم در یکی از سخنرانی‌هایشان اشاره می‌کنند که تفاوت این جنگ با هشت سال دفاع مقدس چه بوده است.**

بله. من به ایشان عرض کردم که این افراد هستند. لیست را از من گرفت و یک نگاهی کرد و گفت باید رویش فکر کنیم. آن موقع مقام رسمی که در این ماجرا مذاکره کند، فرمانده سابق ارتش بودند و من دوستانه با شهید سلیمانی در این مورد صحبت کرده بودم.

مدتی گذشت و بعد از این یک مدت، اولین همکاری‌ها شکل گرفت البته نه به عنوان اینکه ما آنجا برویم و کار عملیاتی انجام دهیم، بلکه برویم و ضمن مشاوره از آن صحنه تجربیاتی بیاندوزیم. گروه کوچکی به آنجا رفتند و برگشتند و بعد گروه دیگری رفتند و برگشتند و بعد از اینکه آمدند و گزارش‌ها را آوردند، این شد مقدمه اینکه پس ما می‌توانیم کمک

فرهنگ و واژگان جدیدی به ادبیات مردم ما اضافه شد به عنوان مدافعان حرم. ما الان می‌بینیم که از ارتش جمهوری اسلامی ایران هم رزمندگانی داشتیم که در آن عرصه رفتند و حضور داشتند و بعضا به شهادت رسیدند؛ چیزی که ممکن است برای افکار عمومی جدید باشد. بفرمایید این موضوع از کجا شکل گرفت و چطور شد که در این زمینه ارتش و سپاه به یکدیگر رسیدند و ما از ارتش شهدایی داریم که در حوزه‌های مختلف حضور داشتند و کار کردند. این ارتباط چطور برقرار شد؟

اگر کس دیگری به غیر از شهید سلیمانی بود شاید این ارتباط به این صورت شکل نمی‌گرفت. اولاً اینکه ما به صورت علنی نیرو بفرستیم را خیلی‌ها شاید به صلاح نمی‌دانستند.

به خاطر دارم یکبار یک لیست ۱۷ نفره نوشتم و به حاج قاسم دادم. گفتم این ۱۷ نفر کسانی هستند که در کردستان، در شرق کشور، در درگیری با طالبان و در درگیری با منافقین و در جنگ تحمیلی حضور داشتند. آدم‌های بسیار با تجربه‌ای هستند و می‌توانند در حوزه مدیریت،

را ندیدیم و برای تقریب به ذهن عرض می‌کنم- مانند برخی که اگر بخواهد حرفی را رد کند، لبخند معناداری بزند یا یک پوزخندی بزند، اصلاً اینطور نبود. در کمال احترام حرف‌های دیگران را ولو مخالف باشد گوش می‌کرد و بعد در عین حالی که همه عوامل دخیل در مسئله دارد به او به عنوان علمدار میدان فشار می‌آورد، با سعه صدر کار را پیش می‌برد.

وقتی شما در طول دو روز سه بار بین چند کشور رفت و آمد کنید و در این میان کارهای پر چالش میدانی و جلسات متعدد با سیاسیون و جلسات کارشناسی داشته باشید، معلوم است که بالاخره بی‌خواهی و گرسنگی و فشارهای عصبی روی آدم تاثیر می‌گذارد اما آنچه که از او می‌دیدیم و در کلام و تدبیرش، آن خستگی هرگز دریافت نمی‌شد.

**** ماجرای معرفی نفرات زنده نیروی زمینی ارتش به حاج قاسم**

*** در سال‌های اخیر بعد از اینکه موضوع مقابله با گروهک‌های تکفیری در کشورهای اطراف ایران شکل گرفت،**

کنیم و خیلی هم می‌توانیم کمک کنیم. بعد از آن، برای اینکه نیروها به چه شکل اعزام شوند، مذاکراتی کردیم و کار شروع شد و تعدادی از عناصر داوطلب نیروی زمینی ارتش برای کمک در حوزه های مختلف وارد شدند.

**** نقش مهم نیرو هوایی ارتش در دفاع از حرم**

اما بخش مهمتر آن مربوط به نیروی هوایی بود. خوب نیروی هوایی یک امکان بالقوه و موثری برای این کار بود. آن هم با شرایطی که کشور سوریه داشت. بالاخره رفتن در چنین فضایی که صحنه آن معلوم نیست، از دست یک عده خلبان جان برکف که برای یک همچین فضایی تربیت شدند برمی‌آمد که شاید ما مشابه آنها را در ارتش‌های دیگر هم نداریم که بتوانند کارهای این چنینی انجام دهند.

**** مشکل ما تعداد زیاد داوطلبان برای اعزام به سوریه بود**

*** فیلم‌هایی هم در فضای غیررسمی منتشر شد که هواپیمای پشتیبانی در چه منطقه خطرناکی و در اوج خطر حضور داشتند و من یکجا از قول یکی از فرماندهان ارتش خواندم که این کار داوطلبان خیلی زیادی هم داشت و اینطور نبوده که به یک عده دستور بدهند که شما باید بروید و خیلی بیشتر از آن چیزی که نیاز بود، داوطلب این کار شدند.**

تمام کسانی که از ارتش جمهوری اسلامی چه در نیروی هوایی و چه زمینی رفتند از بین داوطلبان بودند و بسیاری از داوطلبان هم فرصت رفتن پیدا نکردند. ما آن روزها وقتی به واحدها و یگان‌های مختلف می‌رفتیم، یکی از مشکلاتمان همین درخواست زیاد داوطلبان بود.

من در این دوران خاطره‌ای برایم تداعی شد. در زمان دفاع مقدس در دشت عباس یک بالگرد شینوک آمد و فردی پیاده شد و گفت تعدادی نیروی می‌خواهیم برای یک مأموریت خاص. بالاخره آن فرماندهی که آنجا بود ۲۰ نفر را برد که سوار بالگرد کند اما بقیه به او حمله کردند که تو چرا پارتی‌بازی کردی و

بعضی به او حتی بد و بیراه هم می‌گفتند و اجازه نمی‌دادند بالگرد بلند شود. فرمانده مجبور شد به آنها بگوید که این گروه اول است و شما باید ۳۰ نفر ۳۰ نفر آماده باشید تا بیایم و شما را هم ببریم. یعنی وعده ناصحیح داد تا بتواند آنها را آرام کند.

ما هم چنین وضعیتی داشتیم. در هر واحدی از ارتش که می‌رفتیم، یکی از موضوعات ما همیشه همین بود و افراد متعددی مراجعه می‌کردند که ما باید به سوریه برویم. از بین داوطلبان این مأموریت یک تعدادی اعزام شدند، یک تعدادی به شهادت رسیدند و یک تعدادی هم برگشتند و برخی هم مجروح شدند.

**** جنگنده‌های ارتش وارد صحنه شدند**

پشتیبانی هوایی کار خیلی مشکلی است. شما باید گاهی بدون اتکا به سامانه‌های مرسوم ناوبری در شب تاریک با چراغ خاموش در باندی که دو طرف آن در اختیار داعش است و به شما تیراندازی می‌کنند بنشینید. بسیاری از این هواپیماهای ما با تفنگ به سمت آنها تیراندازی شده است. این‌ها کارهای خیلی بزرگی بود که آنجا انجام شد و در زمان خود، فداکاری های آنان گفته خواهد شد.

علاوه بر این، وقتی داعشی‌ها داشتند به مرزهای ما نزدیک می‌شدند، سردار سلیمانی به این نتیجه رسیده بود که جنگنده‌های ارتش باید وارد شوند و کار کار اینهاست که قضیه را فیصله دهند. این که یک کسی با این روحیه، ارتش را هم شریک کند، یکی از نقاط عطف بود که از شهید سلیمانی برمی‌آمد و برای ارتش هم تجربه بسیار بزرگی بود که توان و نقش ما را در این ماجرا روشن کرد.

**** دلیل حضور نیروهای ایرانی در عراق و سوریه**

*** ما در مواجهه با این موضوع یعنی نقش ایران در کمک به کشورهایی نظیر سوریه و عراق، مشاهده می‌کنیم که برخی سعی دارند این حضور ایران را یک نوع دخالت در کشورهای دیگر جلوه دهند اما وقتی نگاه می‌کنیم، تفاوت‌هایی بین**



این حضور و مثلاً حضور آمریکایی‌ها در کشورهای دیگر وجود دارد مثلاً اینکه حضور ایران به دعوت دولت‌های رسمی آن کشورها بوده است. لطفاً یک مقدار درباره این تفاوت حضور توضیح بفرمایید.

عمده تفاوت همین است که آن کشورها هم دولت و هم مردمشان رسماً و علنی از ما دعوت کردند. همین الان هم برای اینکه یک وقت با دستکاری در حرف‌های ما برای آن ملت‌ها سوء برداشت ایجاد نکنند، خیلی نمی‌توانیم این را برملا کنیم که نیروی قدس در نجات این کشورها چه کرد اما خودشان می‌گویند که کشور ما را اینها نجات دادند.

آنها درخواست کردند و روابطشان با سردار سلیمانی و الان با سردار قاتانی نسبت به روابط معمول سیاسی با سایر کشورها متفاوت است.

یعنی یک عده تروریست وحشی بی‌سابقه که مشابه آن را شاید کمتر در تاریخ ببینیم، در یک کشوری ریختند و به ناموس و بچه و اموال و افکار و اعتقادات مردم رحم نکردند و یک موجی از وحشت و ترور در یک کشور راه انداختند. این طرف، یک عده هم آمدند و بدون هیچ چشم‌داشتی در مقابل تروریست‌هایی که آنگونه با مردم برخورد می‌کردند، جنگیدند و ایستادند. هیچ ادعایی هم نداشتند. این‌ها با آن آمریکایی‌هایی که آمدند و مداخله کردند، زمین تا آسمان تفاوت دارند. آن‌ها نیامده شرط گذاشتند که فلانی و فلانی برود و این افراد باشند. نتیجه‌اش هم این شد که بر اساس اسناد و مدارک، با تمام قدرت به تروریست‌ها کمک کردند.

*** خودشان هم اعلام کردند که در پشتیبانی از تروریست‌ها نقش داشتند.**

بله. تا یک مدت به روی خود نمی‌آوردند، تایید و تکذیب هم نمی‌کردند. اما پس از مدتی تایید کردند. از این رفتار آمریکا کاملاً متفاوت با آن کشوری است که آمده و در برابر تروریست‌های وحشی، از مردم مظلوم و بی‌پناه دفاع می‌کند. آنها آمدند تا یک حکومت را با هر قصد و هدفی به هم بریزند و ذخایر آن را هم تحت تسلط بگیرند. البته هنوز در بخش‌هایی به

دزدی‌های خود ادامه می‌دهند. کشورهای که خودشان بزرگترین تروریست‌ها، دزدها و سرگردنه بگیرهای عالم هستند، برای کسب منافع‌شان به سوریه رفتند و هر کدام به دنبال غنیمتی در آنجا گشتند. این‌ها با ایران تفاوت اساسی دارند که ابتدا اقدام به سازماندهی مردم آن کشور کرد. هرجایی که خلاء وجود داشت و هنوز آن بخش کامل نشده بود، از عزیزان خود استفاده کرد.

شهید همدانی، عزیز ما و مورد علاقه همه ما بود. ما برای چه این عزیز را تقدیم کردیم؟ در مجموعه ارتش نیز شهدای عزیزی همچون ذوالفقارنسب، قوطاسلو، همتی، شبیک، جودی ثانی، یداللهی، زهرن و شهید مرادی تقدیم کردیم. این‌ها برای ما و کشور ما عزیز هستند، اما آنجایی که دیدیم خلایی وجود دارد، آن خلاء را با وجود این عزیزان پر کردیم. البته سردار سلیمانی به دنبال این بود که از میان خود آن‌ها افرادی پیدا کند تا جایگزین این افراد شوند و خودشان مسئولیت‌شان را برعهده بگیرند. به مرور زمان نیز آن‌ها نقش و حضور بیشتری پیدا کردند، به مرور کار به جایی رسید که نیروهای ما تنها مسئولیت مستشاری برعهده داشتند.

ما به سوریه نرفته بودیم که کشورگشایی کنیم و از غنائیم آن کشور استفاده کنیم. ما به آنجا نرفته بودیم تا حکومت را تغییر بدهیم و علیه مردم آنجا عمل کنیم. ما به دعوت رسمی و خواست مردم آن کشور و برای دفاع از مردم مظلوم سوریه در مقابل یک عده تروریست وحشی به آنجا رفتیم.

**** ترور حاج قاسم ناشی از بی‌خردی و بن‌بست در حاکمیت آمریکا بود**

*** شما در سخنان‌تان عنوان کردید که آمریکایی‌ها با این اقدام تروریستی که انجام دادند، مرتکب اشتباه شدند. بسیار کم‌سابقه است که یک کشور دست به ترور رسمی بزند، آن هم یک مقام رسمی را که به صورت رسمی به یک کشور ثالث سفر کرده است، ترور کند و عالی‌ترین مقام آن کشور یعنی رئیس‌جمهورش هم اعلام کند آن‌ها این**

کار را انجام داده‌اند. بفرمایید که شما با چه تحلیلی عنوان می‌کنید که اقدام آمریکایی‌ها بی‌خردانه بود؟ این اقدام چه تبعاتی برای آمریکا خواهد داشت؟ و به نظر شما آمریکا با این اقدام چه منافعی را دنبال می‌کرد؟

اگرچه ممکن است برخی با ملاحظات که دارند یا ترسی که دارند، اعلام نکنند، اما همه مجامع بین‌المللی، همه انسان‌ها و همه کشورها این کار را مردود و بی‌خردانه و غیر انسانی می‌دانند.

اینکه یک کشور با ارتشش، میهمان یک کشور دیگر را ترور کند، هیچگاه مورد تایید نیست. این نهایت عجز، درماندگی، بی‌تدبیری و به بن‌بست رسیدن راهکارهای عاقلانه در نظام آمریکاست و به عبارت دیگر این یک علامت بزرگ از شروع سقوط نظام آمریکاست.

کار آمریکا به جایی رسیده است که رئیس‌جمهور آن، فرماندهی انجام یک امر ناپسند را بر عهده می‌گیرد و اعلام هم می‌کند. این سقوط تمامی ارزش‌های مورد تایید جامعه بین‌المللی، مردم آگاه، حقوق‌دانان، دانشمندان و صاحب‌نظران در آمریکاست. هیچ کس این را تایید نمی‌کند. برخی ممکن است از روی ترس یا ملاحظات دیگر این را بیان نکنند، اما همه می‌دانند این کار غلط، احمقانه و ناشی از بی‌خردی مطلق و به بن‌بست رسیدن کامل آمریکایی‌هاست.

آمریکایی‌ها اگر این توانایی را داشتند که یک کار عاقلانه و با حساب و کتاب انجام بدهند، قطعاً انجام می‌دادند. ترور سردار سلیمانی را نه آن روزی که این کار را کردند، کسی تایید کرد، نه بعد از آن تا به امروز کسی تایید کرده است و نه در آینده کسی این را تایید خواهد کرد. این تنها نشانه به بن‌بست رسیدن، بی‌خردی و بی‌تدبیری سردمداران نظام آمریکاست. سردار سلیمانی در زمان حیات‌شان، ثمرات بسیاری داشتند و خیلی موثر بودند. ایشان نقش تعیین‌کننده و اصلی در رابطه با پا گرفتن شجره طوبه مقاومت در منطقه داشتند. با شهادت‌شان، رفتار و مدرسه‌ای شکل گرفته که رهبر انقلاب از آن به عنوان مکتب یاد کردند. این مکتب تازه تربیت کردن انسان‌ها را آغاز کرده است.



کس که فکر می‌کرد، در منطقه‌ای که هیچ شهری در اطرافش نیست و در یک بیابان برهوت و در یک نیم روز نام اباعبدالله الحسین (ع) را می‌تواند خاموش کند و از بین ببرد، خودش، دودمانش و فکرش از بین رفت.

دشمن فکر کرد که با زدن سردار سلیمانی، کلید اصلی مقاومت خاموش خواهد شد. اما اینگونه نشد و در هر جایی، یک سلیمانی سر بر آورد. مانند اینکه یک دیوانه یک آینه قدی را با سنگ بزند تا آن آینه شعاع خورشید را منعکس نکند، در حالی که هر تکه از آن آینه که بر زمین افتاده است، خود یک آینه دیگر است و شعاع خورشید را منعکس می‌کند.

آمریکایی‌ها در کمال بی‌خردی مسیر اضمحلال خود را طی می‌کنند. سرعت خود را برای زوال تسریع بخشیده‌اند. آن‌ها به جز خودشان نباید کسی را سرزنش کنند.

**** ترس از انتقام، آمریکایی‌ها را رها نخواهد کرد**

شهید و حذف کردند. یکی از اهدافی که سپاهیان عمر سعد دنبال می‌کردند و با اسب بر روی جنازه‌های مطهر شهدای کربلا تاختند، این بود که می‌خواستند هیچ آثاری از آنان باقی نماند، اما اینگونه نشد و ندای کربلا نه تنها به همه عالم که به همه تاریخ رسید.

تا قیامت راه امام حسین (ع) و عاشورا برای آن‌هایی که ایده‌هایی همچون سردار سلیمانی در سر دارند، روشن است. یک دست‌پرورده مکتب عاشورا و مکتب امام حسین (ع) به نام سردار شهید حاج قاسم سلیمانی، خودش یک مکتب می‌شود. از قدیم چنین ایده‌هایی در درون جوامع و در درون ملل و اقوام وجود داشته است، اما چون نمی‌دانستند چه باید بکنند، سرکوب شدند و از بین رفت. اما امروز یک نفر آمد، قد علم کرد و اثبات کرد که می‌شود با توکل بر خدا و با اعتماد به نفس به آنجایی که مدنظر است، رسید. این سنت تاریخ است.

تصور این بود که با به آتش انداختن ابراهیم (ع)، ابراهیم پایان خواهد یافت، اما او پایان نداشت و آن نمرود بود که پایان یافت. فرعون بود که پایان یافت. آن

تا پیش از شهادت سردار سلیمانی، شما به یاد دارید یکی از شخصیت‌هایی که مورد علاقه همه بود و به هرروستایی که می‌رفتید و حتی با بچه مدرسه‌ای‌های آن صحبت می‌کردید، او را دوست داشتند، شهید صیادشیرازی بود. مردم نسبت به او علاقه نشان می‌دادند، هرچند الگوی شهید صیاد شاید کمتر به بیرون از ایران سرایت پیدا کرده باشد، اما الگوی شهید سلیمانی به تمامی کشورهای منطقه و حتی خارج از منطقه و کشورهایی صادر شد که ممکن است از نظر مذهبی هم‌مسلك ما هم نباشند، اما از نظر دفاع از حق و مقابله با باطل، دفاع از مظلوم، ایستادگی در برابر ظالم و نظام سلطه‌ای که همه را برده و بنده‌ی خود می‌داند، هم عقیده هستند و معتقدند که باید ایستاد و از شخصیت، شان، آقایی، انسانیت و ملت خود دفاع کرد. اکنون که دیدند یک نفر از ایران سر بلند کرده است، جان گرفتند. با ترور سردار سلیمانی آن‌هایی که او را نمی‌شناختند هم ایشان را شناختند.

جنس شهادت سردار سلیمانی عاشورایی است. یزیدی‌ها به خیال خودشان همه را

***امیر بفرمایید که این ترور چه تبعاتی برای آمریکایی‌ها خواهد داشت. به هر حال از یک سال پیش ترسی در بین آمریکایی‌ها و متحدانشان به وجود آمده است، اینکه انتقام سخت چه خواهد بود و چه خواهد شد؟ و سوال دیگر این است که خود این ترس چه تبعاتی برای آمریکایی‌ها خواهد داشت؟**

ترس از انتقام، آمریکایی‌ها، صهیونیست‌ها و آن‌هایی که این‌ها را همراهی کردند و عمله آن‌ها شدند، رها نخواهد کرد. شما در این یک سال گذشته هم می‌بینید که از این دست، شمشیر و پتکی که بالا رفته در وحشت هستند. آنها می‌دانند که جمهوری اسلامی ایران و مقام معظم رهبری در حرفی که می‌زنند جدی هستند و به وعده‌ای که دادند عمل می‌کنند. تاریخ چهل ساله ما و رفتاری که امام در رابطه با جنگ تحمیلی و بیرون کردن شاه داشتند این را نشان داده است؛ به همین خاطر این هراس برای آنها وجود دارد و یک سال است که منتظرند که ضربه انتقام شهید سلیمانی کجا دامن آنها را خواهد گرفت و مغز کدامشان با ضربه انتقام پریشان خواهد شد.

البته همانطور که بزرگان ما هم گفتند، اصلاً هیچ کس در آمریکا و در رژیم صهیونیستی وجود ندارد که بگوییم مثلاً زدن او جبران خون شهید سلیمانی خواهد شد. اصلاً خاک پای نه سردار سلیمانی ما، بلکه خاک پای مدافعان حرم هم نمی‌شوند و اصلاً ارزش ندارند.

جبران این کار آنها همین اتفاقی است که بعضی سرچشمه‌هایش پیدا شده و یک نمونه اینکه اینها از عراق و منطقه بیرون بروند. این ظاهر کار است در واقع باطنش این است که دست و پای سلطه را جمع کنید و آنها بدانند که دوران سلطه‌گری و سلطه‌پذیری به پایان رسیده و این بخشی از آن انتقامی است که ما داریم درباره آن صحبت می‌کنیم.

انتقام از آمریکایی‌ها و رژیم صهیونیستی، به ثمر رساندن هدف سردار سلیمانی است. هدف ایشان این بود که نظام سلطه را از جهان برچیند و اضمحلال رژیم صهیونیستی را تسریع کند.

من لازم است در این خصوص یک توضیحی بدهم؛ اگرچه ممکن است

هرکس در کش و قوس‌های نظامی‌گری ضربه‌ای بخورد و یا به طرف مقابل ضربه‌ای بزند، اما آنچه ما می‌گوییم، سنت تاریخ است که رژیمی مثل رژیم صهیونیستی را به اضمحلال نزدیک می‌کند. آنها خودشان این مسیر را دنبال می‌کنند و مسیری که انتخاب کردند، ناگزیر آنها را به قعر سقوط می‌برد و سردار سلیمانی هم دلش می‌خواست این مسئله تسریع شود. اگر یک روز زودتر هم این سایه شوم برداشته شود به نفع ملت‌هاست. همین دستپاچگی و به بن بست رسیدن آمریکایی‌ها و اینکه می‌گویند چه کنیم، مثل همان نفرین قدیمی است که می‌گویند خدا طرف را به چه کنیم چه کنیم انداخته است. الان آمریکایی‌ها هم به همچین بلایی دچار شدند و همین آنها را دچار سردرگمی کرده. این خودش یکی از تبعات انتقام است.

همه اینها به همراه قدرت گرفتن و اقتدار روز افزونی است که به کوری چشم دشمنان جمهوری اسلامی ایران علی‌رغم هر آن چیزی که در عرصه‌های علمی، فناوری، فرهنگی یا رشد جوانان و رویش‌های انقلاب می‌خواستند از پیشرفت‌ش جلوگیری کنند بیش از آنچه خودمان انتظارش را داشتیم دارد اتفاق می‌افتد. البته ما در یک جنگی هستیم که در این جنگ وقت‌هایی لطمه می‌خوریم یا در سختی زندگی می‌کنیم. ملت ما به خاطر شرایط اقتصادی در شرایط سختی هستند اما این شرایطی نیست که پایداری طولانی داشته باشد و حتماً با همان روحیه و توانی که تاکنون ملت از آن عبور کرده از این شرایط هم عبور خواهد کرد و روزهای بهتری خواهیم داشت. آمریکایی‌ها نیز به دست خودشان و ملت‌های منطقه آن چیزی که سردار سلیمانی دنبال می‌کرد که فروپاشی نظام سلطه بود، دچارش خواهند شد و به احتمال زیاد خیلی دیر نخواهد بود.

*** به عنوان سوال آخر، شما چطور از شهادت سردار سلیمانی مطلع شدید و چه احساسی با شنیدن این خبر داشتید؟** معمولاً ساعت به ساعت آخرین فعل و انفعالات اطلاعاتی را به ما می‌دهند. همان شب شاید نیم ساعت بعد بود که من

این خبر را متوجه شدم.

هر زمانی که کسی لباس بسیجی و نظامی‌گری به تن می‌کند بدون تعارف نسبت به اکثرشان این حالت را داریم که آماده‌ایم تا هر روز خبر شهادت هرکدامشان را بشنویم. وقتی کسی این لباس را پوشید، یعنی لباس شهادت را پوشیده و در صف ایستاده است.

بعد از خبر شهادت هرکدام از دوستانمان آنچه که فوراً به ذهن ما خطور می‌کند این است که او هم به هدفش رسید و حالا نفر بعدی چه کسی خواهد بود؟ اما طبیعتاً وقتی خبر شهادت‌ها را می‌شنویم یک احساس فقدان و احساس از دست دادن برادر، گاهی احساس از دست دادن پشتوانه، دوست و امید به قلب آدم نیز خطور می‌کند. پذیرش این موضوع برای ما سخت نیست اما دردناک است. شنیدن این اخبار برایمان غیر منتظره نیست اما واقعا دردناک است و از جهات مختلف غصه می‌خوریم.

خاطریم هست وقتی خبر شهادت شهید شوشتری را شنیدیم به محض شنیدن خبر گفتیم: «ما و مجنون همسفر بودیم در دشت جنون، او به مقصد‌ها رسید و ما هنوز آواره ایم». به هر حال ما می‌دانیم که پاداش این افراد به جز شهادت هیچ چیزی نیست و چیزی نمی‌تواند پاداش به خاتمه کار آنها باشد.

یادم هست وقتی که خبر شهادت شهید صیاد را شنیدیم، اول به ما گفتند حادثه‌ای برای ایشان پیش آمده است. من گفتم محال است که ایشان در یک حادثه کشته شده باشند، بعد از آن اعلام کردند که ایشان ترور شده‌اند. یعنی در نهایت، مهتری که در کارنامه این افراد صادق و خالص در لباس بسیجی، نظامی و پاسداری باید باشد، مهر شهادت است.

البته ما دلمان می‌خواهد آنها هشتاد سال تا صد سال باشند و از حضورشان استفاده کنیم. دوست داریم آنها سالیان بیشتری این علم را نگه دارند و افراد بیشتری را هدایت کنند اما خداوند بهتر از همه ما می‌داند که چطور باید این جهان را اداره کند و ما هم به مقدرات خداوند راضی هستیم و چاره‌ای هم نداریم که صبوری کنیم و باید برای ادامه هدف آنها تلاش کنیم.



مروری بر کارنامه فرمانده شهید نیروی قدس سپاه

شهادت؛ اجر ۴ دهه مجاهدت سردار شهید حاج قاسم سلیمانی

قاسم سلیمانی در سال ۱۳۳۵ در شهرستان رابر از توابع کرمان به دنیا آمد، پدرش یک کارگر بنای ساده بود. او دوران نوجوانی اش را در همان مناطق گذراند و با پیروزی انقلاب و آغاز جنگ تحمیلی به عضویت سپاه پاسداران که یک تشکیلات تازه تأسیس بود درآمد. حاج قاسم در آغاز جنگ، ۲۴ سال سن داشت و در همان ابتدای کار، فرماندهی دو گردان از نیروهای کرمانی را به عهده گرفت و اندکی بعد با پیشنهاد شهید حسن باقری، تیپ جدیدی را از نیروهای کرمان تشکیل داد و این تیپ چند ماه بعد در زمستان سال ۶۱، با اضافه شدن نیروهایی از سیستان و بلوچستان و هرمزگان به لشکر ۴۱ ثارالله تبدیل شد. لشکر ثارالله از جمله لشکرهای معروف و خط شکن دفاع مقدس بود که در عملیات‌های بزرگی مثل والفجر، کربلای ۴ و ۵ و... نقش آفرینی کرد.

با مناطق شرق کشور نمی‌دانستند؛ اشرافی که میزان موفقیت آن را در مقطع فرماندهی او بر لشکر ۴۱ ثارالله، طی سال‌های گذشته به خوبی می‌توان درک کرد.

* دوران ثبات در جبهه مقاومت

در کارنامه فرماندهی سردار سلیمانی در نیروی قدس، نقاط درخشان بسیاری وجود دارد که بسیاری از آنها شاید برای همیشه پنهان بماند اما آنچه لااقل در ظاهر و برای نمونه می‌توان دید، تقویت و ثبات حزب الله لبنان، تقویت نیروهای مقاومت فلسطینی در جریان جنگ‌های ۳۳ روزه، ۲۲ روزه و ۸ روزه و نیز شکل‌گیری و تقویت محور مقاومت خصوصاً در ۸ سال اخیر و پس از شروع بحران در سوریه و عراق است.

شیوه و منطق کاری نیروی قدس در این کشورها و در بسیاری از نقاط دیگر - که نیازمند کمک از سوی جمهوری اسلامی ایران برای دفاع از خاک و جان مسلمین هستند - فعال کردن ظرفیت‌های خفته در همان کشورهاست، برای مثال، در عراق «حشد الشعبی» و در سوریه «بسیج مردمی» (قوات دفاع وطنی) تشکیل شد و با کمک آنها و هدایت و مشاوره نیروی قدس سپاه، بساط تروریست‌ها در این دو کشور تقریباً جمع شد.

کنار فرماندهی بی‌نظیر سردار سلیمانی در میدان جنگ، در خلال همین بحران‌ها بود که افکار عمومی با چهره دیگری از «حاج قاسم» آشنا شد؛ چهره‌ای که او را در قامت یک سیاستمدار و دیپلمات کارکشته نیز نشان می‌داد که توانایی اقناع و همراه‌سازی دیگر کشورها را برای ورود به جبهه جنگ مقابله با تروریست‌ها در سوریه دارد. قاسم سلیمانی به عنوان نماینده ایران در سفر به مسکو طی مذاکره با پوتین رئیس جمهور روسیه توانست از ظرفیت عملیاتی روس‌ها نیز برای پیشبرد اهداف خود استفاده کند. سردار محمدجعفر اسدی فرمانده سابق نیروهای ایرانی در سوریه در این رابطه به تسنیم گفت: «پس از چهار سال مبارزه و مقاومت ایران در سوریه، سردار سلیمانی در سفری به روسیه، به مدت دو ساعت و بیست دقیقه با پوتین دیدار و گفتگو کرد تا روس‌ها را قانع کند در سوریه حضور یابند.» به گفته سردار اسدی، «حاج قاسم» در این سفر به پوتین تفهیم کرد که «سوریه



که فرماندهی شاخه برون مرزی سپاه را به عهده می‌گرفت. نیروی قدس به عنوان شاخه برون مرزی سپاه پاسداران، یکی از نیروهای پنج‌گانه این نهاد است که در افکار عمومی (حداقل تا چند سال قبل) کمتر نامی از آن برده می‌شد.

* تغییر فرماندهی همزمان با بحران کشور همسایه

انتصاب سردار سلیمانی به فرماندهی این نیرو همزمان بود با درگیری‌های طالبان در افغانستان و به همین دلیل برخی این انتصاب را بی‌ارتباط با آشنایی «حاج قاسم»

اگر بخواهیم دوران خدمت ۴۰ ساله فرمانده ۶۳ ساله این روزهای نیروی قدس را به سه بخش تقسیم کنیم، اولین بخش آن در تابستان سال ۶۷ و پایان جنگ تحمیلی به اتمام رسید. اگرچه جنگ برای بسیاری از همزمان او در این تاریخ تمام شد اما برای قاسم سلیمانی آغاز دوران جدیدی بود که انجامش ۹ سال طول کشید.

از جمله مسئولیت‌های لشکر ۴۱ ثارالله به فرماندهی او پس از پایان جنگ، مقابله با اشرار، قاچاقچیان و برهم‌زنندگان امنیت در جنوب شرق بود و قاسم سلیمانی به دلیل آشنایی با بافت این منطقه، توانست کارنامه قابل قبولی از خود و نیروهای تحت امرش به جای بگذارد. اما مهمترین دوران فرماندهی «حاج قاسم» از اواسط سال ۷۶ - وقتی که ۴۲ ساله بود - آغاز شد؛ مسئولیتی که دامنه تأثیرات آن مرزهای جغرافیایی کشور را درنوردید و تأثیرات زیادی بر گستره جغرافیایی جهان اسلام گذاشت.

با تغییر فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سال ۷۶، یکی از اولین جابه‌جایی‌ها در سطوح فرماندهان نیروها، انتصاب سردار سلیمانی به فرماندهی نیروی قدس بود. قاسم سلیمانی پس از سردار احمد وحیدی، دومین نفری بود

مهمترین دوران فرماندهی «حاج قاسم» از اواسط سال ۷۶ - وقتی که ۴۲ ساله بود - آغاز شد؛ مسئولیتی که دامنه تأثیرات آن مرزهای جغرافیایی کشور را درنوردید و تأثیرات زیادی بر گستره جغرافیایی جهان اسلام گذاشت.



آخرین سنگر جبهه شرق است و اگر این را از دست بدهید، غربی‌ها ارزشی برای شما قائل نیستند.»

* کمک به جبهه مقاومت، شیعه و سنی نمی‌شناسد

برای حاج قاسم - به‌گفته خودش - فرقی میان مسلمانان نبود و باید به همه آنان در برابر ظالمان و دشمنان یاری رساند. او در اوج مبارزه با تروریست‌ها در سوریه و عراق، اعلام کرد که برای نظام اسلامی، کمک به شیعه و سنی تفاوتی ندارد و برای نمونه به مردم فلسطین اشاره کرد که اگرچه اکثر قریب به اتفاق آنها از مذهب اهل تسنن هستند، ولی جمهوری اسلامی ایران بیشترین دفاع و حمایت را از آنها داشته است.

این حقیقت نیز در تاریخ ثبت شد که وقتی دامنه جنایات داعش به کردستان عراق کشید، این قاسم سلیمانی بود که به کمک آنها رفت و مانع از سقوط اربیل شد.

* حلقه مقاومت شکل می‌گیرد

امروزه واضح و روشن است که یکی از اهداف اصلی دشمنان برای سقوط سوریه، قطع کردن ارتباط ایران و حزب‌الله لبنان بود ولی با شکست داعش و نقش‌آفرینی نیروی قدس در سوریه و عراق، یک حلقه مستحکم به نام حلقه مقاومت تشکیل شد و زنجیره ایران، عراق، سوریه و لبنان و فلسطین را به هم متصل کرد.

جای تردید نیست که این موضوع خلاف خواست آمریکا و اسرائیل است ولی با فرماندهی قاسم سلیمانی در عمق میدان و تشکیل بسیج مردمی در سوریه و عراق این موضوع به واقعیت بدل گشت و اتحادی از جنس پاسداران، فاطمیون، زینبیون، حیدریون و... ایجاد کرد.

نقش بی‌بدیل سردار سلیمانی در مدیریت منطقه و مقابله با دشمنان، القابی چون «شبح فرمانده»، «قدرتمندترین فرد خاورمیانه» و «کابوس اسرائیل» را از سوی آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها برای او به دنبال داشته است.

* تأثیر فرهنگ جهاد و مقاومت از جبهه‌های ایران

همان‌طور که گفته شد، ازجمله قابلیت‌های

برقراری ارتباط با توده‌های مردمی کشورهای مسلمان را بدون شک باید در دهه‌های قبل و در جریان سال‌های دفاع مقدس جست‌وجو کرد.

قاسم سلیمانی که به‌وضوح تحت تأثیر روحیات به‌جامانده از دوران جنگ تحمیلی قرار دارد، سعی کرد تا این فرهنگ را در تمامی گستره جبهه مقاومت بسط و گسترش دهد و درواقع با تمسک به همین ویژگی بود که می‌تواند جبهه متحدی از مجاهدان کشورهای اسلامی را دور هم جمع کند.

بخشی از گفتگوی ۹۰ دقیقه‌ای سال گذشته او نیز به تبیین و تشریح همین موضوع اختصاص داشت و وی به‌خوبی توانست این مسئله را در قالب دو خاطره منحصر به فرد به مخاطب خود منتقل کند.

به هر ترتیب، سخن گفتن از مردی که بیش از نیمی از عمر ۴۰ ساله خدمت خود را در گمنامی و مجاهدت‌های خاموش گذرانده کار آسانی نیست، سال‌ها باید بگذرد تا کسانی پیدا شوند و بتوانند برخی از نقاط ناشناخته کارنامه درخشان این مجاهد نستوه را برای افکار عمومی آشکار کنند تا شاید از آن طریق بهتر بدانیم حقایق پنهان از مجاهدت‌های این فرمانده شهید را درک کنیم.

فرماندهی سردار سلیمانی در نیروی قدس سپاه، فعال کردن ظرفیت‌های آشکار و پنهان در جبهه مقاومت به‌جای فرماندهی مستقیم بر نیروها بود و درست در همین نقطه است که ما با چهره دیگری از توانمندی‌های این فرمانده کارگشته و نیروهای تحت امرش مواجه می‌شویم و آن همراه کردن نیروهای مبارز با فرهنگ‌های مختلف از سراسر جهان اسلام است که یک نمونه آن را در سوریه دیدیم؛ جبهه‌ای که رزمندگان و مجاهدان ایرانی، لبنانی، سوری، افغانستانی، عراقی، پاکستانی و... کنار هم با دشمن مشترک جنگیدند. راز موفقیت فرمانده نیروی قدس در



به‌گفته سردار اسدی،
«حاج قاسم» به پوتین
رئیس جمهور روسیه
تفهیم کرد که «سوریه
آخرین سنگر جبهه شرق
است و اگر این را از دست
بدهید، غربی‌ها ارزشی
برای شما قائل نیستند.»



گفتگو با سردار اصغر صبوری:

شروط حاج قاسم برای تیم حفاظت

... اشاره: یک سال از نیمه شب ۱۳ دیماه ۱۳۹۸ می‌گذرد؛ نیمه شبی که ارتش تروریستی آمریکا مهمترین فرمانده نظامی ایران و منطقه یعنی سردار قاسم سلیمانی را به همراه ابومهدی المهندس و همراهانشان در فرودگاه بغداد به شهادت رساند.

در سالگرد شهادت این فرماندهان، در گفتگو با سردار حاج اصغر صبوری معاون هماهنگ کننده سابق نیروی قدس که ۱۰ سال از نزدیک با سردار سلیمانی همکار بوده است، به بیان زوایای مختلفی از شخصیت فرماندهی و مدیریتی وی پرداختیم که متن آن را در ادامه خواهید خواند:

** حسین خرازی حاج قاسم را به ما معرفی کرد

شما از فرماندهان اصفهانی سپاه و از لشکر ۱۴ امام حسین (ع) در زمان دفاع مقدس هستید و حاج قاسم هم در آن مقطع فرماندهی لشکر ۴۱ ثارالله کرمان را بر عهده داشت. آشنایی شما با ایشان از کجا شکل گرفت؟ این آشنایی به زمان جنگ برمیگردد یا بعد از آن؟

آشنایی بنده با حاج قاسم مربوط به عملیات فتح المبین است که من مسئولیت لجستیک لشکر امام حسین (ع) را برعهده داشتم و یگان تحت فرماندهی ایشان نیز در جناح راست ما بود که باید می‌رفت و در دشت عباس عملیات انجام می‌داد. من ایشان را نمی‌شناختم. یک روز شهید حاج حسین خرازی فرمانده لشکر امام حسین (ع) - حاج قاسم را به ما معرفی کرد و گفت ایشان فرمانده بچه‌های کرمان است و جناح راست ما هستند و از ما خواست تا به او کمک کنیم. خود حاج قاسم بعدها در مراسم معارفه بنده به عنوان رئیس ستاد نیروی قدس این خاطره را تعریف کرد.

من با ایشان صحبت کردم و دیدم هیچ امکاناتی ندارند. ما هم خیلی نگران بودیم که نکند دور بخوریم که البته همین هم شد و ما چند روزی در محاصره ماندیم. به هرحال ما تجهیز دو گردان از نیروهای کرمان را آغاز کردیم و آشنایی ما با هم از اینجا شروع شد.

** مهمترین مأموریت حاج قاسم

چطور شد که وارد نیروی قدس شدید؟

من در سال ۱۳۸۸ وارد نیروی قدس شدم و قبل از آن رئیس ستاد نیروی زمینی سپاه بودم. حاج قاسم روی حساب آشنایی که با بنده داشت، از من دعوت کرد که به نیروی قدس بروم و من هم قبول کردم و چیزی در حدود ۱۰ سال به عنوان رئیس ستاد نیرو یا معاون هماهنگ کننده در خدمتشان بودم. به نظر من حاجی در مسئولیت خود یک مأموریت بسیار مهم داشت و آن هم صیانت از قدرت بین المللی و منطقه‌ای

جمهوری اسلامی بود. حاج قاسم می‌بایست توانمندی و قدرت گروه‌ها و نیروهای مقاومت را در ابعاد مختلف سیاسی، نظامی و اقتصادی حفظ می‌کرد و به نظر من ایشان این مأموریت را به خوبی انجام داد و آنچه هم در صحنه میدانی و هم در اتاق‌های فکر از ایشان می‌دیدیم خوب توانست این مأموریت را علی‌رغم امکانات محدود انجام دهد.

** قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی ایران به دست حاج قاسم تقویت شد

همیشه گفتم ما در حوزه مقاومت چه در سوریه، چه در عراق و چه در لبنان و... با کمترین امکانات بدون تبلیغ و گاهی پرهیز از خودی‌ها، مظلومانه و محرومانه جنگیدیم. اما آنچه که اتفاق افتاد حفظ این صیانت بود؛ یعنی قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی و حوزه مقاومت در دوران ایشان تقویت شد.

* مسیر شکل دادن به جبهه مقاومت

و بسط دادن آن چالش‌هایی دارد مثل امکانات کم یا مخفیانه و محرمانه کار کردن و شما در عین حال با جبهه‌ای مواجه هستید که از ملیت‌های مختلف مثل عراقی‌ها، سوری‌ها، یمنی‌ها، فلسطینی‌ها، لبنانی‌ها و... در آن حضور دارند که هر کدام فرهنگ خاص خود را دارند. طبیعتاً کار کردن با هر کدام از اینها هم شیوه مختص خود را دارد تا بتوان اینها را در کنار هم به کار گرفت؛ این کار چقدر سخت بود و حاج قاسم چطور توانست این مشکل را حل کند و ارتباطش با این گروه‌ها و افراد چطور برقرار می‌شد؟

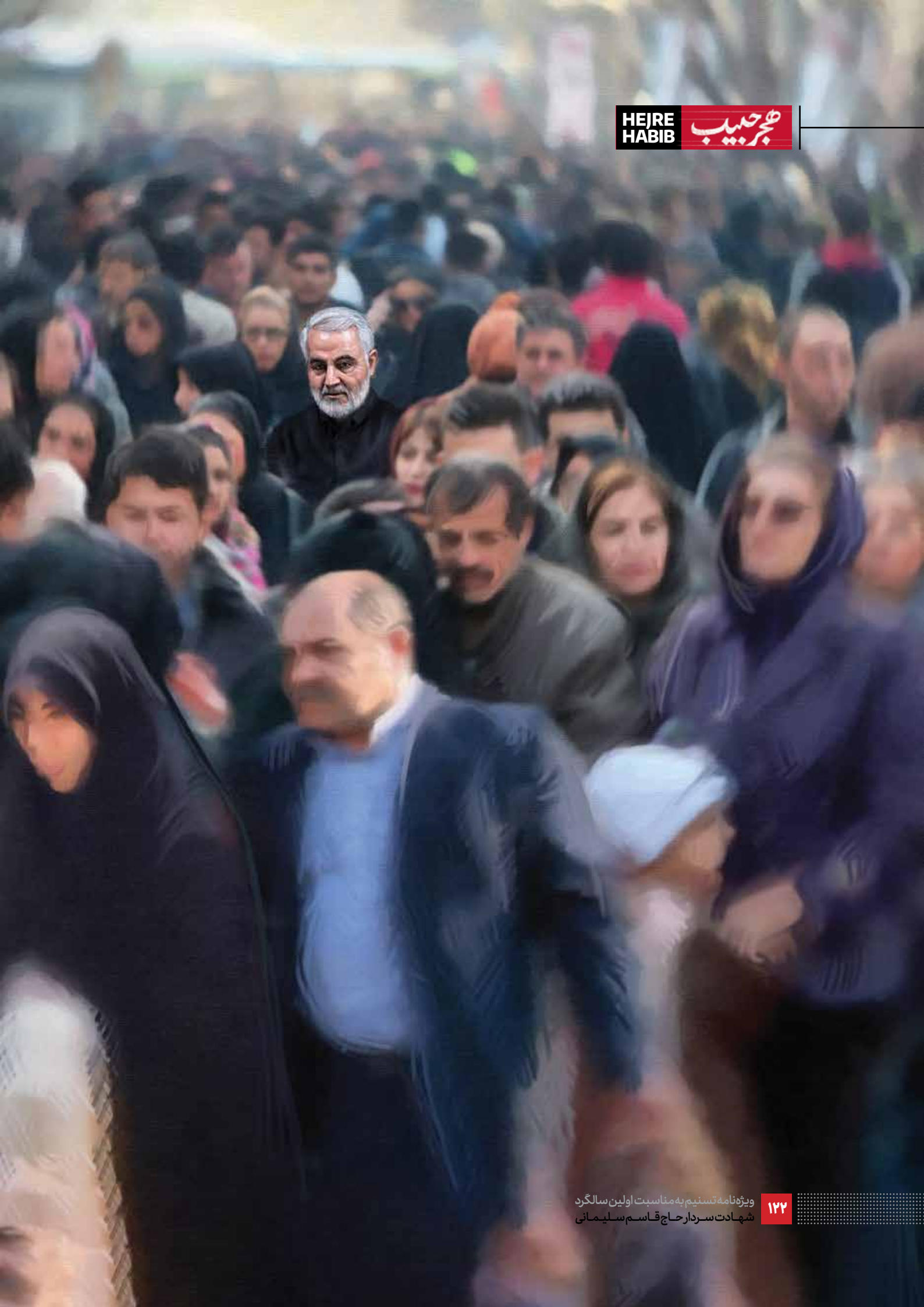
حاج قاسم بیش از ۲۰ سال فرمانده

نیروی قدس بود و تنها ۱۰ سال انتهای فرماندهی‌اش بیشتر شناخته شد. ایشان بیش از یک دهه وقت گذاشت تا شناخت کافی در حوزه‌های جهان اسلام و موضوعات مختلف مثل اقوام، احزاب، مذاهب و اخلاقیات به دست آورد و شناخت کافی و وافی نسبت به تمام فرماندهان و تفکر همه کسانی که در میدان بودند داشته باشد. همین شناخت موجب شد تا ایشان به راحتی بتواند با آنها ارتباط برقرار کند. تعریف هدف مشترک، همه را به یک سمت می‌برد. وقتی حاجی می‌توانست فرهنگ‌های مختلف را در جهت یک هدف قرار دهد یعنی آنها را خوب می‌شناخت. بنده معتقدم هیچکس به اندازه ایشان نسبت به جریان‌ات جهان اسلام شناخت نداشت و شناخت او هم بسیار عمیق و دقیق بود و بر اساس این شناخت می‌توانست همه این احزاب، گروه‌ها و مجموعه‌ها را که گاهی ممکن است با همدیگر تضادها یا تنش‌هایی داشته باشند در یک میدان و در کنار هم و به یک سمت حرکت دهد. این هنر حاج قاسم بود و این هنر به ۱۰-۱۲ سال شناخت ایشان نسبت به حوزه مقاومت، گروه‌ها و مجموعه‌ها برمی‌گشت.

* این ارتباط از طرف گروه‌های مختلف چطور برقرار می‌شد و چگونه حاج قاسم را قبول می‌کردند؟

ارتباط حاجی با اینها یک ارتباط بسیار عاطفی بود. برای نمونه، وقتی میزبان آنها بود عموماً در جلسات، خودش پذیرایی می‌کرد. طبیعتاً وقتی کسی می‌بیند یک نفر در جایگاه فرماندهی در این سطح اینقدر برخوردش عاطفی است، او هم یک برخورد عاطفی را برقرار می‌سازد. حاجی نسبت به اینکه هیچگاه به صورت آمرانه با این گروه‌ها برخورد نشود، خیلی حساس بود و همیشه میدان را به خود آنها می‌داد تا خودشان راه را انتخاب کنند. استدلال و منطقی بودن جزء اصول حرکت حاج قاسم بود. یعنی اگر می‌خواست مجموعه‌ای را قانع کند، بر اساس یک اصول و مبانی آنها را قانع می‌کرد مگر خطوط قرمزی که به اهداف استراتژیک جمهوری اسلامی برمی‌گشت و در آنجا

در حوزه مقاومت، چه در سوریه، چه در عراق و چه در لبنان و... با کمترین امکانات بدون تبلیغ و گاهی پرهیز از خودی‌ها، مظلومانه و محرومانه جنگیدیم.



بود و آقای ابومهدی در سامان‌دهی و شکل‌گیری گروه‌ها و مسلح شدن و آموزش آنها در میدان حضور، نقش موثری داشت. ما بیشتر نقش کمک کننده و حمایت کننده داشتیم.

**** برای تصمیم‌گیری خودش به خط مقدم می‌رفت**

*** خود سردار سلیمانی چقدر اصرار داشت مستقیم در میدان حضور داشته باشد؟ ایشان بارها در سخنرانی‌هایشان صحبتی کردند و گفتند نوع فرماندهی ما امامت گونه است یعنی فرمانده در میدان حاضر می‌شود و از بقیه می‌خواهد بیایند و این گونه نیست که خودش عقب بایستد و به بقیه بگوید بروند. ایشان از زمان جنگ این تجربه را داشت و آن را در سال‌های بعد هم ادامه داد. حضور ایشان چقدر موثر بود و چقدر ممکن بود با خطر مواجه شود و چطور با این خطرها رو به رو می‌شد؟**

همه فرماندهان ما در دوران دفاع مقدس به همین شکل بودند. یعنی خودشان جلو هستند و به بقیه می‌گفتند پشت سر ما حرکت کنید و بیاوید. در میدان نبرد در سوریه و عراق هم به همین شکل بود. حاجی خودش در میدان بود و هرکجا که نیاز بود خودش مستقیماً فرماندهی و اداره می‌کرد.

البته به چگونگی حضور حاجی در میدان در عراق خیلی کم اشاره شده است.

من زیاد با حاجی برای شناسایی می‌رفتم. با ماشین و حتی موتور. حاج قاسم گاهی از خط اول هم جلوتر می‌رفت و معتقد بود که خودش باید میدان را ببیند تا بتواند خوب تصمیم بگیرد. نیروهای رزمنده هم وقتی می‌دیدند بالاترین رده فرماندهی‌شان در میدان حضور دارد، دلگرم می‌شدند.

شاید همه نگاه‌ها به حاج قاسم از منظر نظامی باشد در حالیکه ایشان یک شخصیت همه جانبه بود؛ یعنی در حوزه سیاست تسلط داشت و حواسش کاملاً جمع بود؛ در حوزه نظامی کاملاً تسلط داشت. در حوزه فرهنگی و اجتماعی همینکه بتواند حدود ۶۰ گروه را در عراق جمع کند و اینها بیایند و در یک میدان

تکفیری‌ها در سوریه چه تفاوت‌هایی داشت؟

وقتی داعش وارد عراق شد و مرجعیت در عراق حکم جهاد داد و مردم به میدان آمدند، باید این جمعیت سامان‌دهی می‌شد و آموزش می‌دید. ما به عنوان یک گروه مشاوره نظامی به درخواست دولت عراق و گروه‌های عراقی به آنجا رفتیم و در کنار آنها کمک کردیم تا این سازمان‌دهی انجام گیرد.

تشکیل حشد الشعبی به عنوان یک بازوی قدرتمند در کنار مرجعیت و دولت عراق و یک بازوی قدرتمند برای حفظ صیانت عراق و جهان اسلام، خروجی همین حضور بود.

ما البته از گذشته در عراق سوابقی داشتیم یعنی از زمان جنگ تحمیلی که نیروهای بدر (معارضین عراقی مخالف صدام) در کنار ما بودند و بعداً که به داخل عراق رفتند، سازمان‌دهی خود را حفظ کردند.

اما در سوریه از صفر باید شروع می‌کردیم ولی در عراق این گروه‌ها بودند و خودشان را تقویت کردند و همین‌ها بودند که اول سد راه داعش شدند؛ داعشی که تا ۲۵ کیلومتری بغداد آمده بود. بعد از آن کم کم گروه‌های دیگر و ارتش عراق هم آمدند و این جبهه تقویت شد.

البته در سوریه ارتش این کشور منسجم بود. در عراق به دلیل مشکلاتی که از زمان ورود امریکایی‌ها به وجود آمد، ارتش منسجم نبود و آمادگی کامل را نداشت و این می‌طلبید ما در عراق کمک بیشتری بکنیم و حاجی هم همین همت را کرد؛ البته همه وظیفه برعهده خود عراقی‌ها



هرکجا داعش را محاصره

کردیم، صدای هلی‌کوپتر

آمریکایی‌ها برای بردن

فرماندهان داعش را

می‌شنیدیم. مثلاً در

عملیات جلولا و سعدیه.

هلی‌کوپتر می‌آمد و مهمات

و تجهیزات برایشان

می‌ریخت.

آنها را به عنوان خط قرمز نگه می‌داشت ولی اجازه می‌داد گروه‌ها خودشان جمع‌بندی و مسیرشان را انتخاب کنند و عموماً آنها هم مسیری را انتخاب می‌کردند که با خواسته ما مشترک بود.

**** جای خالی ابومهدی به سادگی پر نمی‌شود**

*** در میان این گروه‌ها با چه کسی خیلی نزدیک بودند؟**

شهید ابومهدی. البته همه سران احزاب و گروه‌ها به ایشان نزدیک بودند و با هم در ارتباط بودند و جلسات مفصلی داشتند ولی ابومهدی جایگاه خاصی داشت.

من ۴ سال در عراق در میدان و در کنار سردار سلیمانی و شهید ابومهدی بودم و ارتباط با ابومهدی از نزدیک بود و به لحاظ مسئولیت‌ها باید با ایشان ارتباط می‌داشتیم و در حوزه‌های مختلف ایشان را پشتیبانی می‌کردم. ارتباط آنها باهم خیلی تنگاتنگ بود چون نقش ابومهدی در عراق یک نقش استثنایی بود و بعید می‌دانم کسی در عراق بتواند جایش را پر کند.

من در تاریخ ۱۹ خرداد سال ۱۳۹۲ یعنی همان روزهایی که داعش وارد عراق شد، در مکه بودم و از تلویزیون دیدم که گفتند داعش تا نزدیک موصل آمده است. باور نکردم و فکر کردم تبلیغات است.

دو روز بعد به تهران برگشتم. حاجی از بغداد با من تماس گرفت و گفت سریع خودت را برسان. وقتی به بغداد رسیدم، تا وقتی که سامان گرفتیم و امکاناتی پیدا کردیم و توانستیم مقر و پادگان‌هایی داشته باشیم، مهمان ابومهدی و در خانه ایشان بودیم و خودش از ما میزبانی می‌کرد.

من در همه سفرها همراه حاجی بودم. همیشه ابومهدی به استقبال می‌آمد و یک بار نبود که ببینم او به استقبال حاجی نیامده باشد. به نظرم نزدیک‌ترین فرد به ایشان چه در کار و چه غیر از کار ابومهدی بود و قسمت هم این بود که هر دو با هم شهید شوند.

*** جنگ با تکفیری‌ها در عراق و جنگ با**

بجنگند و در کنار هم قرار بگیرند، خودش یک هنر است. البته باز هم باید بر نقش کلیدی ابومهدی تاکید کنم. داعش در یک مقطع تا ۲۵ کیلومتری مرز ما هم آمد. در آن زمان ما عملیات جلولا و سعدیه و خانقین را داشتیم که این منطقه با کمک کردها و حشد الشعبی پاکسازی شد. خود این یک هنر بود که این دو مجموعه کنار هم بجنگند و مشکلی هم به وجود نیاید. تنظیم و هماهنگ کردن اینها هنر حاج قاسم و آقای ابومهدی بود.

**** هرکجا داعش را محاصره می‌کردیم آمریکایی‌ها پیدایشان می‌شد**

*** سخت‌ترین عملیاتی که در عراق شد و امیدی به پیروزی نداشتید چه عملیاتی بود؟**

همه عملیات‌ها واقعا سخت بود؛ یعنی ما در عراق با دنیایی از بمب روی زمین و انفجارات رو به رو بودیم. قدم از قدم برمی‌داشتیم روی زمین بمب بود و انتحاری. سوریه هم انتحاری داشت ولی عراق منبع انتحاری بود. نزدیک پادگان المثنی در غرب بغداد یک بیابان بسیار بزرگ است که گرد و خاک زیادی از این بیابان بلند می‌شود؛ ما آنجا بودیم که گرد و خاکی به طول ۱۰-۱۵ کیلومتر از روی زمین بلند شد مثل اینکه کوهی از زمین دارد بلند می‌شود و به سمت ما می‌آید. یک آن نگاه کردیم و دیدیم در جلوی این کوه گرد و خاک، یک انتحاری با سرعت در حال آمدن به سمت ماست که چیزی در حدود ۱۵ هزار نفر بودیم. ما در یک صحنه نبرد این چینی با کسانی که به هر شکلی خودشان و زمین را تجهیز می‌کردند، می‌جنگیدیم. جنگ بسیار سختی بود که بیانش دشوار است.

در برخی عملیات‌ها به همین نقطه‌ای می‌رسیدیم که شما گفتید. خیلی سخت بود. برای مثال، عملیاتی که برای ما بسیار مهم و البته سخت بود به طوری که خود حاجی مجبور شد دست به سلاح شود، عملیات «جرف الصخر» بود. ما با یک زمین مسلح و با موانع طبیعی بسیار زیاد رو به رو بودیم.

در کنار اینها، آمریکایی‌ها هم از داعش حمایت می‌کردند. ما هرجا داعش را محاصره کردیم، شب صدای هلی‌کوپتر آمریکایی‌ها برای بردن فرماندهان داعش را می‌شنیدیم. مثلا در عملیات جلولا و سعدیه. هلی‌کوپتر می‌آمد و مهمات و تجهیزات برایشان می‌ریخت. چون این تجهیزات را با چتر می‌ریختند، باد تعدادی از آنها را به سمت ما آورد. در عراق یک بار در عملیات تکریت، آمریکایی‌ها همزمان به سمت ماشین حاجی و ما که در یک نقطه دیگر بودیم، شلیک کردند. البته نمی‌خواستند بزنند، بیشتر هشدار بود. وقتی ما به فرماندهان داعش نزدیک می‌شدیم برای حمایت از آنها یک جوری راه ما را می‌بستند تا بتوانند آنها را نجات دهند.

**** انتحاری در عراق کولاک می‌کرد**

*** بارها دیدیم که موضوع انتحاری‌ها در صحبت‌های سردار سلیمانی مطرح شده است. این انتحاری‌ها چطور می‌آمدند و چطور با آنها مقابله می‌شد؟ در همان ماجرابی که تعریف کردید، چه اتفاقی در نهایت افتاد؟**

من درخواست می‌کنم همه به نمایشگاه مقاومت در موزه دفاع مقدس بروند و آنجا را ببینند. تعدادی از ماشین‌های مسلح شده و انتحاری در آنجا به نمایش گذاشته شده است. بیانش خیلی سخت است. وقتی داعش حمله می‌کرد، امکانات زیادی مثل نفربر، وسایل و ماشین‌های پلیس و مردم را غنیمت می‌گرفت و خودش هم امکانات زیادی داشت. اینها را برای انجام عملیات کاملاً



امریکایی‌ها به نمایندگی از اسرائیل حاج قاسم را ترور کردند چون می‌خواستند هزینه را برای آنها کم کنند. ما بیشتر احتمال می‌دادیم این کار را از طریق گروه‌های دیگر و یا در یک عملیات انتحاری انجام بدهند.

تجهیز می‌کرد. مثلا وقتی تکریت را گرفتیم داخل چند سوله چند هزار متری مواد لازم برای ساختن مواد انفجاری دست‌ساز وجود داشت. زیر پل تکریت یک بولدوزر را تجهیز کرده و آنجا قرار داده بودند که اگر ما به سمت این پل می‌آمدیم آن را منفجر کنند ولی نتوانستند و ما زودتر منطقه را گرفتیم.

این بولدوزر واقعا یک چیز عجیبی بود که اگر منفجر می‌شد منطقه وسیعی را از بین می‌برد و ترکش‌هایش منطقه بزرگی را پوشش می‌داد. آنها تجهیزات زیادی در اختیار داشتند و حمایت هم می‌شدند؛ ضمن این که ابتکارات زیادی را هم به کار می‌گرفتند.

ماشینی که در آن ماجرا داشت می‌آمد، خودش را در داخل گرد و خاک پنهان کرده بود، وقتی نزدیک ما رسید یک تانک عراقی در یک لحظه آن را دید. همه افرادی که آنجا بودند متفرق شدند. ما از شلیک تانک و انفجار انتحاری فیلم داریم. شلیک تانک مثل این است که کبریت زدید و انفجار انتحاری مثل این است که یک کپسول گاز منفجر شود.

خود حاجی ده‌ها بار در معرض این انتحاری‌ها قرار گرفت. بیشترین مشکل ما در منطقه جرف الصخر همین انتحاری‌ها بودند؛ قدم به قدم همه جا را بمب‌گذاری کرده بودند. یکی از آن تفاوتی که سوال کردید در جنگ سوریه و عراق، همین بود. در سوریه با این قدر انتحاری مواجه نبودیم، بیشتر با میدان نبرد و جنگیدن رو به رو بودیم.

*** ما شنیدیم انتحاری در سوریه هم زیاد بوده است.**

بله در آنجا هم انتحاری بود ولی کمتر از عراق بود. انتحاری در عراق کولاک می‌کرد. عمده تلفاتی که تروریست‌ها از مردم عراق گرفتند، با همین انتحاری‌ها بود. حتی در ایستگاه‌هایی که مردم بازرسی می‌شدند می‌آمدند و خودشان را منفجر می‌کردند.

در جرف الصخر، یک انفجار در فاصله ۳۰-۴۰ متری حاجی رخ داد ولی خوشبختانه آسیبی به ایشان نرسید.

در سوریه هم واقعا جنگ‌های سختی داشتیم. روزی که با حاجی وارد دمشق



شود؟ خودتان هم آنجا حضور داشتید و یا جزئیاتش را تعریف می‌دانید؟

نه، من در آن سفر حضور نداشتم ولی قبل از آن صحبت‌ها و جلسات مفصلی برگزار شد. استدلال و منطق حاج قاسم در موضوعات مختلف خیلی قوی بود چون شناخت کافی داشت. بر اساس همین استدلال و منطق روس‌ها را به میدان آورد و من که در میدان بودم این را می‌گویم که واقعا حضور روس‌ها در میدان ورق را برگرداند و وضعیت واقعا تغییر کرد.

وقتی آنها آمدند، هم به لحاظ امکانات، هم به لحاظ توانمندی و هم به لحاظ روحیه سوری‌ها خیلی موثر بود و چون نقش حاجی یک نقش کلیدی بود، هماهنگی بین ما یک هماهنگی خیلی خوب شد.

طبیعتا همیشه همه ترجیح می‌دهند روی برنده سرمایه‌گذاری کنند، حاجی با استدلال برای پوتین ثابت کرد که برنده این میدان نظام سوریه است. در آن زمان خیلی‌ها به این اعتقاد نداشتند و نمی‌پذیرفتند ولی او مصر بود و به این حرف خودش اعتقاد داشت.

کار کردیم و فرمانده‌مان در دمشق هم شهید سردار همدانی بود.

صحنه یک صحنه بسیار سختی بود. من همیشه می‌گویم که ما غریبانه و مظلومانه جنگیدیم. خیلی چیزها را نمی‌شود گفت. یک جاهایی آدم می‌خواهد صحبت کند ولی ممکن است بعضی‌ها ناراحت شوند و به کسانی برخورد و یا دشمن از حرف‌های ما سوءاستفاده کند. به هر حال خیلی ملاحظه وجود دارد ولی آنچه که خروجی این موضوعات است، همان صیانت از توانمندی جمهوری اسلامی در حوزه بین الملل و حوزه وطن بود.

** حاج قاسم با استدلال و منطق روس‌ها را به میدان آورد

*** یکی از نقاط عطف نبرد سوریه دیداری است که سردار سلیمانی با رئیس جمهور روسیه داشت. این نشان دهنده وجهه دیگر ایشان است که در قامت یک سیاستمدار هم می‌تواند عمل کند و با عالی‌ترین مقامات بزرگ‌ترین کشورها مذاکره کند و به نتیجه برسد. آیا اطلاع داشتید که قرار است این دیدار انجام**

شدیم، من اسم آن پرواز را «پرواز نجات» گذاشتم. من با حاجی و چند نفر دیگر رفته بودیم. این زمانی است که یک روز قبل، محل شورای امنیت سوریه را منفجر کردند که در واقع کلید رمز عملیات‌شان بود و بعد از آن به همه شهرها از جمله خود دمشق حمله شد.

بیش از ۲۰۰-۳۰۰ ماشین مسلح در داخل دمشق بود. واقعا نمی‌دانستیم می‌توانیم در فرودگاه بنشینیم یا نه؟ وقتی هواپیما می‌خواست در فرودگاه بنشیند، دیدیم آتش از تمام اطراف فرودگاه بلند است و تمام اطراف فرودگاه جنگ بود. اگر با یک کلاشینکف ساده هم به سمت ما شلیک می‌کردند، می‌توانست منجر به حادثه شود.

در آن لحظه در دلم فقط آرزو می‌کردم پرواز سالم روی زمین بنشیند تا حاج قاسم سالم به سوریه برسد.. هواپیما که نشست، مثل این بود که تمام آرزوهای که داشتیم برآورده شد.

همین که مجموعه ارتش سوریه و رئیس جمهور سوریه می‌فهمند حاج قاسم وارد دمشق شده و در این شهر است، صحنه برمی‌گشت. ما همان شب یک تقسیم

جاده باز شود. بعدا امریکایی‌ها اعلام کردند چون ما اینجا مستقر هستیم کسی حق ندارد بیاید و اگر بیاید، می‌زنیم و یک خط کشیدند و گفتند نباید کسی از این خط جلوتر بیاید. حاجی نمی‌خواست بین ما و آنها درگیری به وجود بیاید و هدفمان این بود که مرز را باز کنیم. امریکایی‌ها تنف را گرفته بودند و از طرف دیگر در منطقه حسکه آمده بودند و بالا

**** مواجهه با آمریکایی‌ها در تنف**

*** مسیری که از دمشق به بوکمال و بغداد می‌رفت، چطور آزاد شد؟ طبیعتا باید این مسیر از سمت تنف می‌بود.**

ما در ۲۵-۳۰ کیلومتری تنف بودیم که تقریبا ۵۰ کیلومتری مرز عراق و سوریه است و جاده آسفالت بین المللی بسیار خوبی دارد و ما اصرار داشتیم که این

ما با عراق مرز مشترک داریم و می‌شد امکانات را علاوه بر مسیر هوایی، از طریق زمینی هم برد ولی در سوریه مسیر ما فقط هوایی بود چون مسیر زمینی کاملا بسته شده بود و کل مرز عراق در اختیار تروریست‌ها بود. بعدا که بوکمال و مرز را گرفتیم کمی مرز و راه زمینی باز شد ولی قبل از آن هیچ راهی باز نبود و تقریبا عمده نبرد ما از طریق هوایی پشتیبانی می‌شد.



شد و ایشان نهایتاً با اکره پذیرفت که تیم حفاظتی همراهش باشد اما مشروط.

* مشروط به چه؟

ایشان گفت نباید از ماشین ضدگلوله استفاده کنید یعنی نه خودم استفاده می‌کنم و نه تیمی که همراه من است. حق ندارید از ماشین گرانقیمت استفاده کنید. ماشین همراهی که عموماً همراه ایشان بود، یک پژو ۲۰۶ یا یک پراید و این اواخر یک ماشین L۹۰ بود. ماشین خودش هم یک ماشین ساده بود. ما فقط یکی دو روز به هر بهانه ای بود، از ماشین ضد گلوله استفاده کردیم. ایشان دو روز استفاده کرد و کاملاً کنار گذاشت و گفت این تحرک مرا می‌گیرد و حساسیت ایجاد می‌کند.

لذا ایشان خودش طراحی می‌کرد؛ مثلاً خیلی‌ها نمی‌دانستند دارد به سوریه یا عراق می‌رود و حتی در مجموعه خودمان عموماً وقتی می‌خواستیم با ایشان جایی بروم، لحظه آخر خبر می‌داد که به فلان نقطه بیا. هم ما رعایت می‌کردیم و هم خود حاجی.

* نام «حبیب» از کجا روی حاج قاسم گذاشته شد؟ شما اطلاعی در این باره دارید؟

فکر می‌کنم از عراق و عملیات طوزخور ماتو در همان روزهای اول درگیری بود. البته خیلی روی این موضوع دقت نکردم ولی فکر می‌کنم حاجی حبیب همه بود و همه دوستش داشتند و احتمالاً بچه‌های عراقی حبیب صدایش می‌زدند و این اسم روی ایشان ماند و بعداً در سوریه هم همین بود.

** فکر نمی‌کردیم آمریکا حماقت کند

* خبر شهادت حاج قاسم در نیمه شب ۱۳ دی ماه برای عمده مردم غیر منتظره و شوکه کننده بود و بسیاری را ناراحت کرد. شما چطور از شهادت ایشان مطلع شدید؟

فکر کنم نیم ساعت بعد از شهادت ایشان از طریق دوستان عراقی که مطلع شده بودند، فهمیدم. به من زنگ زدند و خبر دادند.

کمی جلوتر بروم و جاده خاکی را پیدا کنم تا از همان جا حرکت کنیم. هواپیمای امریکایی آمد و ۱۵۰ متر پایین‌تر از ما یک خط فوسفری جلوی ما ایجاد کرد. معنایش این بود که از این خط جلوتر نیایید و شروع کرد به مانور دادن. من به بچه‌ها گفتم متفرق شوید و از همدیگر فاصله بگیرید. هواپیما شروع به شلیک کرد. در آنجا یک درگیری پیش آمد و هواپیماها هم چندتایی از وسایل ما را زدند. چون هدف ما رفتن به مرز بود، درگیر نشدیم. رفتیم و نهایتاً مرز را گرفتیم.

وقتی مرز را آزاد کردیم امریکایی‌ها خیلی سروصدا کردند و معلوم شد که آنها می‌خواستند مرز را ببندند و اگر مرز بسته می‌شد، می‌توانستند مسیر هوایی ما را هم مسدود کنند و خیلی مشکلات به وجود می‌آمد. در اینجا حاجی همه‌اش در میدان بود و فیلمی که نشان می‌دهد حاجی نماز می‌خواند و چند نفر پشت سرش هستند، در همین سه راهی «زازا» است. شب یک انتحاری آمد دقیقاً در همان نقطه‌ای که حاجی نماز خوانده بود، خودش را منفجر کرد؛ یعنی امریکایی‌ها این قدر به لحاظ اطلاعاتی، داعش و گروه‌های مسلح را پشتیبانی می‌کردند.

** شروط حاج قاسم برای تیم حفاظت

* یکی از نکات مهم، بحث تردهای ایشان بود و اینکه باید به شدت هم مراقبت می‌شد؛ بفرمایید این تردها چطور انجام می‌گرفت و آیا موضوع خاصی در این زمینه در ذهنتان هست که برای ما بگوئید؟

همه حرکت و رفت و آمد و مسیر را خودش طراحی می‌کرد. البته ممکن بود دوستان هم به او تذکری بدهند ولی خودش طراحی می‌کرد چون یک فرد امنیتی بود. به نظرم حاجی در نیروی قدس به یک آدم بسیار دقیق امنیتی تبدیل شده بود. در ابتدا قبول نمی‌کرد که یک تیم حفاظتی همراهش باشد. همه از بیرون به ما تاکید داشتند که با ایشان صحبت کنیم تا راضی شود. صحبت‌هایی

و پایین حسکه، جایی را بالای بوکمال گرفته بودند و بنا داشتند دو ایستگاه دیگر هم بین این دو منطقه در مرز بزنند و بعد اعلام کنند مرز حتی برای حرکت هوایی هم بسته است.

* یعنی کل مرز شرقی سوریه بسته شود.

بله، حاجی اصرار داشت ما باید به سرعت مرز عراق و سوریه را باز کنیم و خودش هم آمد در میدان ایستاد. قرار شد این منطقه را دور بزنیم و همین فاصله ۵۰ کیلومتری ما را ۲۰۰ کیلومتر می‌کرد، آن هم در بیابان یعنی بادی‌الاشام. ما یک چیزی می‌گوییم و شما یک چیزی می‌شنوید ولی آدم تا در آن زمین نباشد نمی‌داند این بیابان یعنی چه. وقتی با یک ماشین تویوتای لندکروز با چهار حلقه لاستیک نو حرکت می‌کردیم، تا مرز ۲۰۰ کیلومتر می‌رفتیم و ۲۰۰ کیلومتر برمی‌گشتیم، در برگشت باید هر چهار حلقه لاستیک را عوض می‌کردیم.

در آنجا وقتی روی نقطه سه راهی رسیدیم، ۶-۷ هواپیمای امریکایی آمدند. من به بچه‌ها گفتم یک بار دیگر نقشه را چک کنیم ببینیم نقطه‌ای که آمدیم داخل منطقه امریکایی‌ها نباشد تا با آنها درگیر نشویم. چک کردند و دیدیم روی مرز آن منطقه هستیم. بچه‌ها داشتند خاکریز می‌زدند که مستقر شوند و من در ماشین نشسته بودم و تصمیم داشتم

سردار کفر تنیر اسلام و کفر
شهید حاج قاسم سلیمانی

* در تهران بودید؟

بله، در خانه بودم. زنگ زدند و گفتند فکر می‌کنیم امریکایی‌ها حاجی را در فرودگاه بغداد زدند. خودم تصور نمی‌کردم امریکایی‌ها چنین حماقتی کرده باشند و چنین خشمی علیه خودشان در جهان اسلام بسیج کنند. وقتی هم که با حاجی صحبت می‌کردیم تحلیل‌مان این بود که اسرائیلی‌ها ممکن است ولی امریکایی‌ها چنین کاری را انجام نمی‌دهند. البته امریکایی‌ها به نمایندگی از اسرائیل این کار را کردند چون می‌خواستند هزینه را برای آنها کم کنند. بیشتر احتمال می‌دادیم این کار را از طریق گروه‌های دیگر و یا در یک عملیات انتحاری انجام بدهند. وقتی خبر را شنیدم، گفتم حاجی به آن چیزی که می‌خواست رسید؛ چون همیشه آرزوی شهادت را در چشمانش می‌دیدیم. حاجی واقعا از همه چیزش گذشته بود.

* اگر حاج قاسم الان صدایتان را بشنود و شما را ببیند و بخواهید یک جمله با ایشان صحبت کنید چه می‌گویید؟

می‌گویم حاجی دست من را هم بگیر و ببر. حقش این است که حاج قاسم دست ما را بگیرد و ببرد. ان شاء الله عاقبت همه‌مان شهادت باشد. حاجی همیشه دعا می‌کرد که امیدوارم رفتن ما با شهادت باشد و ما هم از خدا می‌خواهیم که همه فرماندهان ما که در این دوران سخت و دوران دفاع مقدس و نبرد با گروه‌های تکفیری واقعا زحمت کشیدند عاقبتشان به خیر شود و عاقبتشان با شهادت باشد.

** راه حاج قاسم ادامه دارد

* آینده جبهه مقاومت را پس از حاج قاسم که به هر حال نماد و ستون این خیمه بود، چطور می‌بینید؟

حاجی توانمندی‌هایی در حوزه سیاسی و نظامی داشت. ساختارهای محکمی را ایجاد کرد که خود گروه‌ها بتوانند از کین اسلام و کشور خود دفاع کنند. یعنی مثلا حشد شعبی بتواند مثل بسیج، سپاه و ارتش ما از کشور خودشان دفاع کند.



اکثر فرماندهان و رزمندگان ما داوطلبانه آمده بودند که هیچ، خودشان هم کمک می‌کردند؛ ما چیزی به عنوان مأموریت ویژه تعریف نمی‌کردیم. پرداخت‌های ما عموما ریالی بود و بر حسب مبانی حقوقی.

توانمندی‌ای که برای حزب الله ایجاد شده می‌تواند از خودشان دفاع کنند و در برابر اسرائیل بایستند.

توانمندی‌ای در مردم یمن به وجود آمده برای اینکه از خودشان دفاع کنند و می‌بینیم که جنگ هفت ساله را اداره کردند و امروز کم‌کم در حال پیروز شدن هستند.

در سوریه دفاع وطنی تشکیل شد که تاثیر بسیار بزرگی در نظام سوریه بر پیروزی بر تکفیری‌ها و گروه‌های مسلح

داشت. این زیرساخت‌ها امروز وجود دارد و عمل می‌کند.

حاج قاسم مجری دستورات مقام معظم رهبری بود و من در ۱۰ سالی که با ایشان بودم به ضرس قاطع این حرف را می‌زنم که گوش ایشان کاملا به صحبت‌های مقام معظم رهبری بود و بیان مقام معظم رهبری را به برنامه تبدیل و پیاده می‌کرد.

امروز به لطف خدا، رهبر ما همان مسیر و اهداف را برای فرمانده جدید نیروی قدس-سردار قاتانی- نیز ترسیم کرده و مجموعه نیرو هم دارد همان راه را می‌رود.

** پورجعفری گنجینه اسرار حاج قاسم بود

*** یکی از افرادی که خیلی به سردار سلیمانی نزدیک بود و نهایتا قسمت بر این شد تا شهادتشان نیز همراه با هم باشند، سردار حسین پورجعفری بود که شاید در سایه شهید سلیمانی کمتر به ایشان پرداخته شود. چقدر حضور ایشان در کنار حاج قاسم در پیشبرد کارهایش موثر بود؟**

ایشان گنجینه اسرار حاجی بود و در تمام ملاقات‌ها، ارتباطات و صحنه‌ها حضور داشت. شهید پورجعفری از زمان جنگ تا آخرین لحظه حیات با حاجی بود.

یادم هست ۳ سال قبل به دلیل مشکلات شخصی که داشت یک ماه از حاجی جدا شد و حاجی هم با اکره گذاشت یک ماه برود. نهایتا خود او هم طاقت نیاورد و برگشت و باز هم در کنار حاجی قرار گرفت؛ یعنی حاجی به او نگفت بیا چون حاجی این چیزها را خیلی مراعات می‌کرد؛ مثلا اگر احساس می‌کرد من یک مشکل شخصی داشتم و نمی‌توانستم در میدان باشم، با اصرار و جوری که من هم ناراحت نشوم، من را برمی‌گرداند و می‌گفت به فلان موضوع رسیدگی کن و این موضوع الان مهم است؛ من می‌فهمیدم از مشکل شخصیم مطلع شده و می‌خواهد حتما تهران باشم ولی اصلا اشاره نمی‌کرد و خیلی حواسش جمع بود.

شهید پورجعفری در کنار ایشان واقعا گنجینه اسرار بود و به ایشان خیلی اعتقاد



نمی‌کردیم. پرداخت‌های ما عموماً ریالی بود و بر حسب مبانی حقوقی که هست. بالاخره زندگی فردی که مثلاً در شهری زندگی می‌کند و زن و بچه یا پدر و مادر دارد، در حد عرف مخارج آنها را تامین می‌کردیم ولی اینکه حقوق ویژه‌ای بدهیم اصلاً در توان ما نبود. مگر ما چقدر پشتیبانی می‌شدیم؟ من خودم مستقیماً درگیر پشتیبانی‌ها و حقوق‌ها بودم. اینکه می‌گویم حاجی در مظلومیت، محرومیت و گمنامی جبهه را اداره می‌کرد عین واقعیت است. شرایط خیلی سخت بود اما چون جهاد بود برایمان راحت و آسان می‌شد و برای بچه‌ها هم همین طور بود.

*** خیلی ممنون و متشکر هستیم از اینکه این زمان را در اختیار ما قرار دادید. در انتهای گفتگو اگر سخنی باقی مانده است در خدمتتان هستیم.** مجدداً یادشید سلیمانی، شهید پورجعفری، شهید ابومهدی و سایر بچه‌هایی که همراه آنها بودند را گرامی می‌دارم و باز هم از حاجی می‌خواهم که دست ما را بگیرد تا در این راه ثابت قدم باشیم.

خاصی به آنان می‌دادید؟

میدان نبرد میدان تقسیم تیر و ترکش است. آمریکایی‌ها عموماً برای جنگیدن مزدور جمع می‌کنند و همه تجهیزات و امکانات را نیز برایشان آماده می‌کنند ولی در صحنه نبرد گاهی دستشان بالا می‌رود و پایشان می‌لرزد.

طبیعی است که یک انسان می‌خواهد زندگی کند؛ ایرانی، افغانستانی و یا پاکستانی فرق نمی‌کند و زندگی هم مخارجی دارد که هرکس باید آن را تامین کند. پرداخت‌های که به این عزیزان می‌شد، زیر حداقل حقوقی بود که در جمهوری اسلامی مصوب است که به یک کارگر یا کارمند داده شود.

* شنیدیم همین‌ها هم گاهی پرداخت نمی‌شود.

اکثر فرماندهان و رزمندگان ما داوطلبانه آمده بودند که هیچ، خودشان هم کمک می‌کردند؛ یعنی نه تنها پول نمی‌گرفتند، بلکه کمک هم می‌کردند؛ ولی خب همه توانمند اقتصادی نبودند و کار و زندگی ای داشتند که آن را رها کرده و آمده بودند. ما چیزی به عنوان مأموریت ویژه تعریف

داشت و بسیاری از کارها را او هماهنگ می‌کرد. خدا ایشان را رحمت کند. در کنار حاجی خیلی زحمت می‌کشید. کار سختی هم بود چون با آن حجم کار بالایی که حاجی داشت، هر کس کنارش قرار می‌گرفت برایش سخت بود.

** پول ویژه‌ای به مدافعان حرم پرداخت نمی‌شود

*** رزمندگان زیادی در این سال‌ها در کنار سردار سلیمانی و سایر فرماندهان جنگیدند و خیلی گمنام به شهادت رسیدند و ممکن است خیلی کم از آنها اسم برده شود؛ درباره این افراد صحبت‌هایی می‌شود که مثلاً حق مأموریت‌های آنچنانی می‌گیرند یا اظهاراتی که بعضاً در خصوص نیروهای فاطمیون می‌شود. شما به عنوان کسی که ۱۰ سال رئیس ستاد نیروی قدس بود و حتماً اشراف خیلی زیادی در این موضوع دارید توضیح دهید این رزمندگان چطور می‌آمدند و آیا واقعا حق مأموریت‌هایی که به آنها داده می‌شد، حق مأموریت‌های آنچنانی بود یا امکانات و تسهیلات خیلی**



گفتگو با سید محسن حکیم:

حاج قاسم گفت ۴ هزار نیروی ایرانی با ۱۲ جنگنده پشت مرز آماده‌اند

... اشاره: در میان طوایف و گروه‌های عراق، جریان حکمت وابسته به خانواده حکیم یکی از اضلاع مهم جریان تشیع در این کشور است که سابقه آنها به شخصیت‌های بزرگی نظیر مرحوم آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم و فرزندانش شهید آیت‌الله محمدباقر حکیم (شهید محراب) و مرحوم حجت الاسلام سید عبدالعزیز حکیم برمی‌گردد. در گفتگو با سید محسن حکیم نائب رئیس جریان حکمت ملی عراق که سابقه دوستی و نزدیکی زیادی با سردار شهید حاج قاسم سلیمانی داشته است، به مرور برخی خاطرات و اقدامات فرمانده سابق نیروی قدس به ویژه در جریان مقابله با داعش در عراق پرداختیم که متن آن را در ادامه می‌خوانید

*** اگر اجازه بفرمایید گفتگو را با نحوه آشنایی شما با سردار سلیمانی آغاز کنیم. شما از یک خانواده شناخته شده در عراق هستید که هم خودتان و هم دیگر اعضای آن با ایشان آشنایی نزدیکی دارند و داشتند. سابقه این دوستی و آشنایی به کجا می‌رسد؟**

آشنایی بنده با جناب آقای سردار سلیمانی از سال ۱۳۸۲ شروع شد. مسئولیت پرونده عراق در جمهوری اسلامی ایران قبلاً در فرماندهی نصر بود که زیرمجموعه ستاد فرماندهی کل قوا قرار داشت و بعد از آن به نیروی قدس واگذار شد.

از آنجا که بنده با مرحوم سید عبدالعزیز حکیم کار می‌کردم و ایشان هم در چارچوب سازمان مجلس اعلای اسلامی عراق با مرحوم شهید حکیم فعالیت داشتند، یک همکاری گسترده، عمیق و طولانی در عرصه‌های مختلف آغاز شد.

*** مهمترین ویژگی ایشان به لحاظ شخصیتی و مدیریتی که نظر شما را جلب کرد چه بود؟ یعنی اگر به گذشته نگاه کنید، کدام وجهه ایشان به نظر شما پر رنگ است؟**

حاج قاسم تنها یک ویژگی نداشت بلکه دارای خصوصیات متعددی بود. اگر بخواهیم شخصیت کاری ایشان را تجزیه و تحلیل کنیم، یکی از آنها، فعالیت‌های شبانه‌روزی ایشان بود.

بنده یادم هست که یکبار جلسه‌مان با سردار ساعت ۵ صبح شروع شد. من به همراه آقای سید عادل عبدالمهدی بودیم که در آن مقطع معاون رئیس جمهور عراق بود.

در تابستان‌ها عموماً جلسات ایشان ساعت ۵ صبح آغاز می‌شد و در زمستان‌ها که شب‌ها طولانی‌تر بود، ساعت ۶ صبح.

ایشان بعضاً فعالیت‌های ورزشی از جمله کوه‌پیمایی و راهپیمایی هم داشتند که ساعت ۳:۳۰ صبح انجام می‌گرفت و برمی‌گشتند. لذا آدم پرکار و فعالی بود و این یکی از ویژگی‌های مهم جناب آقای سردار سلیمانی بود.

از جمله ویژگی‌های مهم دیگر، پیگیری دقیق امور بود. یادم هست یک روز در

همین جا بودیم و ایشان به من زنگ زد. عید نوروز بود در زمان ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد که معمولاً در این ایام روسای کشورهای فارسی زبان را دعوت می‌کردند و آنها دو سه روزی به تهران می‌آمدند.

*** برای جشن نوروز**

بله، بنده آن موقع تهران بودم. ایشان به من زنگ زدند و گفتند آقای طالبانی آمده‌اند؛ آیا فرصت دارید ایشان را ببینیم؟ با توجه به این که برنامه رسمی ایشان تمام شده و ایشان الآن مهمان ما هستند. چون قبلاً مهمان ریاست جمهوری بودند و بعد مهمان سردار سلیمانی شدند. گفتم بله و با همدیگر رفتیم و شام با هم بودیم. مرحوم شهید آقای حسین پورجعفری هم بودند.

آقای پورجعفری هم انصافاً از مفاخر بسیار بزرگ و مهم و یکی از مهمترین عناصر موفقیت جناب آقای سردار سلیمانی به گفته خود ایشان و انسانی بسیار وارسته، متقی، فعال، خوش فکر، پرمحبت و مهربان بود.

آقای پورجعفری را صدا زدند و گفتند فردا برای صبحانه آقای طالبانی چه می‌خواهید بیاورید؟ و ایشان گفتند چه مواردی را می‌آورند. وقتی آقای پورجعفری رفت، من از حاج قاسم سوال کردم شما به این جزئیات هم توجه می‌کنید که مثلاً سر سفره صبحانه آقای طالبانی چه باشد؟

ایشان تأکید داشتند که جزئی از موفقیت کار، رسیدگی به همین جزئیات است و بایستی انجام شود.

در همه کارها همین طور بود. یعنی به جزئی‌ترین موضوعات با دقت توجه می‌کرد.

سومین ویژگی مهمی که ایشان داشتند اینکه بسیار خوش فکر، تحلیلگر، راهبرد ساز و استراتژیست کم نظیری بود.

در هر زمینه‌ای که با هم جلسه می‌گذاشتیم یا صحبت و همفکری می‌کردیم، همواره ایده، نظریه، تئوری و طرح برای حل مشکلات داشت. اینطور نبود که فقط مشکل را مطرح کند، طرح‌های عملیاتی و میدانی هم برای

حل مشکلاتی که بروز می‌کرد، داشت. ویژگی دیگر، حرکت سریع و قدرت جمع‌بندی ایشان بود. یعنی تصمیم‌گیری سریع و اجرا. خیلی‌ها زود تصمیم می‌گیرند اما قدرت اجرایی سریع ندارند.

برای مثال، ساعت ۱۲ شب داعش به اطراف اربیل رسد، ساعت ۵ صبح دو هواپیما پر از سلاح و مهمات و لوازم نظامی مورد نیاز که به درد جنگ با داعش بخورد، در اربیل بود.

*** همان درخواستی که آقای بارزانی در زمان حمله داعش کرد؟**

بله، آقای بارزانی که پیام دادند، جناب آقای مسجیدی آنجا بودند و با یک گروه مستشاری ۳۰ نفره تشریف بردند اربیل و برای کمک به برادران پیشمرگه در آنجا مستقر شدند.

ویژگی دیگر حاج قاسم، سعه صدر ایشان بود. ما ارتباط زیادی داشتیم و شاید کمتر روزی بود که همدیگر را نبینیم و یا لااقل تلفنی با هم صحبت نکنیم.

علی‌رغم فشار بی‌امان کاری که ایشان داشتند -بخصوص بعد از ماجرای سوریه که خیلی از وقت ایشان را می‌گرفت- همیشه سعی می‌کرد طرف مقابلش راضی و خندان باشد و با راحتی جلسه را ترک کند. بعضاً در جلسات، صحبت‌ها، افکار، دیدگاه‌های متفاوت و اختلاف نظر هم بود ولی ایشان این سعه صدر را داشت که با همه صحبت کند.

مورد بعدی، ادب ایشان بود. واقعا در قضیه ادب و احترام کم نظیر بود و کمالات اخلاقی را در حد اعلا مراعات می‌کرد. تواضع و فروتنی ایشان مثال زدنی است و هر کس که با ایشان در ارتباط بود این را تأیید می‌کند.

مورد بعدی، روح خدمت بود؛ به ویژه به خانواده‌های شهدا که در این زمینه اهتمام زیادی داشت.

در خیلی از جلساتی که گاهی ساعت‌ها هم طول می‌کشید، مثلاً می‌دیدیم زنگ می‌زدند و با ایشان صحبت می‌کردند. بعد می‌فهمیدیم موضوع صحبتشان حل کردن مشکل یکی از همین عزیزان بوده است.

در کرمان که ایشان در ایام فاطمیه روضه داشتند و ما هم خدمتشان می‌رسیدیم، از نزدیک می‌دیدیم که صدها نفر می‌آمدند و درخواستشان را با ایشان مطرح می‌کردند.

یک بار از ایشان پرسیدم شما چقدر می‌توانید به همه اینها رسیدگی کنید؟ تک تک این درخواست‌ها را خود ایشان پیگیری می‌کردند که کار انجام شد یا نشد. شاید خیلی از این کارها هم مرتبط و متوجه ایشان نبود.

ساده زیستی چه در زندگی شخصی و چه در محل کارشان، از دیگر ویژگی‌های حاج قاسم بود.

یک جنبه دیگر از وجوه الهی ایشان در کار این بود که همیشه تسبیح دستشان بود و ذکر می‌گفتند.

یک بار زنگ زدند و گفتند بیایید با هم برویم اربیل پیش آقای بارزانی. در تمام طول مسیر در هواپیما قرآن می‌خواند و قرآن که تمام می‌شد، دوتا کتاب همراه داشتند و کتاب می‌خواندند و گاهی برخی کتاب‌ها را هم با هم مرور می‌کردیم.

*** یادتان است چه کتاب‌هایی بود؟**

موضوعات مختلفی بود. برخی از کتاب‌ها درباره سیره اهل بیت بود ولی برخی کتاب‌ها به ویژه در دو سه سال اخیر عمرشان، کتاب‌هایی با موضوع مرگ و حیات پس از مرگ بود که به ما هم چند بار سفارش می‌کردند و حتی می‌پرسیدند که کتابی که گفتم را خواندید؟

*** مشخصاً اسم کتاب‌ها را یادتان است؟**

اسم کتاب‌ها نه ولی موضوعشان همین‌ها بود.

*** عکس‌هایی از ایشان دیدم که گاهی کتاب رمان حتی خارجی هم دستشان بوده. کتاب‌های این سبک هم می‌خواندند یا اصلاً علاقه داشتند و شما دیده بودید؟**

من ندیدم ولی احتمالاً بیشتر کتاب‌هایی درباره سیره ائمه اطهار می‌خواند. مثلاً کتاب «الغارات» را یادم هست که خوانده بود که مربوط به زمان حضرت علی(ع) بود و گویا به زبان فارسی هم ترجمه



شده است.

یکی دیگر از ویژگی‌های شخصیتی ایشان، اهتمام به هنر ایرانی بود. یک روز با ما تماس گرفتند و گفتند می‌آیید با خانواده به خارج از تهران برویم؟ گفتیم کجا؟ گفتند خارج از تهران؛ گفتیم کجا خارج از تهران؟ گفتند شهرک سینمایی. صبح روز جمعه بود و ما هم با خانواده رفتیم. فیلم محمد رسول الله(ص) آقای مجیدی در حال ساخت بود و خود ایشان هم تشریف داشتند و ما میهمان ایشان بودیم. رفتیم و تا غروب با همدیگر بودیم و شهرک را دیدیم و از مراحل فیلمبرداری هم بازدید کردیم و برگشتیم.

یا در بسیاری از موارد می‌دیدم افراد مختلف و خصوصاً جوان‌ترها می‌آمدند و در موضوعات گوناگون با ایشان مشورت می‌کردند و ایده می‌گرفتند. من به ایشان می‌گفتم ماشاءالله با این حجم سنگین کاری که دارید ولی به همه اینها ایده و فکر می‌دهید و کمک می‌کنید. این را جزئی از وظیفه و مسئولیت خودشان می‌دانستند. حاج قاسم یک شخصیت جامع‌الاطرافی بود، غیر از اینها، در خصوصیات و حالات شخصی، چه راز و نیازهایی که ایشان داشت و چه پل‌های محبتی که با افراد مختلف برقرار می‌کرد و من در کس دیگری به این شکل ندیدم.

در موضوع عراق که ایشان مسئولیت داشتند، با همه جور آدم نشست و برخاست می‌کرد و با همه، جور بود از لیبرال و سکولارش گرفته تا متدین؛ هرکس که با ایشان دیدار داشت، ولو بعضاً یک دیدار، آثار شخصیتی ایشان بر آن شخص اثرش را می‌گذاشت. حتی کسانی که با ایشان اختلاف نظر داشتند هم به ایشان احترام می‌گذاشتند و این بخاطر همان پل ارتباطی و روحی بود که با دیگران داشت.

یادم هست یک بار با ایشان از کرمان برگشتیم، داخل هواپیما اکثر افراد می‌آمدند و با ایشان سلام علیکی می‌کردند و ایشان بیشترشان را می‌شناخت و حتی حال نزدیکانشان را هم می‌پرسید.

شخصیت حاج قاسم آنقدر پارامتر دارد

که ما هرچه بگوییم، کم گفته‌ایم و حق مطلب را ادا نکردیم. به خصوص ارادتی که به ولایت داشت. ما این را کاملاً در رفتار و کردار و گفتار ایشان مشاهده می‌کردیم. لذا شهادت ایشان خسارت بزرگی بود.

یک روز من به حاج قاسم گفتم که فراق شما برای ما خیلی سخت است. قبلش ایشان به من گفته بود که ما سه نفر در جبهه مقاومت بودیم؛ شهید عماد مغنیه از لبنان، آقای محمد سلیمان مشاور امنیتی آقای بشار اسد و من. خب می‌دانید که عماد مغنیه را در سوریه شهید کردند و بعد از او آقای محمد سلیمان را در لاذقیه و از طریق دریا زدند و به شهادت رساندند. گفت فقط من ماندم و من را هم حتما خواهند زد.

* چه زمانی بود؟

شاید ۸-۹ سال پیش. به ایشان گفتم بایستی بیشتر مراقب باشید. حتی به برخی از دوستان هم که با ایشان مرتبط بودند، سفارش کردیم. چون خودش خیلی این مسائل را دوست نداشت.

* بحث حفاظت منظورتان هست؟

بله. حفاظت و مسائل دیگر. ما تاکید می‌کردیم که ایشان حتما در تیررس و مورد هدف است.

حاج قاسم می‌گفت من با این حجم حرکت و فعالیتی که دارم نمی‌توانم این مسائل را رعایت کنم و اگر بخواهم کارم را انجام دهم، باید خطرات را هم به جان بخرم.

منظور این است که ایشان خودش را از چند سال قبل برای شهادت آماده کرده بود. به ایشان گفتم فراق شما برای ما خیلی سخت است، به ویژه برای ما که عمویمان شهید شده، پدرمان فوت کرده و شما را داریم. واقعا مثل یک برادر بود.

حتی در خود قضیه آقای حکیم (مرحوم عبدالعزیز حکیم پدر سید عمار و سید محسن) یادم هست ماه پنجم سال ۲۰۰۷ بود که عوارضی بر ایشان پدیدار شد و ما ایشان را به درمانگاه بغداد بردیم که گفتند به احتمال قوی مبتلا به

سرطان ریه شدند.

من اولین کاری که کردم، با اولین پرواز به تهران آمدم. قبل از آن از همان بغداد با حاج قاسم تماس گرفتم و گفتم کار فوری دارم. چون دکترها گفته بودند که باید ظرف ۴۸ یا ۷۲ ساعت حتما درمان را آغاز کنید یا به یک فرد خبره مراجعه کنید.

به تهران که رسیدم، ایشان گفتند من خودم می‌آیم پیش شما. از فرودگاه که آمدم، دیدم ایشان هم تشریف آوردند. حاج قاسم گفت ان‌شاءالله مورد خاصی نیست که اینقدر فوری و سریع آمدید. موضوع را که برایشان تعریف کردم، خیلی بهم ریخت و شروع کرد به گریه کردن و خیلی خیلی متأثر شد از شنیدن این ماجرا.

گفتم قرار است ایشان را برای چکاپ به خارج ببریم. پرس و جو کردیم گفتند بهترین جا بیمارستان ام‌دی اندرسون امریکا است. رفتیم آنجا و آنها هم تایید کردند که ایشان به سرطان ریه مبتلا شدند و لذا من از همانجا با ایشان تماس گرفتم و با همفکری و پیشنهاد خود آقای حکیم (عبدالعزیز) قرار شد برای درمان به ایران بیاییم.

* آنجا فقط برای تشخیص رفتید؟

بله. آنجا برای تشخیص رفتیم چون گفتند دستگاه‌های پیشرفته‌ای دارند و ۴۸ ساعت هم بیشتر نماندیم. حتی برخی از نتایج پاتولوژی را هم بعداً با ایمیل برای ما فرستادند.

ایشان (حاج قاسم) در طول مدت ۲۸ ماهی که مرحوم آقای سید عبدالعزیز بیمار بود، همه جور محبت، لطف، عنایت و اهتمام را داشتند و بدون مبالغه عرض می‌کنم که هر روز می‌آمدند و سرکشی می‌کردند بعضاً یک بار صبح و یک بار عصر می‌آمد و سر می‌زد.

با ارتباطاتی که داشت، بسیاری از شخصیت‌های محترم اجتماعی، سیاسی و حتی برخی نخبگان را می‌آورد تا آقای حکیم احساس آرامش و راحتی بکنند. واقعا مانند یک برادر بودند. من به ایشان گفتم ما که هیچ، اگر فرزندان ما هم بخواهند از شما تشکر کنند باز هم حق شماست از بس که برادری کردید.



با محبت موضوع را حل می‌کرد. همیشه خیلی مهمان دوست بود و با اینکه خودش در زندگی فردی بسیار ساده زیست بود، ولی به میهمان خیلی می‌رسید.

موقع خداحافظی بعضاً تا دم ماشین می‌آمد و حتی با راننده هم سلام علیک می‌کرد.

درخواست‌هایی هم که می‌کرد مراقب بود تا معقول و قابل اجرا باشد. طرف مقابل را در محذورت قرار نمی‌داد.

یک ویژگی دیگرش این بود که وقتی با شما می‌نشست، حالت انتقادی داشت و خیلی محترمانه و مودبانه مشکلات را مطرح می‌کرد ولی با دیگران که می‌نشست، از شما دفاع می‌کرد. این خیلی نکته مهمی است به ویژه در سیاست. این باعث می‌شد تا شما وصف خیرتان را از دیگران و حتی بعضاً از رقبایتان می‌شنیدید.

*** در موضوع حمله داعش و شکل‌گیری و شیوع آن در عراق، شما چقدر این تهدید را جدی می‌دیدید و چطور حاج قاسم توانست با کمک دیگر گروه‌ها در خود عراق جلوی این خطر را بگیرد؟**

دهم ماه شش ۲۰۱۴ موصل سقوط کرد. شب سقوط موصل، من جایی بودم که مسئولان عالی کشور هم حضور داشتند و موضوع را پیگیری می‌کردند و اخبار می‌رسید که مثلاً داعش آمد از پل اول، پل دوم و پل سوم موصل رد شد و... کل کشور عملاً فلج شده بود.

ایشان (حاج قاسم) روز ۱۲ ماه شش وارد عراق شد. ساعت ۱۱ شب ما به همراه اخوی (سید عمار) خدمتشان بودیم. یک نقشه‌ای را آوردند و روی زمین هم نشستند و شرح می‌دادند که داعش الان کجاست و کدام نقاط را گرفته. تقریباً به نزدیکی سامرا و تکریت رسیده بودند. ایشان گفتند ما ۴ هزار نیروی کماندو و بعلاوه ۱۲ جنگنده و چندین هلیکوپتر آماده کردیم که اینها لب مرز هستند و اگر سامرا خواست سقوط کند، ما وارد عمل می‌شویم. ما هم موید این بودیم (حمایت می‌کردیم)، هم دولت عراق که آن موقع آقای مالکی بود و هم ماها که نیروهای سیاسی بودیم. خب ما آن

این در همه امور بود. حتی اگر شخصیت‌های دیگر از اهل سنن عراق هم بیمار می‌شدند، ایشان فوری کارهای درمانی‌اش را آماده می‌کرد و خودش می‌آمد و علی‌رغم حجم سنگین کاری که داشت، وقت می‌گذاشت تا کارها انجام شود.

ما هرچه از خصوصیات ایشان بگوییم کم گفتیم. حالا ممکن است برخی فکر کنند ما داریم مبالغه می‌کنیم یا مثلاً چون ایشان شهید شده این حرف‌ها را می‌زنیم؛ واقعاً اینطور نیست. ما هرچه که بگوییم و هرچه که نقل کنیم فقط جزئی از یک زندگی بزرگ را بیان کردیم. بعضی موضوعات را انسان می‌بیند و حس می‌کند ولی زبان از بیان آن قاصر است. به هر ترتیب، شهادت ایشان خسارت بزرگی، هم برای جمهوری اسلامی ایران و هم برای جهان اسلام بود.

*** ما وقتی کشور عراق را مقایسه می‌کنیم با کشورهای دیگر، به واسطه تعدد گروه‌ها و جریاناتی که در عراق فعال هستند، می‌طلبید که وقتی یک نفر می‌خواهد با آنها مراوده کند، هم فرهنگ آنها را بشناسد هم سلاقی و علایقشان را. این وجهه ایشان را چطور می‌دیدید و حاج قاسم چطور توانست با همه این طوایف و سلاقی ارتباط برقرار کند و متقابلاً آنها چه رفتاری با ایشان داشتند؟ حتماً ممکن است جلساتی هم پیش آمده باشد که سر موضوعی با هم به اختلاف بخورند؛ اینها را چطور حل می‌کرد؟**

این یکی از ویژگی‌های ایشان بود که هم با گرد هم با سنی هم با شیعه هم با مسیحی هم با ایزدی و با همه اینها ارتباط عمیق و تنگاتنگی داشت.

من خودم چندین جلسه در تهران، اربیل یا حتی سلیمانیه در خدمت ایشان با برادران گرد داشتیم، یا در بغداد با برادران شیعه یا سنی. این ارتباط خیلی ارتباط راحت و پویایی بود و هیچ حالت انجماد یا انقباضی در آن نبود. برعکس، همیشه ریلکس بودند و با آنها ارتباط گرمی داشتند و وقتی هم اختلاف پیش می‌آمد، ایشان با منطق و



بود و چند تیر به پایین ماشین هم خورده بود و لذا برگشته بودند. ما رفتیم در اتاق خدمتشان و گفتیم قصه چیست؟ گفتند به ما حمله شد و از اطراف به ما حمله کردند ولی الحمدلله چیزی نشده. بعد ایشان شروع کرد به کمک برای سامان‌دهی نیروها و گروه‌ها. روز جمعه من داشتم خطبه نماز جمعه آقای عبدالمهدی کربلایی را گوش می‌کردم که در خطبه دوم، بیانیه بیت آقای سیستانی را خواندند و فتوای ایشان هم خوانده شد.

در بین راه منطقه‌ای است تحت عنوان اسحاقی که در آنجا دشمن دور و بر جاده بود و به هر ماشینی که رد می‌شد حمله می‌کردند و برای همین، جاده تعطیل بود و هیچ ماشینی نمی‌توانست وارد آن شود. مناطق اطراف بلد هم متأسفانه دست داعش افتاده بود و خط اول دفاعی اول بغداد از شمال هم از آنجا یعنی بالاتر از منطقه التاجی شروع می‌شد. ایشان رفته بودند جبهه را ببینند که نزدیک بلد به سمتشان تیراندازی شده

زمان در شیعه ۳ طیف بودیم، آقای صدر بودند، آقای حکیم و آقای مالکی. بعد توضیح دادند که طرح ما این است و سامرا نباید تحت هیچ شرایطی سقوط کند. برخی از جاهای دیگر را هم تعیین کردند. فردای آن روز تشریف بردند به طرف سامرا و به نزدیک بلد و غروب هم آمدند. وقتی من به استقبال ایشان رفتم، آقای پورجعفری گفت که ما امروز مورد حمله قرار گرفتیم! گفتم کجا؟ گفت داشتیم می‌رفتیم جبهه را ببینیم،



*** برای جهاد**

عزیز ایرانی آمدند و خیلی هم زحمت کشیدند، در پادگان‌ها و جاهای دیگر حتی در مدارس چون جا نبود آموزش دادند. افرادی نظیر شهید حمید تقوی که ایشان در قضیه عراق سالیان سال نقش داشتند و فعالیت می‌کردند و خیلی از دوستان دیگر که شاید گمنام بودند ولی واقعا نقش مهمی داشتند. موضوعاتی نظیر سازمان‌دهی، لجستیک و... کارهای مهمی بود که باید انجام می‌شد و مثلا ایجاد پل ارتباط هوایی بین بغداد و تهران که ما در شب دو

حضرت آیت‌الله سیستانی الان اعلام جهاد کردند، مگر نشنیدید؟ الان دارند می‌خوانند. گفت نه ما در جبهه هستیم. بعد گفت این خیلی امر مهمی است و خیلی کمک خواهد کرد لذا خیلی خوشحال شد از شنیدن فتوای جهاد و صدور فتوای جهاد از سوی حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی و شروع کردند به سازمان‌دهی صدها هزار نفر از توده‌های مردمی که با فتوای مرجعشان آمده بودند و اعلام آمادگی کرده بودند برای جهاد. لذا مستشاران و برادران

بله. حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی فتوای جهاد دادند. همین که من شنیدم، زنگ زدم به آقای ابومهدی و گفتم خبر را شنیدید؟ گفت نه، چه خبری؟ من با حاجی یک جایی هستیم. گفتم حضرت آیت‌الله سیستانی اعلام جهاد کردند. گفت اعلام جهاد کردند؟ این را به سردار سلیمانی هم گفت. حاج قاسم تلفن را از آقای ابومهدی گرفت و به من گفت چه شده؟ گفتم



پرواز داشتیم چون همه انبارهای سلاح عراق خالی شده بود.

* بیشتر کمک‌های تجهیزاتی و جنگ‌افزاری بود

بله. نیرو بود و ما از این لحاظ کمبود نداشتیم. صدها هزار نفر خیل عظیم جمعیت و همه جوانان آمده بودند ولی اینها سازمان‌دهی، سلاح و امکانات می‌خواستند.

این کار بلافاصله انجام شد و در وهله اول، جلوی پیشرفت داعش را گرفتند. یادم هست یک روز که ایشان از منطقه شمال غرب بغداد برگشتند، گفتند جنگ واقعا قوی است و داعش با کمال قدرت می‌جنگد و حتی ایشان گفت من کمتر نیرویی دیدم که به این شکل بجنگد.

در قضیه آمرلی، یک هیئت سه نفره از آنجا پیش‌بند آمده بودند که اینها پیش افراد دیگر مثل آقای عامری و مالکی هم رفته بودند. وضعیتی که نقل کردند بسیار وضعیت رقت باری بود و می‌گفتند حدود ۱۶ هزار نفر از ساکنین آنجا در محاصره ۳۶ درجه‌ای هستند و نه سلاحی دارند و نه حتی مواد غذایی. من پرسیدم پس شما چطور از این محاصره بیرون آمدید؟ گفتند در روز دو بار هلی‌کوپتر می‌آید، یکی صبح و یکی بعدازظهر. هلی‌کوپتر وقتی می‌آید، حتی روی زمین نمی‌نشیند یعنی در فاصله یک متری از زمین می‌ایستد و چند گونی خرما به ما می‌دهد و زخمی‌ها را سوار می‌کنند و می‌برند؛ ما که الان آمدم اینجا با این پرواز آمدم و درحالی‌که داشتیم سوار شدیم هم به سمتان تیراندازی می‌شد. می‌گفتند اوضاع خیلی خراب است و اگر به داد ما نرسید، همه ما را تارومار می‌کنند.

من بلافاصله با سردار سلیمانی تماس گرفتم و گفتم می‌خواهم شما را ببینم. ایشان گفت من خودم می‌آیم و به شما سر می‌زنم. ایشان آمدند. سید عمار هم بودند و صحبت این هیئت شد. حاج قاسم گفت آقای عامری و دیگر دوستان هم به من گفتند. ما هم گفتیم حتما باید برای اینها کاری بشود، ۱۶ هزار زن، بچه، مرد، بزرگ و کوچک اگر خدای

نکرده این محاصره نشکند، فاجعه رخ می‌دهد. تعبیرشان این بود که گفتند اگر محاصره نشکند آنجا عاشورا خواهد شد.

* چیزی شبیه وضعیت نبل و الزهرا در سوریه

دقیقا مثل همان بود. حاج قاسم رفت و با برادران گرد از منطقه طوز خورماتو آمدند پایین و با یک طراحی خیلی دقیق -که یکی از ویژگی‌های مهم ایشان طراحی در جنگ‌های پارتیزانی بود- آنجا را آزاد کردند.

آمرلی اولین شهر مهمی بود که آزاد شد و اولین ضربه کاری که بر داعش وارد شد، همین آمرالی بود که در روحیه عمومی ملت عراق هم خیلی تاثیر داشت.

مورد بعدی، قضیه جرف‌الصخر بود که ۱۸ کیلومتر تا کربلا، ۳۰ کیلومتر تا حله و ۶۰ کیلومتر تا بغداد فاصله دارد.

من خودم هر روز با یکی از برادرانمان که مسئول آنجا بود تماس می‌گرفتم تا از اوضاع آنجا مطلع شوم. یک روز ایشان به من گفت ما امروز یکی از امرای داعش را دستگیر کردیم و او در اعترافاتش این حرف‌ها را زده است. اعترافاتی که گفت، بسیار خطرناک بود. آنها طرحی داشتند که می‌خواستند جاده بغداد به جرف را ببندند و بعد به کربلا حمله کنند.

برای ما خیلی جای نگرانی داشت. فوراً زنگ زدم به حاج قاسم و گفتم اگر فرصتی دارید باید حتماً همدیگر را ببینیم. وقتی تعیین شد و ایشان آمدند و آنجا درباره جرف‌الصخر صحبت کردیم. ایشان آن فردی که به من گزارش داده بود را می‌شناخت و گفت اگر او این حرف‌ها را زده، پس خیلی خطرناک است لذا فردا من خودم شخصا به جرف‌الصخر می‌روم. گفتم آنجا خیلی خطرناک است، حتی جاده هم امن نیست. گفت نه من باید بروم.

یکی دیگر از صفات حاج قاسم همین بود که خودش شخصا می‌رفت و بازدید و شناسایی و پیگیری می‌کرد. جالب است، سوار موتور یا وانت می‌شد و می‌رفت در منطقه می‌گشت. منتظر تشکیلات و این حرف‌ها نمی‌ماند. مثل یک رزمنده در میدان بود.

ایشان آن روز رفت بغداد و گفت عجب، همینطور است که این بنده خدا گفته. کاملا درست گفته، بلکه بیشتر. یعنی خطرات بیش از آنچه که این بنده خدا گفته است و واقعا خدا رحم کرد. عملیات جرف‌الصخر از اینجا شکل گرفت و الحمدلله یک پیروزی بزرگ هم بود.

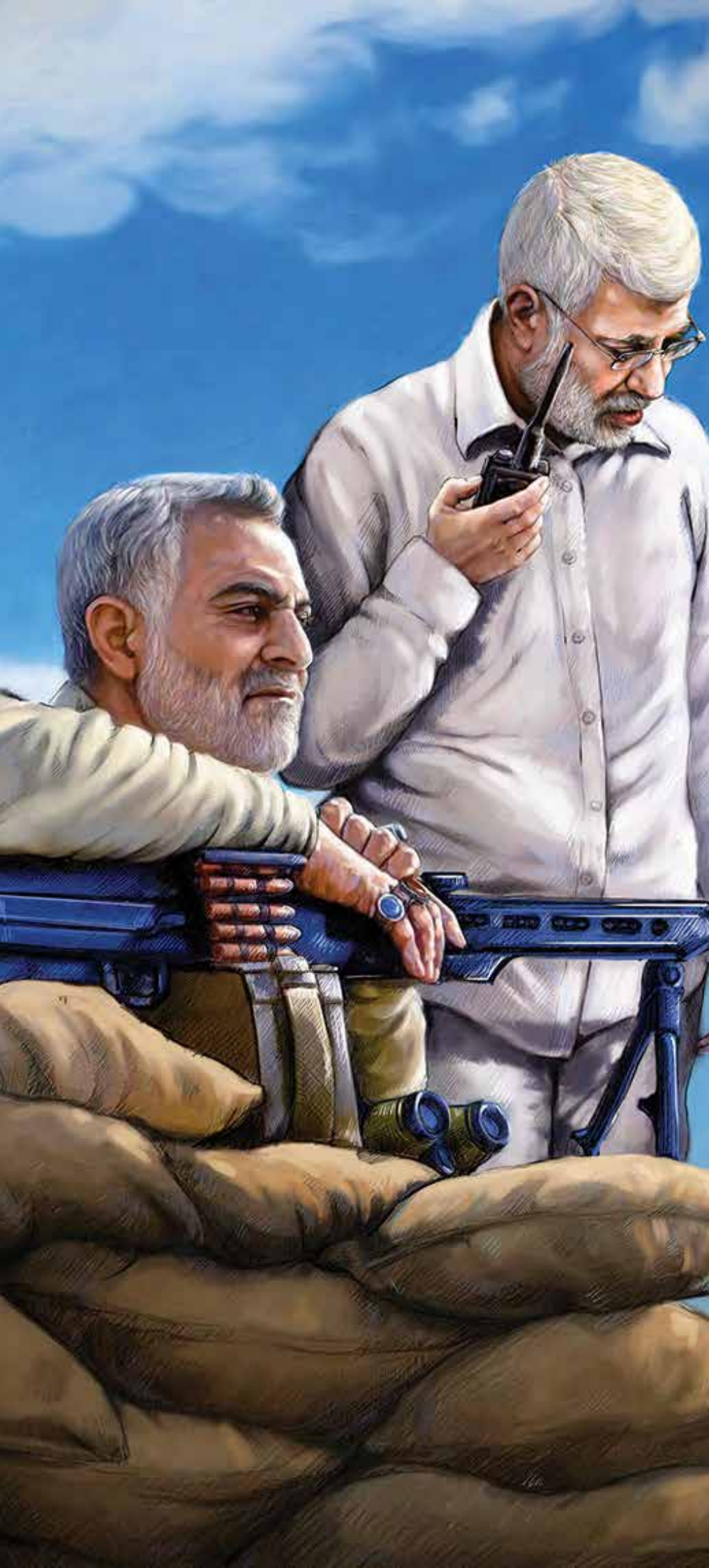
* در این چند سالی که بحث داعش مطرح بود، آن شبی که به شما خیلی سخت گذشت یا خیلی ترسیدید یا نگران شدید که اتفاق مهمی می‌افتد چه شبی بود؟

بعد از سقوط موصل در همان اوایل. چون داعش داشت می‌آمد و هیچ اراده یا مانع و سدی هم جلوییش نبود لذا این احتمال بود که وارد بغداد شوند. یک شب یادم هست که ۱۸ کاتیوشا به کاظمین خورد که برخی از آنها به نزدیکی حرم برخورد کرد و حتی به دیوار حرم هم خورد. این خیلی برای ما جای تعجب داشت که اینها این قدر جلو آمده بودند و اگر هوشیاری نیروها نبود، منجر به فاجعه بزرگی می‌شد که حتی اگر نمی‌توانستند کل بغداد را هم بگیرند ولی ضربات مهلک و هزینه‌های بسیاری را می‌توانستند وارد کنند لذا همه ما چند ماه در استرس بودیم البته نه فقط ما، بلکه کل ملت عراق.

داعش یکی از ننگین‌ترین سازمان‌های پلید بشری بود که الحمدلله شر اینها از سر اسلام و ملت‌های جهان کم شد. ۸۳ کشور از داعش حمایت می‌کردند یعنی از اتباع ۸۳ کشور در آن بودند حتی از کشورهای اروپایی و آمریکا و چین، خیلی عجیب است. مثلاً والی انبار چینی بود و از چین آمده بود. ۳۰۰ چینی در داعش داشتیم. اینها از سرتاسر جهان آمده بودند برای گرفتن نظام‌های عراق و سوریه و بعد هم بیایند سراغ ایران و کشورهای دیگر.

* شما خبر شهادت حاج قاسم را چگونه شنیدید و چه احساسی با شنیدن این خبر داشتید؟

حقیقتش اصلا برای ما باور کردنی نبود. * کجا بودید؟



در بغداد؛ همه ما در بغداد بودیم که این خبر تلخ و دردناک را شنیدیم. وقتی به ما گفتند که دو ماشین بودند، من اولین سوالی که کردم گفتم نوع ماشین چیست؟ گفتند مثلاً فلان مدل. من گفتم پس ایشان نبودند. اینها ماشین‌های حاج قاسم نیست ولی خب گویا برنامه دیگری بوده و برای همین ماشین‌هایشان را عوض کردند. خود شهید ابومهدی هم شخصا رفته بود ایشان را بیاورد برای اطمینان از اوضاع و مسائل. بعداً کاشف به عمل آمد که ایشان است. خیلی برای ما تکان دهنده بود.

*** چقدر طول کشید تا فهمیدید ایشان بودند؟**

زیاد طول نکشید تقریباً نیم ساعت. نمی‌توانستم قبول کنیم. ولی متأسفانه این اتفاق افتاده بود. البته ایشان واقعا حقیقت همین بود که با شهادت برود و چیزی جز شهادت حق ایشان نبود و خودش هم این را فهمیده بود. همان طور که عرض کردم، از دو سه سال اخیر ایشان بیشتر متوجه این موضوع بودند و معنویتشان هم به اوج رسیده بود.

*** شما آخرین بار کی حاج قاسم را دیدید؟**

یک ماه قبل از شهادت که آمده بودند عراق و ما در خدمتشان بودیم.

*** همان طوری که اخیراً یکی از دوستانشان گفتند، حاج قاسم خودش گفته بود دوست دارم مثل آقای حکیم (آیت‌الله محمدباقر حکیم) شهید شوم و چیزی از من نماند. همان طور هم به شهادت رسیدند. بله همین طور است.**

*** خب در انتها از بخواهید چند جمله با حاج قاسم صحبت کنید و بدانید که ایشان هم صدای شما را می‌شنوند، چه چیزی خواهید گفت؟**

اگر بنده را از این چند جمله معاف کنید ممنون می‌شوم. برایم خیلی سخت است.



گفتگو با محمدعلی صمدی

فراری بودن حاج قاسم از دوربین بزرگترین مشکل بود

❦ اشاره: محمدعلی صمدی از جمله نویسندگان و پژوهشگران تاریخ انقلاب و دفاع مقدس است که طی سال‌های اخیر فعالیت‌هایش بیشتر در حوزه نشر و چاپ کتاب‌های متعدد با موضوع جنگ تحمیلی، شهدای دفاع مقدس و... متمرکز شده است. با او که سابقه چندین سال کار رسانه‌ای در حوزه حماسه و مقاومت را نیز در کارنامه دارد، درخصوص سردار شهید قاسم سلیمانی، ویژگی‌های ایشان و چگونگی معرفی و تبیین شخصیت «حاج قاسم» به نسل جوان گفتگو کردیم. در این مصاحبه البته بررسی کوتاهی نیز پیرامون چالش‌ها و معضله‌های اسطوره نگاری در ایران و دلایل عدم موفقیت کامل در ارائه و شناساندن قهرمانان ایران - بویژه شهدا - داشتیم. متن کامل این گفتگو را در ادامه می‌خوانید:

فرهنگ، سیاست و... با وقفه‌ای عجیب روبرو شد. در برخی حوزه‌ها جلوی آن شتاب قبلی گرفته شد و در برخی زمینه‌ها عقب‌گرد هم داشتیم. یعنی افرادی معتقد بودند که این ۱۰ سال را اشتباه کردیم و باید برگردیم.

لذا از نظر بنده عمر حرکت انقلاب ۳۰ سال است و نباید این ۱۰ سال (دهه ۷۰) را جزو انقلاب حساب کنیم. اینها البته بحث‌های نظری است و من یافته‌های ذهنی خودم را عرض می‌کنم.

اگر اینها را قبول کنیم، ۳۰ سال برای رسیدن به یک الگوی مشخص در زمینه‌های بسیاری از جمله معرفی مشاهیر، زمان کمی است.

** بهتر است دولت اراده نکند

*** جایگاه نهادهای فرهنگی و یا حتی دولت در این کاستی‌ها کجاست؟ آنها چه اندازه مقصردند و آیا اصولاً معرفی و شناساندن مشاهیر و قهرمانان یا همان اسوه‌ها وظیفه آنهاست؟ چقدر این دغدغه از طرف آنها وجود دارد؟**

اگر منظورتان از دغدغه یا اراده نهادهای ساختارهای دولتی است، به نظر بهتر است اینها اصلاً اراده نکنند! چون تجربه نشان داده آنها در هر حوزه‌ای وارد شدند، بیشتر آسیب زدند. فرقی هم نمی‌کند که کدام جناح باشد.

اساساً در ذات دولت، یک زمختی و نخراشیدگی وجود دارد که نمی‌تواند به این حوزه‌ها نزدیک شود و موفق باشد. بعد از دفاع مقدس، رویکرد دولت آقای هاشمی کاملاً معطوف به عدم تمرکز روی قهرمان و حذف آن با نگاه و رویکرد مدرنیته غربی بود با این بهانه که اکنون دوران سازندگی و دوره مدیریت و شعور است و دوران قهرمان‌ها و مردان جنگ و شور نیست.

بعد از ایشان، ۸ سال دوره موسوم به اصلاحات بود که اساساً خودش را در تعارض با این سیستم تعریف می‌کرد و احساسش این بود که سبب حمایت افکار عمومیش کاملاً بر دوش تعارض با سیستم مشاهیر دهه اول انقلاب است. به عنوان مثال یکی از دغدغه‌های شهرداران مناطق تهران در آن سال‌ها

پس از انقلاب تلاش برای شناساندن مشاهیر و نمادهایی که روحیه انقلابی و استکبارستیزی را تقویت می‌کرد، آغاز شد. مثلاً یک هفته پس از پیروزی انقلاب، مجسمه‌ها و سردیس‌های کوچک امیرکبیر، میرزا کوچک خان، شیخ محمد خیابانی، شیخ فضل الله نوری و... ساخته شدند و نمادهایی که در دوره پهلوی سرکوب شده بود یک باره به فاصله کمی پس از پیروزی انقلاب به صورت خودجوش توسط مردم به اشکال مختلف مثل پوستر، ترسیم روی بشقاب و یا دیوار بروز و ظهور پیدا کرد. البته تصاویر افرادی مثل امام خمینی، آیت الله طالقانی، مصدق، شریعتی، شهدای برخی سازمان‌های مبارزه مسلحانه و حتی گروه‌های چپ که در این زمینه تجربه کارهای بلوک شرق را داشتند بیشتر به چشم می‌خورد. این اولین تجربیات ما در برجسته کردن مشاهیر بود.

** گاهی در مسیر انقلاب دچار عقب‌گرد شدیم

پس یک دلیل اینکه ما ناموفق هستیم، همین سابقه کوتاهی است که داریم. حال شما در کنار این فرصت اندک، این موضوع را هم لحاظ کنید که ما وقفه هم داریم.

* چطور؟

دوره پس از قطعنامه و دهه هفتاد در تمام حوزه‌های فرهنگی یک سکنه بزرگ بود و انقلاب که طی یک دهه، مسیری را طی می‌کرد، از سال ۶۹ تا سال‌های ۷۸-۷۹ در تمام حوزه‌ها اعم از اقتصاد،



کتاب حاج قاسم را قبل از شهادتش (سال ۹۴) منتشر کردیم که تا الان بیش از ۱۰-۱۲ مرتبه تجدید چاپ شده است و جالب است که کتابی که بعد از شهادت ایشان چاپ کردیم (به نام ذوالفقار)، اینقدر فروش نداشت.

** به اسوه و قهرمان نیاز داریم

*** بسیار ممنون هستیم از اینکه وقتی را اختصاص دادید تا با هم بحثی پیرامون اسطوره‌ها و یا قهرمانان در ایران و اینکه چرا ما در حوزه معرفی قهرمانان خود به جامعه ضعیف عمل کردیم، داشته باشیم.**

بهانه این گفتگو هم شهادت سردار قاسم سلیمانی است که یکی از مشهورترین و در عین حال محبوبترین شخصیت‌هایی است که می‌شود گفت محبوبیت او در جامعه ما و حتی فراتر از ایران، یک محبوبیت عمومی است. با این وجود این نگرانی وجود دارد که شخصیتی مثل سردار سلیمانی هم مانند بسیاری از شهدا و حتی مشاهیر این سرزمین پس از مدتی به دست فراموشی سپرده شود. ما در این گفتگو به دنبال جواب این سوال هستیم که برای نیفتادن در این ورطه فراموشی چه باید کرد؟ ولی سوال اولمان این است که از نظر شما آیا یک کشور یا جامعه به اسطوره نیاز دارد یا خیر؟ و اصولاً اسطوره سازی با چه اهدافی صورت می‌گیرد؟

تلقی‌ای که از عباراتی مثل اسطوره، قهرمان و مشاهیر تاریخی یک کشور و ملت وجود دارد، یک تلقی جدید است و عمرش به اندازه رسانه یا همان چیز نیست که در غرب به آن «مدیا» گفته می‌شود. البته «قهرمان» به معنای حقیقی هیچگاه ساخته نمی‌شود، بلکه قهرمان وجود دارد و فقط به سمت او اقبال می‌شود؛ اما واژگانی نظیر قهرمان سازی که الآن در رسانه‌ها بسیار استفاده می‌شود عمرش به اندازه عمر رسانه است و مثلاً بیشتر در سینما نمود پیدا می‌کند و قبل از آن در غرب، در رمان می‌شد این مفاهیم را دید؛ خصوصاً رمان‌های کلاسیک که ماهیتی به نام قهرمان یا ضدقهرمان در آنها وجود دارد.

وقتی جامعه می‌خواهد به سمت یک کمال حرکت کند - که شامل کمال مادی و معنوی است و در شیعه نیز استانداردهای مشخص است - این حرکت بدون اسطوره نمی‌شود و به آن نیاز داریم. البته ما بجای کلمه «اسطوره» معادل قرآنی «اسوه» را داریم. اسوه یعنی به آن چیز نگاه کن و مثل آن باش.



عمل شود، ۴۰ سال وقت لازم است. تازه باز در همین زمان، آنها هم در حال رشد هستند. در یکی کلام، دولت وظیفه اش را غلط انجام داده و دارد نتیجه اش را هم می بیند.

**** حاج قاسم را همه فهمیدند و زخم شهادتش بر بدن همه افتاد**

*** در اینجا نمی توان نقش دولت ها را کتمان کرد؛ مثلا قهرمانان جنگ کشورهایمانند فرانسه، روسیه و آمریکا جزء طبقاتی هستند که به آنان توجه بسیاری می شود؛ نمی دانم تاثیرگذاریشان در کشور خودشان چگونه است ولی نماد بیرونی بسیار خوبی دارد. در کشور ما علی رغم اینکه از پایان جنگ مان مدت زیادی نگذشته است و جانباز و رزمنده فراوان دارد اما نتوانستیم آنها را نماد کنیم.**

این نوع نگاه به قهرمانان و شهدای جنگ با نگاه دیگر کشورها به پیشکسوتان جنگ جهانی و سایر جنگ ها مثل جنگ کره یا ویتنام فرق می کند. این نگاه، بخشی از ساختار دفاعی آن کشورهاست که می گوید بیا بید برای سرزمین از جان و سلامتی تان مایه بگذارید، در عوض ما برایتان جبران می کنیم و هزینه می دهیم. این بخشی از استراتژی دفاعی و تاکتیک جنگی آن کشورهاست و درست هم هست و ما هم باید این را نیز داشته باشیم. اما این قهرمانان با قهرمانانی که مدنظر ماست مانند شهید همت، شهید باکری و شهید سلیمانی متفاوت است. ما با نوع جدیدی از اسوه های ملی و مذهبی مواجه هستیم که خودمان هم نمی دانیم باید با آنها چه کار کنیم. همه دنبال این هستیم که ببینیم چه کار باید بکنیم؛ ساخت فیلم یا چاپ کتاب همه چیز نیست. این اولین تجربه ما بعد از دهه شصت است که در آن، همه بزرگی شخصیت چنین کسی را درک کردند و همه می دانند اکنون جای یک شخص بزرگ خالی است. تکلیف قهرمانان جنگ مشخص بود. کسانی مثلا شهید همت را می شناختند از او خاطره تعریف کردند یا روایت فتح

کند و پول و بودجه بدهد تا درباره فلان شهید تبلیغ شود. البته همین الان هم خیلی از این اتفاقات نمی افتد، نباید گول تبلیغات پروپاگاندای افرادی را بخوریم که خودشان بیشترین بودجه ها را برای مقابله با جمهوری اسلامی می گیرند و طرف مقابل را متهم می کنند که برای بزرگ کردن و تبلیغ نمادهای جمهوری اسلامی بودجه می گیرند؛ اتفاقا دقیقا برعکس است.

پس وظیفه حکومت آماده سازی و مهیاسازی بستر است ولی همین وظیفه را هم نتوانسته درست انجام بدهد چون همیشه درگیر دغدغه های سیاسی بوده است.

بزرگ ترین تقصیر حکومت این است که بسترها را عوض کرده است. غالب کسانی که داد و فریاد می کنند که در جمهوری اسلامی هزینه های فرهنگی صرف نمادهای نظام می شود، دقیقا همان کسانی هستند که خودشان بیشترین پول ها را می گیرند و علیه جمهوری اسلامی تبلیغ می کنند. نمونه هایش هم زیاد است. همین جشنواره فجر را نگاه کنید مصادیق آن را می بینید.

متاسفانه دولت (اینجا منظورم دولت آقای روحانی نیست، بلکه ساختار حکومت است) به افرادی در طول این سال ها بها داده و موجب رشد آنها شده که بسیاری از آنها شایستگی این میزان بها دادن را نداشتند. الان هم هر کاری بکنیم تا یک نسل جوان بالا بیايد که بتواند همدوش اینها بایستد و حرف بزند نمی تواند رشد کند چون در این ۴۰ سال از بس خرج این افراد شده و آنقدر به حوزه های فرهنگی بهای اشتباه دادند که اگر همین حالا تصمیم بگیرند خلافتش

همین تصاویر شهدا بر روی دیوارها بود. پس از دولت اصلاحات به نظرم اولین تلاش ها برای برجسته سازی مشاهیر آغاز شد و این به شخص آقای احمدی نژاد هم ربطی نداشت. مزیت دوره آقای احمدی نژاد فقط در این بود که آن ممانعت دولت اصلاحات و آن بی توجهی و محل ندادن به موضوع در دولت آقای هاشمی را برداشت. لذا نویسندگان و اهل هنر جسارت بیشتری به خرج دادند و شروع به کار و سوژه یابی در حوزه های مربوط به انقلاب کردند و استقبال عمومی پیدا کرد و دیگر در تریبون های رسمی هم تحقیر یا تخریب نشدند. دولت آقای روحانی که اصلا کاری به کسی ندارد و همه چیز روی هوا رها و مانند ابر معلق است.

با این تفاسیر، برمی گردیم به همان حرف اول بنده که ما زمان زیادی هم در اختیار نداشتیم. در یک کلام، واقعیت این است که جدال سیاسی بر سر اصل ماهیت انقلاب اجازه نداد که در حوزه فرهنگ چندان دست و پا بزنیم و فقط در حوزه سیاست غور کردیم.

**** در طول این سالها گاهی به افرادی بها دادیم که شایستگی اش را نداشتند**

*** یعنی شما اساسا معتقدید این مسئله وظیفه ذاتی دولت نیست یا دولت را ناتوان می دانید؟**

ببینید وظیفه دولت و ساختار حکومت، بردن مردم به بهشت نیست بلکه وظیفه اش مهیا کردن بهترین زمینه برای حرکت مردم به سمت رستگاری است. حکومت اسلامی باید زمینه اقتصادی و آرامش اقتصادی را فراهم کند تا مردم به جای این که صبح تا شب برای تامین معاشی که فقط زنده بمانند، بدون، تنها کسری از زمانشان را طبق استانداردهای دینی صرف تامین معاش کنند.

حکومت دینی باید زمینه و بستر را فراهم کند تا فرد مسلمان به طرف حوزه ای برود که به رستگاری خود و اجتماع منتهی شود و بایستی موانع ذهنی رستگاری انسان را حذف کند. در این حوزه نمی توانید بگویید وظیفه حکومت این است که مشاهیر را تبلیغ

ما با یک قاسم سلیمانی، آرایش منطقه را تغییر دادیم و داشتیم آرایش دنیا را هم عوض می کردیم، حالا اگر ۴۰ نفر مثل او داشتیم، اوضاع خیلی متفاوت تر بود.



در مورد شهدا هستند و شاید کتابی که خوب نفروخته باشد، دو یا سه مورد باشد و آن هم به دلیل اشتباه در انتخاب موضوع و یا عدم طراحی جلد خوب بوده است.

فعالیت ما در همین حوزه مشاهیر و برجسته سازی قهرمانان و شهدای دفاع مقدس است و اتفاقاً کشش خیلی خوبی هم دارد.

اینکه افرادی هم پیدا می شوند که دائم ناله می کنند، مشکل از ناتوانی خودشان است. من بنا بر تجربه ۱۵-۱۶ ساله خودمان در این حوزه با قاطعیت عرض می کنم که کشش وجود دارد و اتفاقاً این کشش بیش از آن چیزی است که ما بتوانیم از پس آن بریباییم.

**** فراری بودن حاج قاسم از دوربین بزرگترین مشکل بود**

*** درخصوص سردار سلیمانی شاید این کشش و علاقه حتی خیلی بیشتر هم باشد ولی در مورد همین حاج قاسم هم با این که محبوبیتش با هیچ کس قابل مقایسه نیست ولی می بینیم افرادی**

*** آیا کشش و جاذبه به سمت اسطوره و یا شناختن همین شهدا در بین مردم وجود دارد؟**

من فقط یک تجربه شخصی را می گویم؛ انتشاراتی که ما داریم، صد درصد خصوصی است و ۱۶ سال از عمرش می گذرد. درست است که گاهی مجبوریم از جیب هم مایه بگذاریم تا کار بالا بیاید، ولی همین الان که همه بر سر گرانی کاغذ و دیگر موارد مربوط به چاپ دادشان در آمده ما موفق هستیم.

*** کتاب حاج قاسم را هم شما در زمان حیات خود ایشان منتشر کردید که فکر می کنم با استقبال خیلی خوبی روبرو شد.**

کتاب حاج قاسم را قبل از شهادتشان (سال ۹۴) منتشر کردیم که تا الان بیش از ۱۰-۱۲ مرتبه تجدید چاپ شده است و جالب است که کتابی که بعد از شهادت ایشان چاپ کردیم (به نام ذوالفقار)، اینقدر فروش نداشت.

البته غیر از این کتاب، نمونه های خوب دیگری هم داریم که ۷۰-۸۰ مورد عموماً

و فیلم ساخته شد و به جامعه معرفی شدند. حالا برخی آن را درک کردند و برخی هم نه. اما حاج قاسم را همه فهمیدند و زخم شهادتش بر جان همه افتاد.

من نمی توانم برای امام خمینی (ره) چنین تعبیری به کار ببرم که بگویم همه عزادار بودند چون افرادی را می شناختم که از فوت امام خوشحالی کردند اما موضوع حاج قاسم این گونه نبود، حتی بین دشمن هم اختلاف افتاد. مثلاً یکی از آنها نوشته بود که این بهترین فرصت است تا خودمان را به مردم بچسبانیم و لااقل ادایش را دربیابیم. یعنی عشق و علاقه مردم به حاج قاسم اینقدر عمومیت داشت که آنها برداشتشان این بود که برای اینکه از مردم جدا نیفتند، لااقل در ظاهر نباید موضع خلاف آن بگیرند.

ما با فرصت جدیدی روبرو شدیم که باید زمان بگذرد تا بدانیم با آن چه کنیم. البته من این حرف را هم قبول ندارم که هر چه زمان بگذرد فراموش می شود یا از یاد می رود.

**** کتاب حاج قاسم را بیش از ده بار چاپ کردیم**

هم داریم. نهایتاً هم همین اواخر یعنی چند ماه قبل از شهادت، آن مصاحبه معروف را کرد و مثلاً گفت که در اتاق فرماندهی جنگ ۳۳ روزه با سیدحسن نصرالله و شهید عماد مغنیه بوده است. اینها رویکردهای جدیدی است و نیروی قدس - که منظور کل حرکت برون مرزی نظام است - قبلاً اجازه نمیداد این موضوعات گفته شود.

مردم و افکار عمومی با انکار و پنهانکاری میانه‌ای ندارند؛ باید به جلو رفت و در رسانه حضور پیدا کرد و سطحی از در چشم بودن را برای خود تعریف کرد چون تجربه نشان داده که اگر انکار کنید از مردم فاصله می‌گیرید.

مشکل دوم پس از نیروها و سربازان بدون مرز، سیستمی است که دائم می‌خواهد این افراد را انکار کند. اینجا منظور از سیستم، همان دولت است؛ دولتی که برای رویکرد سیاست خارجی خود و رأی جمع کردن، شاید بشود گفت به شکلی راجع به رزم برون مرزی جمهوری اسلامی توجیه نشده، ضمن انکار، سعی می‌کند فاصله اش را با این ماجرا حفظ کند. این دو، موانع اصلی است.

** کار روی دوش مردم است

*** چطور می‌شود انرژی و پتانسل متراکمی که بعد از شهادت سردار سلیمانی ایجاد شد را هدایت کرد و این ایام الهی که رهبرانقلاب هم در خطبه‌های نماز جمعه به آن اشاره کردند را تبیین کرد؟ البته خود مردم به شکل خودجوش کارهایی کردند و می‌کنند ولی به نظر می‌رسد به لحاظ سیستمی ما با یک سردرگمی هم مواجهیم.**

به نظرم این موضوع از اختیار سیستماتیک حاکمیت و حداقل این دولت که داریم خارج است. از اینها نمی‌توان انتظار داشت که این موضع را هدایت کنند. کار فقط برعهده مردم است. نمی‌دانم این انرژی باید چگونه حفظ و هدایت شود. هر چه زمان می‌گذرد شور اولیه کمتر می‌شود و هر چه از سطح شور کم شود، به ناچار وارد حوزه شعور خواهید شد و این گریز ناپذیر است.

برتر بعد از انقلاب در حوزه جنگ گنجانده. همگی اینها در زمان فرماندهی حاج قاسم به چاپ رسیدند.

* موزه جنگ در کرمان هم از یادگارهای خود سردار سلیمانی است.

دقیقاً یکی از بهترین موزه‌های جنگ نه فقط در ایران بلکه در منطقه در کرمان است. حاج قاسم دفترش را در جلوی همان جایی که قرار بود موزه ساخته شود قرار داد و تا یک سال در همان جا به کارهای لشکر رسیدگی کرد تا زمانی که موزه درست شد. یعنی اینقدر برایش مهم بود.

این نگاه فرهنگی چنین شخصی است که معروف است روزنگار دارد؛ ما فرماندهان کمی داریم که روزنگار داشته باشند. البته من نمی‌دانم این روزنگارها کجاست ولی معروف است ایشان حتی در سال‌های فرماندهی نیروی قدس هم روزنگار داشته است.

حال مشکل اصلی اینکه ماجرای سوریه چندان باز نمی‌شد، یکی خود حاج قاسم بود که همیشه از دوربین فرار می‌کرد تا اینکه از اواخر سال ۹۳ و اوایل ۹۴ یکباره دیده شد.

* دلیل این تغییر رویکرد چه بود؟

من نمی‌دانم این تغییر رویکرد از جانب خودشان بود یا مثلاً کسی به ایشان تاکید کرده بود که جلوی دوربین بیاید تا مردم ببینند چنین رده‌ای از مسئولیت



یکی از بهترین موزه‌های جنگ نه فقط در ایران بلکه در منطقه در کرمان است. حاج قاسم دفترش را در جلوی همان جایی که قرار بود موزه ساخته شود قرار داد و تا یک سال در همان جا به کارهای لشکر رسیدگی کرد تا زمانی که موزه درست شد. یعنی اینقدر برایش مهم بود.

هستند که سوالاتی برایشان پیش می‌آید و ممکن است با کسانی مواجه شویم که سردار سلیمانی را نمی‌شناسند و یا حتی او را قبول ندارند و با او مخالفند. این مشکل از کجا نشأت می‌گیرد؟ یعنی چرا ما گاهی در تبیین شخصیت چنین فردی هم دچار لکنت می‌شویم و نمی‌توانیم برای برخی از مخاطبین نسل جدید جا بیندازیم که مثلاً چرا حاج قاسم به سوریه و عراق می‌رود؟

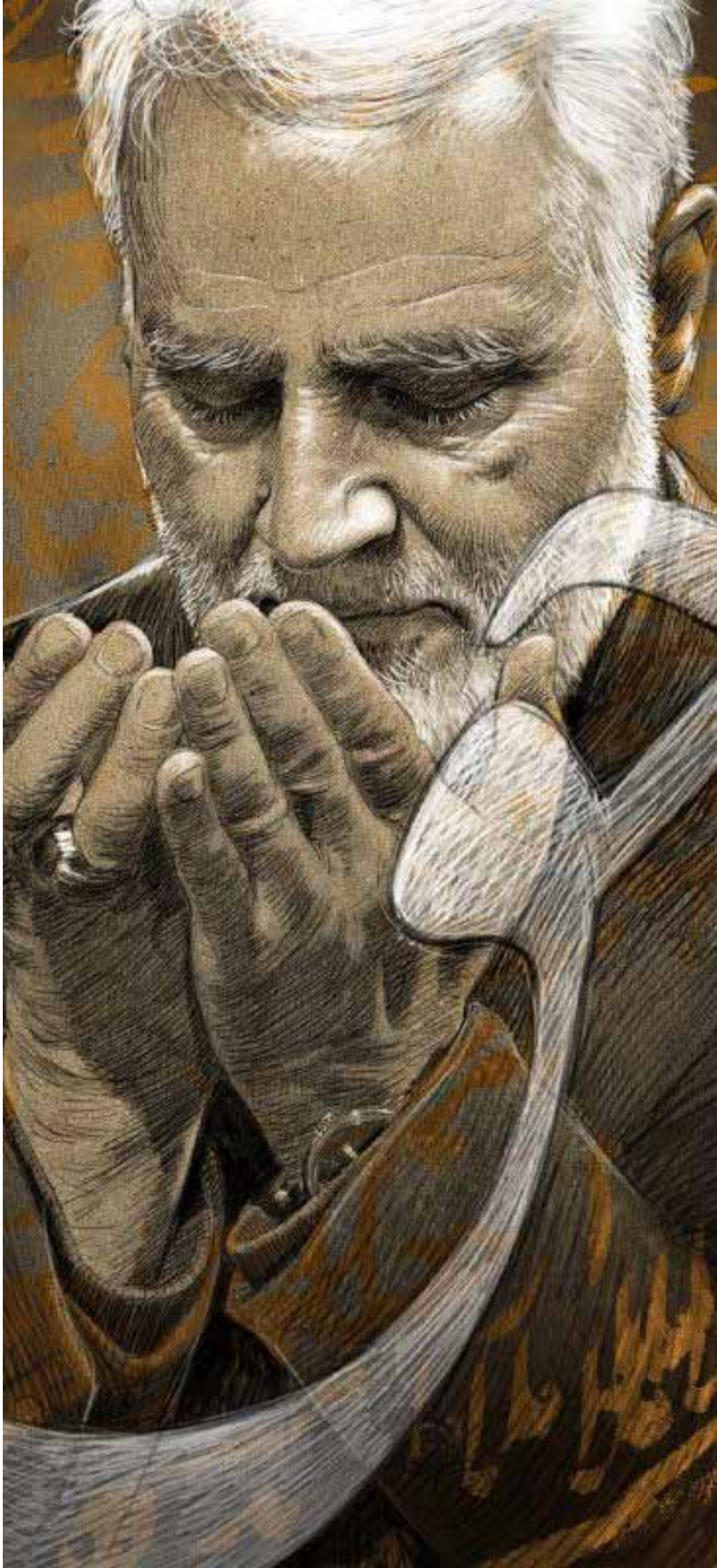
خب! بسم الله الرحمن الرحیم، نخستین مشکل، خود «حاج قاسم» است که تا وقتی در قید حیات بود اجازه نمی‌داد زیاد در این حوزه‌ها وارد شوند. معتقدم یکی از دلایل اصلی این موضوع این بود که حاج قاسم در این مسیر موانع زیادی به لحاظ امنیتی درست می‌کرد و این اتفاق هم دقیقاً بعد از شهادت آقای باغبانی، فیلمبرداری که در سوریه حضور داشت، بیشتر شد.

* بله. خاطرم هست. این اتفاق حواشی بسیاری هم به دنبال داشت و در واقع تغییری در روند اطلاع رسانی درخصوص نقش ایران در سوریه ایجاد کرد.

در آن زمان با آن اتفاقی که افتاد، مقدار زیادی از فیلم‌هایی که آقای باغبانی طی چند روز از جاهای مختلف سوریه گرفته بود، به دست تکفیری‌ها افتاد و آنها هم مستقیماً فیلم‌ها را به bbc دادند که از آن یک مستند ساختند.

البته من الان که فکر می‌کنم، می‌بینم آن مستند چقدر ماجرا را در مسیر درستی انداخت و تأثیر تاریخی خودش را گذاشت. ولی به هر حال خصوصاً بعد از آن اتفاق، سختگیری‌ها بیشتر شد؛ اکثراً گروه‌های مستندساز را با دوربین به منطقه راه نمی‌دادند و خود شخص حاج قاسم هم موضوع را خیلی سخت کرد.

توجه داشته باشید که ما در مورد فرماندهی صحبت می‌کنیم که خودش یک شخصیت فرهنگی است. زمانی که فرمانده لشکر ثارالله بود، بزرگترین و ماندگارترین کنگره شهدا را در کرمان اجرا کرد به طوری که کتاب‌ها و محصولات آن کنگره هنوز هم جزو بهترین منابع برای پژوهشگران به حساب می‌آید و یکی دو مورد از آنها را می‌توان جزو ۲۰ عنوان کتاب



این که در حوزه شعور چه کار کنیم، یک سقف بلند مدت دارد که باید حاج قاسم تبیین و تکثیر شود و البته خونش کار تکثیر را انجام می دهد. این کاملاً طبیعی است و از ویژگی های شیعه است. ما هم باید سعی کنیم این ماجرا را تکثیر کنیم.

**** ما با یک قاسم سلیمانی آرایش منطقه را تغییر دادیم**

سردار سلیمانی عصاره تمام خوبی هایی بود که حکومت جمهوری اسلامی ایران می تواند بواسطه آن ادعا کند از ۴۱ سال پیش تا کنون این آدم را با تمام مولفه ها تربیت کرده است. سردار سلیمانی یک انسان طراز در همه ابعاد است و ما اگر بخواهیم در گام دوم انقلاب این سیستم را حرکت دهیم و در ۴۰ سال دوم به کمال فکری دست یابیم باید چنین افرادی زیاد شوند. اگر ما ۲ هزار نفر مثل این شخص تعریف کنیم ایده آل است و مملکت گلستان می شود اما مشکل، کمبود چنین اشخاصی است.

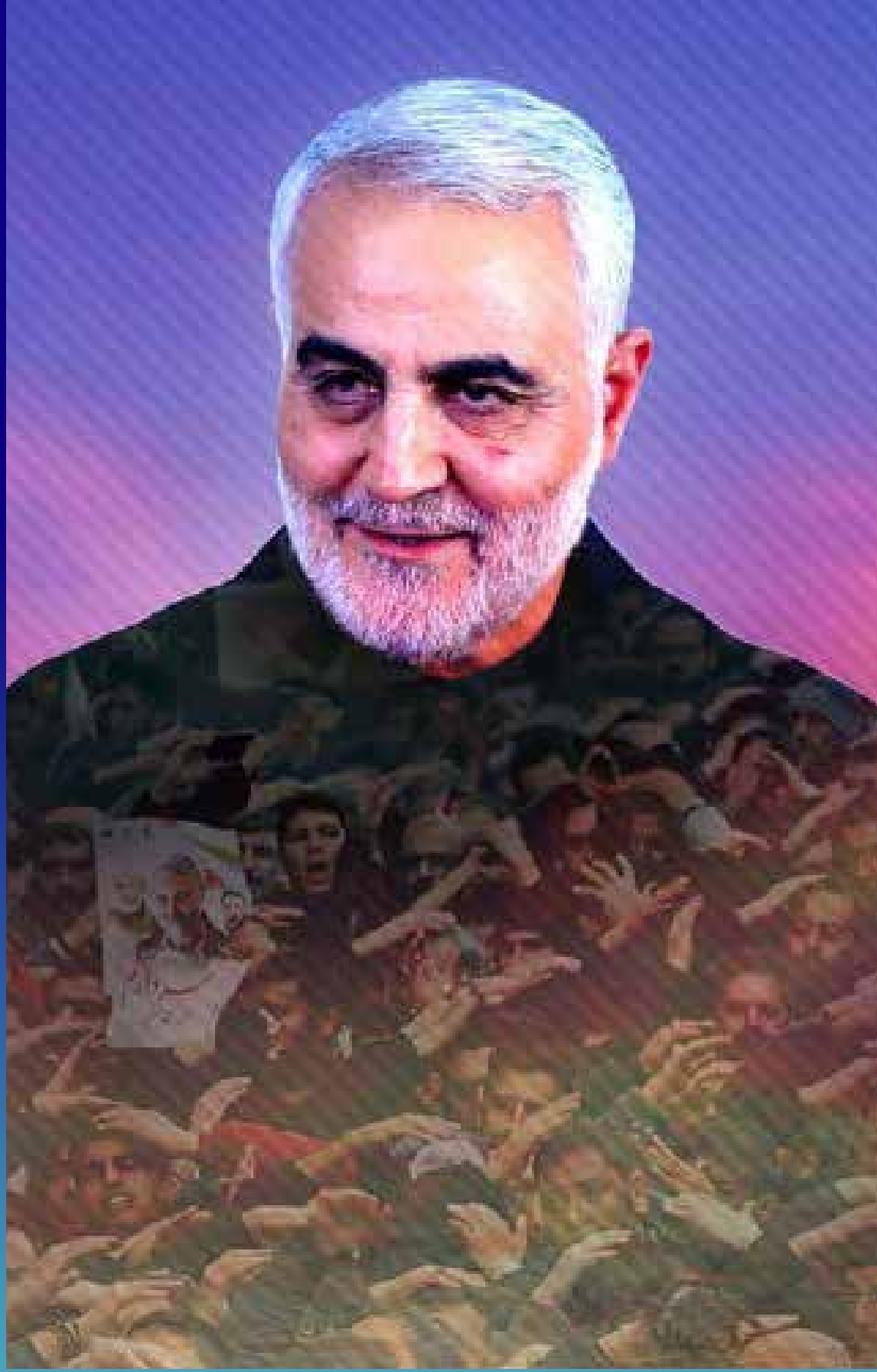
ما با یک قاسم سلیمانی، آرایش منطقه را تغییر دادیم و داشتیم آرایش دنیا را هم عوض می کردیم، حالا اگر ۴۰ نفر مثل او داشتیم، اوضاع خیلی متفاوت تر بود.

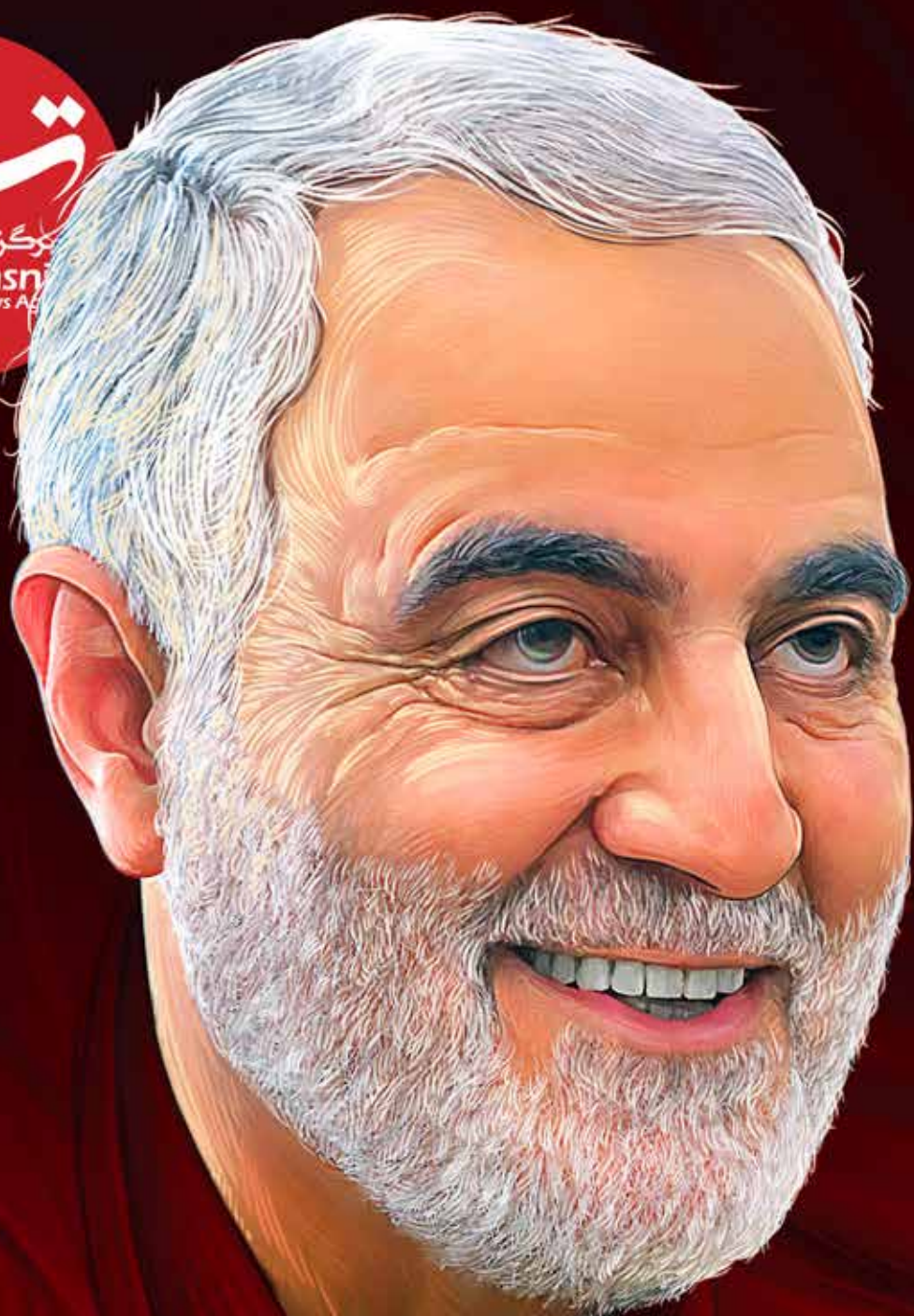
یک نکته هم در مورد انتقام خون حاج قاسم می خواهم بگویم. زدن جایی مثل عین الاسد شاید در نظر ما دورترین گزینه بود.

من فکر می کنم نگرفتن انتقام خون عماد مغنیه، این فرمول را جا انداخت که با این استدلال که «چه کسی را باید در تراز او بزنیم تا انتقام گرفته شود»، سکوت کنیم. همین سکوت، هزینه را برای طرف مقابل پایین آورد و دیدیم که بعد از عماد، «حسان لقیس» و «مصطفی بدرالدین» و بعد هم قاسم سلیمانی را زدند.

*** خیلی ممنون که حوصله کردید و به سوال های ما پاسخ دادید. در پایان اگر بخواهید جمله ای یا سخنی با سردار سلیمانی که خیلی او را دوست دارید بگویید، چه خواهید گفت؟**

فقط یک جمله می گویم و آن اینکه «جایت خیلی خالیست.»





حزبی لان

haj ghasem soleimani